

تَحْفَةُ الْأَخْوَانِ

دَبَّانِ اَصُولِ فُتُوْتِ اَوَابِ قَبِيَانِ

بِمَقْدَمِهِ وَصَحِّحِ تَقْلِيْقِ

دُكْتَرِ مُحَمَّدِ دَامَادِي

اَسْتَاذِ يَارِ دَانِشْكَاهِ جَنْدِي شَابُورِ

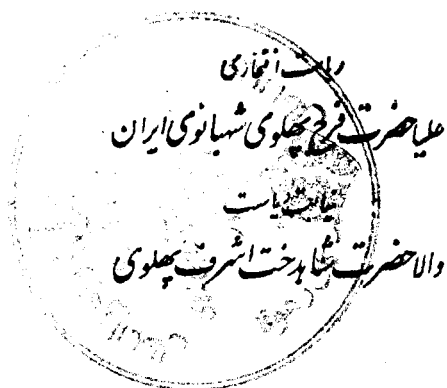


اَمَّارَاتِ بِيَادِ فَرَنْسِ اِيْرَانِ

«۱۳۰»



بنیاد فرهنگ ایران



آداب و رسوم و عقاید و عادات اقوام و مل نماینده شیوه
تفکر و خصوصیات ذهنی ایشان است و روحیه خاص هر ملت را از
مطالعه در این امور می توان دریافت .

از این رو « بنیاد فرهنگ ایران » که تحقیق و مسائل مربوط
به زبان و ادبیات و تاریخ و هنر ایران را بر عهده دارد مطالعه
پژوهش در این رشته را نیز در برنامه کار خود قرار داده است .
در این زمینه آثاری که منتشر می شود و نوع است ؛ یکی طبع و نشر
کتابها و رسالاتی که در این باب تالیف شده و نسخه های خطی آنها
موجود است . دیگر تحقیق در آنچه امروز در شهرستانها و آبادیهای ایران
نزد عوام مردم جاری و معمول است و اعتقادات و آداب و رسوم که
از زمانهای کهن سرچشمه گرفته و هنوز باقی و زنده مانده است .

بنیاد فرهنگ ایران امیدوار است با انتشار این سلسله که
« فرهنگ عامه » خوانده می شود زمینه ای برای تحقیقات علمی
و باره جامعه شناسی ایران فراهم آورد .

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز نائل خانلری

تَحفه الاخوان

جلد دوم

در بیان اصول فتو و آداب فقیان

بمقدمه و تصحیح و تعلیق

دکتر محمد دامادی

استاد یار دانشگاه جندی شاپور



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۳۰»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در کتابستان ۱۳۵۱ در چاپخانه داورپناه
چاپ شد

فهرست مطالب

نه — بیست و دو	مقدمه مصحح
۶۸ — ۱	متن کتاب
۱۸ — ۳	مقدمه مؤلف
۵ — ۸	فصل اول از مقدمه : در بیان حقیقت فتوت
۹ — ۱۲	فصل دوم از مقدمه : در بیان منبع ومظهر آن
۱۶ — ۱۲	فصل سوم از مقدمه : در بیان مآخذ فتوت ومبداء این طریقت
۱۶ — ۱۷	فصل چهارم از مقدمه: در مبادی و مبانی آن
۱۹ — ۲۲	باب اول : در توبه
۲۳ — ۲۶	باب دوم : در سخا
۲۷ — ۳۰	باب سوم : در تواضع
۳۱ — ۳۳	باب چهارم : در امن
۳۴ — ۳۷	باب پنجم : در صدق
۳۸ — ۴۰	باب ششم : در هدایت
۴۱ — ۴۵	باب هفتم : در نصیحت
۴۶ — ۴۸	باب هشتم : در وفا
۴۹ — ۵۲	باب نهم : در آفات فتوت و قوادح مروت
۵۳ — ۵۵	باب دهم : در فرق میان فتی و متفتی و مدعی

۵۶ - ۶۷	خاتمه :
۵۶ - ۵۹	فصل اول : در طریق اکتساب فتوت
۶۰ - ۶۴	فصل دوم ، در خصایص اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان
۶۵ - ۶۸	فصل سوم ، در خدمت و ضیافت
۶۹ - ۹۰	حواشی و تعلیقات
۹۱	فرهنگ نوادر لغات و فهرست ها و....

بنام خدا

مقدمه

هنگامی که نگارنده این سطور، بمنظور تهیه و تألیف پایان نامه دوره دکتری خود به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - که صدق گوهر فضیلت - رفت و آمد می نمود و ساعات فراغت زندگانی خود را يك سره برانجام آن کار خطیر و استفاده از مظاهر اندیشه و فرهنگ ایران، مصروف می داشت - گاه بگاه برای تنشيط فکر و دفع ملال خاطر از کار مداوم - به تصفح در فهرست میکرو فیلم های کتابخانه مذکور می پرداخت. عنوان کتاب حاضر (= تحفة الاخوان) در فهرست مذکور - توجه او را به خود جلب کرد - درخواست مطالعه رساله مذکور را نمود - آن را قلیل الحجم و کثیر الفایده و متضمن بسیاری از نکات و دقایق مربوط به مسلك فتوت تشخیص داد، به توفیق الهی، خط امانی از دیوان قضا نصیب او گردید. بدقت رساله مذکور را استنساخ کرد و سپس در صدد برآمد نسخه یا نسخه هایی دیگر بدست آورد تا بتواند در نتیجه مقابله نسخ متعدد - از دقت نظر بیش تر در کار تصحیح بر -

خوردار گردد. اما هر چه بیش تر جست ، کم تر یافت.^۱
در کتاب کشف الظنون ، ذکر «تحفة الاخوان» در چهارده فقره
آمده است که همه در موضوعات مختلف دیگر- جز فتوت تألیف یافته
است . بشرح ذیل :

- ۱- تحفة الاخوان فی آداب اهل العرفان.
- ۲- تحفة الاخوان فی اعراب بعض آی القرآن.
- ۳- تحفة الاخوان فی التفرقة بین الکفر والایمان.
- ۴- تحفة الاخوان فی حفظ صحة الابدان.
- ۵- تحفة الاخوان فی الحلال والحرام من الحيوان.
- ۶- تحفة الاخوان فی الرد علی فقراء الزمان.
- ۷- تحفة الاخوان فی شرح عوامل المأمة
- ۸- تحفة الاخوان فی قراءة الميعاد.
- ۹- تحفة الاخوان فی مناقب الشيخ رضوان.
- ۱۰- تحفة الاخوان من الصوفیه بالكشف عن حال من يدعی القطیبة .

۱۱- تحفة الاخوان منظومة فی اسناد صحيح البخاری.

۱۲- تحفة الاخوان و هدية الصبيان.

۱۳ تحفة الاخوان فیما تصح به تلاوة القرآن.

۱- فصحت النسخة وبنيت الطبع عليها، فالمستول من اهل
العلم والفضل أن لا يؤخذوني لو صادفوا في هذا الكتاب بعض الاغلاط
لأنی قد بدا لغت فی التصحيح ولا يكلف الله نفساً الا وسعها .
محمد دامادی

۱۴- تحفة الاخوان فی آداب صحبة القرآن.

«ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۳۶۱»

چنان که ملاحظه گردید، صاحب کشف الظنون هیچ گونه اشاره‌ی به موضوع کتاب حاضر نکرده است. بناچار نگارنده این سطور عزم را جزم نمود که با تأمل در نسخه حاضر به تصحیح کتاب تحفة الاخوان بپردازد.

مشخصات نسخه کتاب حاضر

در شمار نسخه‌های عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه جنگ و رسائل مختلف و متنوع، مشتمل بر يك صد و هفت رساله به فارسی و عربی و منظوم و منثور در چهارصد و بیست و چهار ورق و در چهار مجموعه، از کتابخانه حمیدیه ترکیه عکس برداری شده است و به شماره فیلم يك صد و نود و پنج و شماره ثبت نسخه‌های عکسی از ۲۸۳۲ تا ۲۸۳۴ ثبت و نگاهداری می‌شود که نام و تفصیل مشخصات هر يك از آن‌ها از صفحه چهارصد و بیست و دو تا چهارصد و سی و سه فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تألیف آقای محمد تقی دانش پروه، ثبت افتاده است.

از ورق ۳۶۳ تا ۳۷۲ مجلد چهارم مجموعه مذکور- رساله حاضر (= تحفة الاخوان) را در بردارد که به خط نسخ بسیار ریز به رشته تحریر درآمده است. رساله مذکور تاریخ کتابت ندارد، اما تاریخ کتابت دیگر رساله‌های مجموعه مذکور، در میان سال‌های ۷۵۰ تا ۸۱۱ هجری قمری است.



صفحه اول نسخه عکسی تحفة الاخوان موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

در آغاز و انجام و مطاوی این رساله، نام مؤلف کتاب نیامده است. اما در مقدمه، نویسنده چنین اظهار میدارد:

«... مسود این بیاض و محرر این سواد، بالتماس بعضی از اکابر عصر، رساله‌ای در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت (= زبان) عربی تعلیق کرده و آن را «تحفة الاخوان» نام نهاد. و چون اکثر اخوان صفا و ارباب وفا... در فهم زبان تازی نه استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار... با اقتراح بعضی از اصدقاتر جمعه آن نوشته آمد و کسوت آن از شیوه عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت.»

عبارت پایان کتاب نیز چنین است: «تمت الكتابة علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی» معصوم بن عبدالله ابن الحسین - الکاشی» اصلح الله شأنه.

از چند سطری که از آغاز و انجام کتاب نقل شد، چنین برمی آید که ظاهر آکاتب و مؤلف نسخه حاضر (= تحفة الاخوان) يك نفر است و همان طور که از عبارت پایان کتاب نقل شد، «معصوم بن عبدالله - بن الحسین الکاشی» است.

دیگر اینکه، مؤلف کتاب خود را نخست به زبان عربی نوشته و سپس بمنظور استفاده فارسی زبانان، آن را به فارسی بازگردانیده است.

شیوه کتابت و املاء

رسم الخط نسخه حاضر، گاه نشانه‌هایی از شیوه کتابت قدیم دارد. برای مثال کاتب نسخه مزبور همه جا «پ و چ و ذ و ژ، گ، که و آنکه» را به صورت: «ب، ج، د، ز، ک، کی و آنک» آورده است. اما نسخه‌یی

مضبوط است و غلط املائی و سهو القلم در آن اندك و انگشت شمار است. کلمات حیات - مدارات - آلت را به مراعات رسم الخط و شیوه کتابت قدیم، به صورت: « حیوة، مداراه و آله » آورده است و در کتابت برخی دیگر از کلمات مانند کاتبان قدیم، ضنت و بخل و امساك مقدور را از نظر دور نداشته و برای مثال: ابراهیم را « ابرهیم » اسماعیل را « اسمعیل » و رحمان را « رحمن » و « السلام » را « السلم » آورده است. « به » حرف اضافه (پیش از اسماء) و ح-رف تأکید یا زینت (پیش از افعال) بمانند ملحق آورده شده است. هم چنین کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ (مختفی) را در هنگام الحاق به « ی » نکره، به صورت « هـ » آورده است.

شیوه مختار ما در کتابت و نقل و استنساخ کلمات و حروف مذکور فوق در چاپ حاضر، حتی الامکان، رعایت رسم متداول و معمول املائی امروزین است تا رعایت سهولت قرائت نیز برای خوانندگان شده باشد. در تصحیح متن کتاب نیز بخاطر انحصار نسخه، از توسل به حدس و ذوق صرف پرهیز گردیده است و نگارنده به ضبط دقیق متن کوشش تام مصروف داشته است.

فصول و ابواب تحفة الاخوان

تحفة الاخوان، مشتمل بر يك مقدمه و ده باب و يك خاتمه است. مقدمه کتاب خود، مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول در بیان حقیقت فتوت.

فصل دوم در بیان منبع و مظهر آن.

فصل سیم در بیان مأخذ فتوت و مبداء این طریقت.

فصل چهارم در مبادی و مبانی آن .
 ابواب دهگانه تحفة الاخوان نیز، بدین قرار است :
 باب اول در توبه .
 باب دوم در سخا .
 باب سیم در تواضع .
 باب چهارم در امن .
 باب پنجم در صدق .
 باب ششم در هدایت .
 باب هفتم در نصیحت .
 باب هشتم در وفا .
 باب نهم در آفات فتوت و قوادح مروت .
 باب دهم در فرق میان فتمی و متفتی و مدعی .
 خاتمه کتاب نیز مشتمل بر سه فصل ذیل است :
 فصل اول در طریق اکتساب فتوت .
 فصل دوم در خصایل اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان
 فصل سوم در خدمت و ضیافت .

سبك انشاء

نویسنده تحفة الاخوان ، در بیان معانی و تشریح نکات و دقایق
 مسلك فتوت ، به لفظ اندك و معنی بسیار، تواناست و در آوردن تعبیرات
 متنوع و گوناگون و قدرت توصیف ، چیره دست است . توغل و استیلای
 نویسنده بر آیات قرآنی و احادیث و اخبار اسلامی و امثال و اشعار
 تازی ، از فحوای کلام او آشکار است . دایره استعمال مفردات و

تر کیمیات تازی در نشر این کتاب بنسبت فراوان است. اما در شیوه بیان نویسنده، تصنع و تکلف دیده نمی شود. «وسبک انشای آن ظاهراً به تقلید و تحت تأثیر انشای ابوالمعالی نصرالله منشی در ترجمه کتاب کللیله و دمنه است و تاریخ تألیف آن نیز ظاهراً از قرن هفتم فراتر نمی رود.^۱»

مقایسه‌ی بین شیوه سخن و برخی از عبارات این دو کتاب، صدق مدعا را تأیید می کند: نمونه‌ی از کللیله و دمنه ص ۲۵ دیباچه مترجم چاپ استاد مینوی :

«... رغبت مردمان از مطالعه کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود، بل که مدروس شده، بر خاطر گذشت که آنرا ترجمه کرده آید... و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمایند.»

مقدمه تحفة الاخوان:

«مسود این بیاض و محرر این سواد، بالتماس بعضی از اکابر عصر رساله‌ی در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت عربی تعلیق کرده و آنرا «تحفة الاخوان» نام نهاد. و چون اکثر اخوان صفا و ارباب وفا از طلاب این خطه و فقیهان این خطه در فهم زبان تازی نه استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار، فواید این سخن در میان ایشان غنیمتی ضایع بود و بدایع آن بضاعتی کاسد پس باقتراح بعضی از اصداقا، ترجمه آن نوشته آمد و کسوت آن از شیوه اهل عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت.» ص ۴ تحفة الاخوان

بیان هر دو نویسنده، در حقیقت کلام جامعی است در مورد استقلال تدریجی و آمادگی و کمال زبان فارسی برای بیان معانی علمی و ادبی در عهد اسلامی است.

نمونه‌ی دیگری:

«... چنان که آب مادام که آتش در زیر او می‌داری، گرم می‌باشد. چون آتش از او بازگرفتی باصل سردی باز شود.»
 کلیله و دمنه چاپ استاد مینوی ص ۲۷۹

«مانند آب که طبیعت آن مقتضی سردیست هر چند آن را گرم کنند، چون از مجاورت آتش دور گردد، و آن را بخود بازگذارند، سرد شود و بطبع خود باز گردد.»

ص ۱۰ تحفة الاخوان

برخی از نکات دستوری

الف - صله مبهم را گاه برای تفخیم و تعظیم آورده است. مانند:
 «از ورع و زهدات بدان پایه رسید که رسید و از مردمی و شجاعت
 آن مرتبه یافت، که یافت.» ص ۱۱

ب - حذف الف و لام تعریف در صفات مرکب. مانند: «ادخار باقیات صالحات» ص ۲۸ که در زبان فارسی نظایر استعمال فراوان، برای آن می‌توان یافت. مانند: خامل ذکر - کامل معرفت - طالب علم خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ هـ ق) در قصیده‌ی به مطلع:
 صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاند

پای کوبان دست همت بر جهان افشاند

می گوید :

خورده اند از می رکابی چند واسباب صلاح

بر سر این ابلق «مطلق عنان» افشانده اند

دیوان خاقانی چاپ آقای دکتر سجادی ص ۱۰۶

ج - حذف فعل به قرینه. مانند: «فتیان این خطه در فهم زبان تازی نه استوار بودند و درمیدان لغت دری چابکی سوار». ص ۴ یا «... مادام تا بقیتی از هوی در نفس باقی بود و صفات او بر جای.» ص ۴۹ یا: «... و فابمهد الوهیت که میثاق آن بر بندگان مأخوذست، ننموده باشد و توقیف حقوق ربوبیت که اداء آن بریشان واجب، ناکرده.» ص ۴۷

د - بکار بردن وجد مصدری مرخم و کامل. مانند: «فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن.» ص ۱۲

ه - بکار بردن «با» در معنی و بجای به. مانند: «پناه بابعضی غارها دادند.» ص ۸

و - بکار بردن کلماتی بائیت مصدری. مانند: اجنبیت، اخوا - نیت، خسیت، ربوبیت، رجولیت، عبودیت، قطبیت. نوریت.

کتاب حاضر همچنین متضمن تفسیر و تعریف دقیق بسیاری از اصول اخلاقی و آداب فتیان است که فهرستی از آنها را در پایان کتاب به دست داده ایم.

بیان این نکته شاید خالی از فایده نباشد که یکی از وجوه تجلی روح ملی ایرانیان و دوام و بقای ملیت آنها و پایداری خصایل برجسته انسانی، بدون تردید، روشی است که اهل فتوت و جوانمران ایران

در عهد اسلامی، در پیش گرفتند^۱ و موجبات صیانت مبانی ملیت و استقلال فکری و معنوی مردمی را فراهم ساختند که بیگانه‌گان، آرام آرام بساط فکر و اندیشه آن‌ها را برمی‌انداختند.

درباره وظایف خطیری که فرقه عیاران یا جوانمردان در امور اجتماعی و حتی اداری ایران در دوره اسلامی بر عهده داشته‌اند و اصول اخلاقی و وظایف عیاران راستین و مقام اجتماعی و جنبه بین‌المللی آن‌ها، استاد دانشور جناب آقای دکتر پرویز خانلری، تحقیقات ممتع و ارزنده‌ی فرموده‌اند که برای دوستداران مطالعه و آشنایی با آداب فقیان مغتنم و گران بهاست^۲.

در دوره‌های بعد نیز فقیان از منسوبان بی‌ایمان تصوف بودند و در عهد صفویه نیز بوسیله «خلیفه سلطان» کسوت پوشیده و داخل جماعت صوفیان باصفا - یعنی فداییان شخص شاه می‌شدند^۳.

نگارنده این سطور، پس از استنساخ و تصحیح متن تحفة الاخوان، نخست به استخراج و تنظیم آیات قرآنی که مؤلف بر سبیل استشهاد در متن کتاب آورده است، پرداخت، و به منظور ترجمه آن آیات از تفسیر عرفانی کشف الاسرار و عده الابرار - از رشیدالدین ابوالفضل میبیدی «متوفی ۵۲۰ هـ» - استفاده کرد. سپس به تحلیل و باز نمودن بعضی از مأخذ احادیث و اقوال و اشعار فارسی و عربی که مؤلف بدان استناد کرده است و شرح لغات و ترکیبات و معرفی اعلام متن همت گماشت و به گمان خود برخی از مشکلات متن را شرح و تفسیر کرد.

۱ - نگاه کنید به کتاب رحلة ابن بطوطه ج ۱ ص ۲۲۵ بعد.

۲ - رجوع کنید به مجله سخن دوره‌های هجدهم و نوزدهم

۳ - سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۲۵۴

اکنون خوانندگان عزیز در برابر خود، کتابی می‌بینند که می‌توانند آن را بخوانند و مفاهیم و مطالب آن را دریابند. اما بیان صعوبت و اشکال کار مصحح و کیفیت خواندن و اصلاح عبارات با خطی ریز و نسخه‌ی منحصر بمنظور عرضه داشتن متنی مصحح و منقح، شاید بر تعزز حمل شود.

در پایان این مقال وظیفه اخلاقی خود می‌دانم مراتب سپاس قلبی و تشکر بی‌پیرایه خود را از استاد دانشور جناب آقای دکتر پرویز نائل خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران بنمایم که کوشش نگارنده این سطور را در تصحیح و تعلیق بر کتاب حاضر به دیده قبول نگریستند و با انتشار آن در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران موافقت فرمودند. اگر در وصف کرم ذات و بزرگواری ایشان بگویم: «الْعَزَّوَالْعَلَّامُ الْمُحْدِثُ الْمُعَدُّوْدَانِ مِنْ شَيْمَةِ» سخنی بگزاف نگفته است.

تهران - دهم فروردین ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی

محمد دامادی

متن کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس فراوان مبدعی را که خلاصه جوهر انسان در عالم جان بر احسن وجوه ابداع کرد و آنرا بطی اطوار نشأت بر خوبتر صورتی در حیز اکوان آورد. و در ظاهر خلقت و باطن فطرت او انواع عجایب و اصناف غرایب بنموده و اسرار دو کون در نهاد او ابداع فرمود و ستایش بی پایان منعمی را که صفات این نوع را بنعم جلیل اخلاق جمیل مخصوص گردانید و بعد از منن و آسَبَغَ عَلَیْكُمْ دِیْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۱ ایشان را بِمِنْجِ تَوْفِیقِ و هدایت بکمال رسانید و نقوش علوم و مراسم حکم و رقوم آداب و محاسن شیم بر الواح نفوس ایشان نگاشت و موهبت خصال و نعوت جوانمردی و سیر و صفات آزاد مردی ارزانی داشت تا با ظاهر آن کمالات او را بر آن حال بستودند و بقدم فتوت از اهل عالم قصب السبق ربودند و درود بی کران بر مقدم طوایف اصحاب فضایل و متمم مکارم شمایل پیشوای سابقان و مقتداء مقربان محمد مصطفی و بر آل و اصحاب او خصوصاً سَرَوَرِ فِتْیَانِ کریم هر دو جهان اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام.

۱ - قرآن کریم سورة ۳۱ (لقمان) آیه ۱۹: و تمام کرد و فراخ بر شما نعمتهای خویش آشکارا و نهان (کشف الاسرار ج ۷/ص ۵۰۰)

بعد ما مسود این بیاض و محرر این سواد بالتماس بعضی از اکابر عصر رساله‌یی در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت عربی تعلیق کرده و آن را «تحفة الإخوان» نام نهاده. و چون اکثر اخوان صفا و ارباب وفا از طلاب این خطه و فقیان این خطه در فهم زبان تازی نه استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار فواید آن سخن در میان ایشان غنیمتی ضایع بود و بدایع آن بضاعتی کاسد پس باقتراح بعضی از اصدقا ترجمه آن نوشته آمد و کسوت آن از شیوه اهل عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت. و در تفسیر بر حقایق و اصول اختصار افتاد و از زواید و فروع اجتناب نموده شد تا چنانکه از عبارات و استعارات کرانه جسته باشد و از لباس پادشاهانه بزی درویشانه قناعت کرده بر قدر ضرورت و مالابد اقتصار نماید و بهمهم و ما یعنی از فضول مالایعنی اکتفایابد و رساله بر مقدمه‌یی و ده باب و خاتمه‌یی منیفت والله الهادی والیمه ینتهی المبادی.

مشمول بر چند فصل است :

فصل اول

در بیان حقیقت فتوت

بدان که فتوت عبارتست از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد چه فطرت انسانی هرگاه که از آفات و عوارض صفات و دواعی نفسانی سلامت یابد و از حجب غواشی طبیعی و قیود علایق جسمانی رهائی پذیرد ، صافی و منور گردد و مستعد و مشتاق کمال شود و از مقاصد دنی^۱ و مطالب خسیس استنکاف نماید و از رذایل اوصاف و ذمائم اخلاق اعراض لازم شمرد و از حصاء^۲ حطام دنیوی و ملابس قوی عصبی و شهوتی^۳ کناره گیرد و بهمت عالی از امور فانی ترقی کند و سوی معالی و مکارم متوجه شود و بر اظهار آنچه در طبع اوست از فضایل و کمالات حریص و مشعوف گردد و این حال را «مروت» خوانند. و چون مواظبت برین امور بغایت رسد تا کسر سورت نفس و قهر قوت و

۱- در متن نسخه «زی» کتابت شده و تصحیح قیاسی بقرینه از مصحح است.

۲- در متن نسخه «حقاء» آمده و ناخواناست .

۳- متن برابر با نسخه عکسی است. و ظاهراً «شهووی» صحیح است.

شرت او و قمع و ثبات و نزوات او ملکه گرداند و بر صفا و اشراق و نورانیت و لطافت خود ثابت ماند، تمامت انواع عفت و شجاعت درو راسخ شود و جمیع اصناف حکمت و عدالت بالفعل ازو ظاهر گردد^۱ آنرا «فتوت» خوانند. پس مروت سلامت و صفاء فطرت است و فتوت نوریت و بهاء آن. و چنانکه مروت مبنی و اساس فتوت است، فتوت مبنی و اساس ولایت باشد و هر که مروت ندارد فتوت او را محال تواند بود و هر که فتوت ندارد هرگز بولایت نرسد چه مروت نشانه اتصال بنده است بحق بواسطه صحت فطرت و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«أَقْبِلُوا ذِي الْمُرْءَاتِ عَشْرًا تَهْتِمُ فَيَاذَهُ لَإَيَّ عَشْرٍ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُهُ بِيَدِ اللَّهِ يَرْفَعُهُ» یعنی از خطاهاء اصحاب مروت در گذرید که هیچ صاحب مروت بسر در نیاید الا دستش بدست حق تعالی باشد و در حال او را با راست گیرد. و مدار مروت عفافست چون عفاف تمام شد مروت تمام شد و فتوت نشانه قرب حقست و نه هر که با حق پیوندی دارد از مقربان باشد چنانکه در بستگان و پیوستگان سلطان نه همه از نزدیکان باشند. پس نه هر صاحب مروتی، صاحب فتوت باشد و مدار فتوت شجاعتست چون شجاعت بکمال رسید، فتوت تمام باشد و کمال شجاعت نبود الا بحصول یقین که موجب امن حقیقی است. چه^۲ راجب و خوف لازم باشد و ازین جهت حق تعالی وصف ارباب فتوت بهدایت و امن ایمان کرد و فرمود:

«إِنِّيهِمْ فِتْنَةً آمَنُوا جَرَدِيهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُو مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَقَدْ

۱- در متن «و» آمده است و ظاهراً زاید است.

۲- در متن به «فَيَاذَهُ لَهُمْ مِنْهُمْ عَائِرٌ أَلَا...» کتابت شده است.

۳- در اینجا کلمه بی کتابت شده که بکلی ناخواناست.

قُلْنَا إِذَا شَطَطًا»^۱.

یعنی ایشانند جوانمردی که بمقتضای صفای استعداد ازلی و فطرت اولی و نور هدایت اصلی که لازم صحت فطرتست ایمان آورند و مابتوفیق طلب یقین و تأیید نور انفاق هدایت ایشان بیفزودیم و بامن حقیقی که مستفادست از نور یقین تقویت و تشجیع دلها^۲ ایشان کردیم تا بر اظهار کلمه توحید نزد جباران وقت خویش جرأت و جسارت یافتند و بمردی شجاعت درحضور ایشان بحقایق ایمان قیام نمودند و بتهدید ایشان مبالات نکردند و گفتند: رَبَّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۳ و برمفارقت اوطان و اخوان و مهاجرت اسباب نعیم و لذات جسیم مصابرت نمودند و تحمل مشاق و شدائد سفر بر راحت حضر اختیار کردند.

روایت است که اهل الحیل طریق فسق و کفران پیش گرفتند و ملوک ایشان در طغیان مبالغت نمودند و از دین حق برون آمدند و بت پرستی ملت و کیش خویش ساختند و مردم را بکره و اجبار بر آن داشتند و از جمله ایشان دقیانوس در آن باب تشدد بیشتر نمود و دعوت عام گردانید و از اشراف اقوام او جوانمردی چند نیکورای بودند خواست تا ایشان را نیز بر بت پرستی دارد و دعوت کرد و تهدید و وعید بانواع قتل و تعذیب بجای آورد. ایشان ابا نمودند و ایمان و توحید آشکارا کردند و در اظهار آن بیفزودند و از میان

۱ - آیه ۱۲ و ۱۳ سورة ۱۸ «کھف»: ایشان جوانی چند بودند، بگرویدند به خداوند خویش، و ایشانرا راست راهی فزودیم. و بردل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و به الهام ایمان بند بستیم آنکه که بردین خاستند و گفتند خداوند ما خداوند آسمان و زمینست، نخوانیم جز ازو خدایی که اگر خوانیم، کژ و ناسزا و دروغ گفته باشیم. (ص ۶۵۴ ج ۵ کشف الاسرار)

۲ - آیه ۱۲ سورة ۱۸ «کھف»: خداوند ما خداوند آسمان و زمینست. (ص ۶۵۴ ج ۵ کشف الاسرار)

قوم خویش هجرت گزیدند و پناه با بعضی از غارها دادند. چنانکه قصه ایشان در تواریخ مشهورست .

و اما «ولایت» فناء بشریت و استغراق در عین احدیت و ظهور سلطان محبت و خلوص جوهر او از زنگار ثنویت «است»^۱ و تحقیق تفسیر این آیت باعتبار مرتبه ولایت چنان باشد که آمَنُوا بِرَبِّهِمْ^۲ عبارت از علم الیقین بود بر سبیل مکاشفه وَ زِدْنَاهُمْ هُدًی^۳ مرتبه عین الیقین و مقام مشاهده وَ رَبَّنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ^۴ تقویت دلها، ایشان بصیر بر مجاهده و هجر مألوفات و لذات حسی در مقام حضور و مراقبه و ترك حظوظ و اوطار و قطع نظر از اغیار و امن از اهل آسمان و زمین تا مقام حق الیقین و تشجیع ایشان بر مجادلت شیطان و مخالفت هوای نفس^۵ تا در حضرت جبار نفس اماره باظهار کلمه توحید و تکرار آن قیام نماید . دعوت او را با عبادت صنم جسم و آلت^۶ هوای نفس بانکار مقابله کنند و لذت فانی را پشت پای زند و بایعاد و تخویف او بموت و فوت التفات ننماید و از مقتضاء اخلاص و توحید نگذرند که لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ آلِهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا^۷ یعنی اگر از حکم توحید اعراض کنیم و بغیر حق نگران شویم و نسبت تأثیر بماعدا او جایز داریم، قولی دور از حق گفته باشیم و از جاده صواب برگشته و از صراط مستقیم کرانه جسته و در ظلم و جور مبالغت نموده که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ^۸

۱- در متن فعل ربط نیست. و افزایش «است» از مصحح است ،

۲- ۳- ۴- آیه ۱۳ سورة ۱۸ «کهف»: بگریزند به خداوند خویش و ایشان را راست راهی فزودیم و بر دل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و به الهام ایمان بند بستیم . (صفحه ۶۵۴ جلد ۵ تفسیر کشف الاسرار)

۵- در متن: «هوی نفس» آمده است . ۶- در متن: «آله» آمده است .

۷- آیه ۱۳ سورة ۱۸ «کهف»: نخوانیم جز از و خدایی که اگر خوانیم، کژ و ناسزا و دروغ گفته باشیم . (صفحه ۶۵۴ جلد ۵ کشف الاسرار)

۸- آیه ۱۲ سورة ۳۱ «لقمان»: که انباز گرفتن با او پیدای است (برخویشتن) بزرگ . (صفحه ۴۸۲ جلد ۷ کشف الاسرار)

فصل دوم

در بیان منبع و مظهر آن

چون مقرر شد که فتوت مبنی و اساس ولایت «است»^۱ و مبدأ و قاعده آن . پس هر کجا ولایت ظاهر شود، فتوت کمال یافته . چه نهایت فتوت بدایت ولایت تواند بود . چنانکه نهایت مروت بدایت فتوتست از بهر آن که^۲ طریق ولایت، اخلاق و معاملات و احوال و مکاشفات و علوم و مشاهداتست . و منتهی شود بفناء خلیقت در عین حقیقت . و طریق فتوت مجرد اخلاق و معاملات و منتهی شود بخلاص فطرت از قید جبلت^۳ و چون فطرت از شوائب نشأت خالص گشت ، مقصود بحصول پیوست . چه فضایل همه لوازم ذاتی فطرت انسانی اند و رذایل امور چند غریب عارضی بواسطه غواشی طبیعی طاری گشته و ازین جهت فرمود :

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ^۴

چه فرق میان کسب و اکتساب آنست که اکتساب تحصیل چیزی بود بقصد و نیت و همت خود و کسب تحصیل آن بهر طریق که اتفاق افتد و از آن روی که خیرات و کمالات، مقتضیات و لوازم این فطرتند بهر طریق که بعضی از آن حاصل شود ، ثواب و نفع آن وی را باشد آنچه براو پنهان بود ظاهر شد هر آینه اثر آن با او باشد و شرور ، عوارضی چند غریبند ازو بعید از

۱- به قرینه تصحیح قیاسی شده و کلمه «است» افزوده شد در اصل نسخه عکسی فعل ربط نیامده است .

۲- در اصل نسخه «آنکی» کتابت شده است .

۳- در اصل نسخه بصورت: «حیل» کتابت شده است .

۴- آیه ۲۸۶ سوره ۲ «البقره» : هر تن راست آنچه بگردار کند از نیکی و بر هر تن است از بدی آنچه کند . (کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۷۶)

عالم او چون مباحث میان نور و ظلمت از عالم نفس و معدن رجس بدو متصاعد گشته پس وبال و تبع^۱ آن لاحق او نشود مادام تا راسخ و متراکم نگشته باشد و رسوخ و تراکم وقتی به ثبوت رسد که بقصد و نیت متوجه آن گشته باشد و بر آن اصرار نموده و الا بتوبت و استغفار و ترك استعمال آلات بدی در آن اعمال پاك شود و بطبع و صفاء خود بازگردد مانند آب که طبیعت آن مقتضی سردیست هر چند آن را گرم کنند چون از مجاورت آتش دور گردد و آن را بخود باز گذارند ، سرد شود و بطبع خود بازگردد . اما بعد از رسوخ متعذر باشد مانند آب چشمه گوگردی که کیفیت گوگرد ازو ازاله نتوان کرد و نقطه اول ولایت و مفتتح آن که معنی وحدت ازو منتشر شد و فتوت و ولایت بدو ظاهر گشت نفس مقدس ابراهیم بود صلی الله علیه . چه اول کسی که قدم در راه تجرید نهاد و از دنیا و لذات آن کنار گرفت و از ریت و شهوات آن دوری گزید و از پدر و مادر و قوم و قبیله خویش مفارقت جست و از اهل و عزیزان و مألوفات لذیذ و اوطان هجرت کرد و در محبت حق انواع بلا و مشقت بر خود گرفت و بر غربت و مجاهدت مصابرت نمود و بر شکستن اصنام و مخالفت جباران دلیری یافت تا دشمنان بفتوت او گواهی دادند ، ابراهیم بود علیه الصلوٰة والسلام .

حقا که حق تعالی از ایشان باز می گوید :

فَالْوَّاسِعِينَ فَتَىٰ يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ اِبْرَاهِيمُ^۲ وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ اِلْعَدَاءُ .
پس منبع فتوت و مظهر آن ذات او باشد بحسب ظاهر و باطن صلی الله علیه و سلم و ازین جهت قاعده ضیافت او نهاد . و اساس مروت او فکند و نذر کرد که طعام تنها نخورد و بر ذبح فرزند او قوت فتوت مباشرت نمود و قربان را سنت فرمود و چون وقتش بسماع ذکر محبوب خوش گشت از جمیع

۱- در متن «تبعه» کتابت شده است .

۲- آیه ۶۱ سورة ۲۱ «الانبياء» : گفتند می شنیدیم از جوانی که ایشان را بد می گفت ، ابراهیم گویند او را (صفحه ۲۵۹ جلد ۶ کشف الاسرار)

اموال بگذشت و تکرار آن در خواست و مال را هر چند بسیار بود ، در جنب طیب وقت تعظیم اسم حق حقیر شمرد .

آورده اند که جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت سؤال کرد که یارب ابراهیم را با وجود کثرت اموال و اسباب درجه خلعت و احتیاج از کجاست ؟ خطاب آمد که او را دل با ماست نه با مال اگر خواهی امتحان کن . جبرئیل بصورت مردی در آن که ابراهیم بود برپشته یی ظاهر شد و با آوازی هر چه خوشتر گفت :

سَبَّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ . ابراهیم را وقت خوش شد و نوزاد او آمد و کلمات را استعداد کرد . جبرئیل گفت : ثلثی از مال خویش بر من ایثار کن تا باز خوانم گفت کردم . جبرئیل اعادت کرد . ابراهیم گفت : ثلثی دیگر بستان و يك بار دیگر باز خوان جبرئیل باز خواند گفت : همه ترا . يك بار دیگر مکرر گردان . بیت :

كَرِّرْ حَدِيثَكَ يَا مُهَيِّجَ لَوْعَتِي إِنَّ الْحَدِيثَ مِنَ الْحَبِيبِ قَلَّاقٍ

و قطب آن بود که بدو طریق فتوت و جوانمردی مستقیم گشت و اصول آن ثابت شد و فروع آن قوت گرفت و درجه آن علو و ارتفاع یافت .
امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام که از ورع و زهدات بدان پایه رسید که رسید و از مردمی و شجاعت آن مرتبه یافت که یافت تا بعد از جوع سه روزه بقوت وقت و سد رمق ایثار کرد لاجرم در شأن او نازل شد که : يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا^۱ و جان عزیز در محاربت اعداء دین از قوت ایمان و کمال یقین مبذول داشت و شب هجرت نفس خود را فدای^۲ رسول گردانید و برجای او بخفت و خود را دست بسته بطالب خون خویش تسلیم

۱ - آیه ۸ سورة ۷۶ «دھر» : و طعام دهند در وقت نیاز و تنگی درویش را ،

و بی پدر را ، و زندانی و گرفتار را . (ص ۳۱۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)

۲ - در متن به صورت «فداء» کتابت شده است .

کرد تا بصف لافتنی الا علی در میان خاص و عام مشهور شد در آخر زمان آعنی مهدی علیه السلام چنانکه نقطه اول نبوت آدمست و قطب آن ابراهیم و خاتم آن محمد علیهم الصلوة والسلام والقاب هر یکی چون صفی الله و خلیل الله و حبیب الله بر آن دالست و محمد و سایر انبیا را متابعت ابراهیم فرمودن بر قطبیت او گواه قال الله تعالی اتبع ملته ابرهیم حنیفاً . پس نسبت فتوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با فتوت ابراهیم صلوات الله علیه ، چون نسبت نبوت ابراهیم باشد با نبوت آدم علیه السلام و هر که در طریق فتوت قدمی دارد یا داعیه آن برو غالب آید ، رشحی از فیض او یافته باشد و پرتوی از نور او برو تافته و بروی متابعت او و اقتدا به رأی و سیرت او واجب و استمداد از نفس مقدس و استعانت از روح مطهر او لازم تا بقوت محبت و ارادت و برکت پی روی و متابعت مناسبتی نفس او پیدا کند و بدان مناسبت مستعد قبول فیض کمال او و محل عروض بعضی از احوال او شود و بحسب رسوخ محبت و وداد و وفور طاعت و انقیاد بقدر سعت استعداد کمال یابد ان شاء الله والله الموفق .

فصل سیم

در بیان مأخذ فتوت و مبداء این طریقت

در خبرست که پیغامبر علیه الصلوة والسلام ، روزی با جمعی نشسته بود شخصی در آمد و گفت یا رسول الله در فلان خانه مردی وزنی بفساد مشغولند . فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن . چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند . هیچ يك را اجازت نداد . امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد فرمود که یا علی تو برو ببین تا این حال راست است یا نه؟ امیرالمؤمنین علی

۱- آیه ۱۲۵ سورة ۴ «النساء» : و بر پی ملت ابراهیم ایستاد، آن مسلمان پاک

دین (ص ۷۰۷ ج ۲ کشف الاسرار)

بیامد . چون بدر خانه رسید چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه برگردید و بیرون آمد چون پیش پیغامبر رسید گفت :

یا رسول الله گرد آن خانه بر آمدم ، هیچ کس را در آنجا ندیدم .

پیغامبر علیه الصلوة والسلام بنور نبوت بیافت فرمود :

که یا علی أَنْتَ فَتَى هَذِهِ الْأُمَّةِ یعنی توجوانمرد این امتی . بعد از آن قدحی آب و قدری نمك خواست ، سلمان فارسی آنرا حاضر کرد . رسول علیه الصلوة والسلام کفی نمك برداشت و گفت :

هَذِهِ الشَّرِيعَةُ و در قدح افکند و کفی دیگر برداشت و گفت :

هَذِهِ الطَّرِيقَةُ و در وی افکند و کفی دیگر برداشت و «گفت»^۱ :

هَذِهِ الْحَقِيقَةُ و درو انداخت و بعلی داد تا قدری باز خورد و گفت أَنْتَ رَفِيقِي وَأَنَا رَفِيقُ جِبْرِئِيلَ رَفِيقُ اللَّهِ تَعَالَى . بعد از آن سلمان را فرمود تا رفیق علی شد و قدح از دست او باز خورد و حدیفه را فرمود تا رفیق سلمان شد و قدح از دست سلمان باز خورد بعد از آن زیر جامه خود ، در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود :

أَكْمَلْتُكَ يَا عَلِيُّ ، یعنی ترا تکمیل می کنم . و مأخذ فتوت و اصل این طریقت ، این حدیث است . و شرب قدح و لبس ازار و بستن میان که اکنون میان جوانمردان متعارفست و قاعده فتوت بر آن مؤسس و اساس طریقی رفاقت و اخوت بر آن می نهند و تصحیح نسبت و شجره خویش بدان می کنند ، از اینجاست و در هر يك از این اوضاع سری لطیف و اشارت بمعنیهی شریفست که آن وضع صورت و لباس آن معنیست .

اولا شرب قدح اشارتست به علم و حکمت که بحسب صفاء استعداد

۱ - در اصل ندارد و ظاهراً از قلم کاتب افتاده است .

اولی و سابقه عنایت ازلی ، شخصی را بخشیده باشند و قوت قبول آن در وجود او نهاده تا بواسطه فیض نفسی کامل برو ظاهر گردد و از قوت بفعل آید و سبب حیات^۱ حقیقی او شود چه حیات قلوب به علمست چنانکه حیات اجساد بآب **فَمِنْ أَلَمَّا كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ**^۲ و تا این معنی در نهاد او مرکوز نبوده هیچ کاملی درو ایجاد نتواند کرد چنانکه آب آهن و سنگی را احیا نکند و ازین جهت فرمود که :

الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ و لکن چون در نهاد او مدرج بود کاملی مکمل باید تا به فیض نور او بفعل آید و بدین سبب این شربت از دست پیش قدمی عالم بدین طریق باید خورد که شجره و نسبت وی متصل بود به نبی علیه الصلوة والسلام چه حیات جمیع قلوب و علم تمامت علما از دست و نمک اشارت است بصفت عدالت که کمال فضایل اخلاقست چه صحت و قوت نفس انسانی نبود الا بفضایل اخلاق و هیچ خلق استقامت نپذیرد و بصلاح نینجامد و کمال نیابد الا بعدالت چنانکه صحت و قوت بدن نبود الا بانواع اطعمه و اغذیه و هیچ طعام

۱ - کلمه «حیات» را بسیاری به صورت «حیوة» می نویسند و در نسخه اساس ما نیز چنین کتابت شده است و علت آن این است که در قرآن با این رسم الخط نوشته شده است در صورتی که رسم الخط قرآن حجت نیست و ابن هشام در مغنی (چاپ مصر ج ۱ ص ۲۰۴) بتصریح می گوید : رسم الخطهای خارج از قیاس در قرآن زیاد است و صولی نیز در ادب الکتاب (چاپ مصر سال ۱۳۴۱ ، ص ۲۵۵) می نویسد : کلمات صلات ، زکات ، غادات حیات ، مشکات را در قرآن ها به غیر قیاس با واو می نویسند و حال آنکه باید همانطور که تلفظ می شود ، نوشته شود و علت اینکه کلمات مذکوره را در قرآن ها با واو نوشته اند این بوده که اهل حجاز کتابت را از اهالی حیره فرا گرفتند و آن ها اینگونه کتابت می کردند در صورتی که بنی تمیم تماما این کلمات را بدون واو می نوشته اند . محمد دامادی

۲ - آیه ۳۱ سورة ۲۱ «الانبياء» : از آب هر چیزی زنده (است) (ص ۲۲۴)

ج ۶ کشف الاسرار

بصلاح نیاید و خوش طعم و گوارنده نگردد الا بنمک . و اخلاق بعد از استعداد مستفاد نبود الا از کاملی که طریق متابعت رسول درست دارد چه او برای آن مبعوثست چنانکه فرموده جُعِثْتُ لِأَقِمِّمْ مَعَارِمَ الْأَخْلَاقِ و حق جل و علا در وصف او گفته :

إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ^۱ . و اصل مقامات سه گانه که رسول علیه الصلوة والسلام بدان اشارت فرموده عدالتست چه شریعت نیست الا صورت عدالت در معاملات حق و خلق . و طریقت نیست الا از حیات امانت الهی تبرا نمودن و فطرت را از استیلاء صفات نفسانی و وجود و تعدی قوای بدنی خلاص دادن و بمقام اصلی باز آوردن تا وَضَعَ الشَّيْءَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ نبود و ظلومی لازم نیاید و تمامت قوا^۲ و ملکات را از طرف افراط و تفریط بحدا عدالت باز آوردن تا بطغیان و عدوان منسوب نگردد و در تقصیر و انظلام نیفتد و نهایت طریقت ، وصول به حقیقت باشد بل که عدالت نیست الا صورت حقیقت و وحدت در عالم کثرت . پس شریعت صورت و ظاهر عدالت باشد و طریقت سیرت عدالت و سریان اصل او در وجود و حرکت او از بطون بظهور و حقیقت معنی و باطن آن و چنانکه سلامت و ترقی و کمال قلوب نبود جز بمقامات سه گانه که مدار آن بر عدالتست صحت و نما و قوت اجساد نبود جز بمطعومات غذا دهنده^۳ که صلاح آن به نمکست . و اما شلوار پوشانیدن اشارتست به فضیلت عفاف چه صورت ستر عورت و منع فرج از شهوتست و اصل الباب عفاف آنست . و استحسان متأخران فتيان چنانست که چون اعتماد بر قدم طالب فتوت ندارند ،

۱ - آیه ۴ سورة ۶۸ «القلم» : و تو بر خوبی بزرگواری (بر ادب پیغام ما) .
(ص ۱۸۱ ج ۱۰ کشف الاسرار)

۲ - در متن به صورت «قوی» کتابت شده است .

۳ - در متن «دهنده» آمده و تصحیح قیاسی از ماست که بر ماست !

اولا ازاری در میان او بندند بعد از آن چون به حقوق قیام نماید بر وجهی که اعتماد را نشاید شلوار در پو شانند. و اما میان بستن اشارتست بفضیلت شجاعت و صورت قیام نمودن بخدمت و غایت تواضع که اساس شجاعت است در آن مدرج و آنرا تکمیل جهت آن خوانند که کمال علم عملست و ارباب فتوت علم بی عمل را وزنی ننهند و عمل را قدم خوانند و علم را نظر و صاحب قدم را معتبر دانند و صاحب نظر را ازو نازل شناسند پس معلوم شد که این اوضاع رموزیست که بدان اشارت می کنند باموری که فتوت بدان تمام شود و صلاحیت ولایت حاصل آید و بدین سبب جامه فتوت شلوارست و خرقة تصوف کلاه ، چه اول قدمی در فتوت تعفف است که تعلق با سافل دارد . ابتداء کار تصوف ترقیاتی که تعلق باعالی دارد و در تصوف حلق سر ، سنت است و در فتوت نیست چه حلق اشارتست بازالت موانع ترقی و بدایت فنا که در تصوف مقصدست و نفی اقتناء فضایل و اکتساب مکارمست که اقتضاء محلی وجود می کند پس محتاج با فنا وازالت نباشد و ازینجا روشن شود که نهایت فتوت بدایت ولایت باشد چنانکه ذکر رفت و فتوت جزوی بود از تصوف چنانکه ولایت جزوی باشد از نبوت والله اعلم .

فصل چهارم

در مبادی و مبانی آن

چون روشن شد که فتوت ، ظهور نور فطرتست و خروج آن سوی حیز فعل از ممکن قوت ، پس مبادی آن اسباب تزکیه نفس و تصفیه دل تواند بود. چون آداب جمیله و اعمال صالحه و عادات ستوده و شمایل پسندیده و نیات صادق و افکار صائبه و آراء صحیح و افعال حمیده و دواعی خیرات و شفع بر وجوه بر و ابواب حسنات و هر چه مردم را از رذایل و ذمایم بهره یزد و

از افعال سباع و بهایم دور گرداند و موجب رفع حجب ظلمانی و کشف حقایق نورانی گردد و مقتضی قمع صفات نفسانی و اشراق انوار روحانی شود چه حصول مقصود بر آن موقوف است و سلوك طریق آن بدان مشروط و اصل الباب این اسباب و ملاک این امور حیاست که عنوان نامه صفاء استعداد و دلیل نجابت جوهر نفس و سلامت فطرت و اصلست و علامت قوت تمیز میان حسن و قبیح و استنکاف از مقابح و انبعاث سوی محاسن . چه حیا انحصار نفس است از خوف صدور قبايح ازو و تا در طینت او شعور به رذیلت نقصان و فضیلت کمال و وجوب هرب از آن و طلب این مرکوز نباشد این معنی درو پیدا نگردد و ازین جهت پیغامبر علیه السلام فرمود که :

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت :

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوَدَّهَ لَمْ يَرِ النَّاسُ عَيْبَهُ . یعنی هر که به صفت حیا موصوف باشد هیچ عیب ازو ظاهر نگردد و منشاء فضیلت عفت که اساس و قاعده است در باب مروت ، حیاست و اما مبانی و اصولی که فتوت بر آن مبتنی است و بنیاد آن بر آن مؤسس . هشت قاعده است که قرب این طریقت و مدار این فضیلت ، امیر المؤمنین علی علیه السلام اشارت بدان فرموده و گفته :

أَصْلُ الْفَتْوَةِ الْوَقْفَاءُ وَالصَّدْقُ وَالْأَمْنُ وَالسَّخَاءُ وَالتَّوَاضُّعُ وَالنَّصِيحَةُ وَ الْبِدَايَةُ وَالتَّوَجُّهُ وَلَا يَسْتَأْهِلُ الْفَتَوَةَ إِلَّا مَنْ يَسْتَعْمِلُ هَذِهِ الْخِصَالَ .

یعنی اصل فتوت این هشت خصلتست و هر که مستعمل این خصال نباشد ، مستحق اسم فتوت نبود و علامت کمال آن آنچه در جواب پسرش حسن علیه السلام از فتوت فرمود که :

هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالتَّوَاضُّعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَالسَّخَاءُ عِنْدَ الثَّقَلِ وَالْعِطِيَّةُ بَغَيْرِ مَنَّةٍ . یعنی عفو در وقت قدرت و تواضع در زمان دولت و سخا هنگام فقر و فاقت و عطاء بی منت . پس حاصل آن باتصاف بجمیع فضایل اخلاق آید چه

فضایل بیک بار در چهارجنس منحصرند :

عفت و شجاعت و حکمت و عدالت ، و اصول هشتگانه هردو خصلت از جنسی ازین چهار گانه اند :

توبت و سخا از باب عفت ، تواضع و امن از باب شجاعت ، صدق و هدایت از باب حکمت وفا و نصیحت از باب عدالت . و گویا و ازهر جنسی آنچه بمثابت اصل و مبدأ جمیع انواع آن جنس است و آنچه بمنزلت غایت و نهایت همه اختیار فرموده است و مخصوص بذکر گردانیده چه اول مستتبع همه باشد و ثانی مستجمع جمله تا از وجود هر دو وجود ، سایر انواع لازم آید و ما بیان هریکی ازین خصال در باقی مفرد یاد کنیم . انشاء الله .

باب اول

در توبه

توبت را جهت آن مقدم داشتیم که اصل و اساس است در باب عفت و مبدأ و فاتحه احسان و مودت و عفت صرف قوت شهوتست از متابعت هوی با مقتضای^۱ رأی عقلی و امر شرعی و ترك تعبد آن تا حریت و عزت حاصل آید و دنائت و مذلت زایل شود و آن کمال و اعتدال قوت بهیمیست و وقوف آن بر حدود علمی تا از تقصیر و تعدی خلاص یابد و از طرفین افراط و تفریط اجتناب نماید نه بحرص و شره مبتلا شود و مردم را در ظهور بهایم باز دارد و نه به خمود و جمود باز ماند و انسان را به مرتبه جمادات باز آورد و اول قوا^۲ از قوتها نفس این قوتست که چون غالب گردد مردم را به قوت هوا سوی^۳ هاویه کشد و دواعی حرص و طمع و بخل و حسد بروی گمارد و عزیمت مردان را سست گرداند و بهوین و فتور در رساند و ایشان را بر جای مخانیث^۴ و نسوان نشاند و لباس عار و شمار در پوشاند و حمیت و غیرت ببرد و به آکله ارز و آب روی را بخورد. و توبت تشویر قلبست در وقت رؤیت قبایح نفسی به لمعان

۱- در نسخه عکسی «مقتضا» کتابت شده است. ۲- در نسخه عکسی «قوی»

کتابت شده است. ۳- در نسخه عکسی «سوء» کتابت شده است. ۴- در

نسخه «محاست» کتابت شده است.

لوايح قدسی تا از مخالقات و مناهی الهی قولاً و فعلاً و قصداً رجوع لازم
 شمرد و از هر چه عقلاً و شرعاً قاذح بود در مروت اجتناب واجب شناسد و
 بظاهر و باطن از آن اعراض نماید چنانچه ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر
 قَدْ جَاءُوكُم بِالْحَقِّ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ فرموده است که توبت نصوح توبتی صادق
 بود صادر از قلوب مستجمع ندامت قلبی و استغفار لسانی و اقلاع بدی و جزم
 نیت بر آن که هرگز با مثل آن نگردد . و توبت اول قدمیست از اقدام فتوت و
 مبدأ طریقت و اساس امر طالب آن و صاحب فتوت کسی تواند بود که چون
 نیت رجوع از چیزی جزم کرد و روی دل را^۱ از آن بگردانید هرگز با آن
 معاودت ننماید و خاطر امکان عود او را در دل نگذرد چه از ضرورت و لوازم
 فتوت عزيمة الرجال و قوت مصابرت بر امور و ثباتست و هیچ مقام از فتوت
 بل هیچ قدم طی آن ممکن نگردد و درست نیاید . و توبت نصوح ، مستلزم
 صبرست از لذات و مشتهیاتی که از آن اعراض کرده باشد و مرغوبات و محبوباتی
 که پیش از توبت به حکم هوای آن رفته و صبر درین مقام ترك طاعت هوا و
 منع نفس از متابعت آن و مقاومت با دواعی آن باشد، قال^۲ امیر المؤمنین علی
 علیه السلام : بیت

اِنِّي رَأَيْتُ فِي الْاَيَّامِ تَجَرِبَةً لِيَصْبِرَ عَاقِبَتُهُ مَحْمُودَةٌ الْاَكْبَرِ

و آن از امهات خصال جوانمردانست و مؤدی به خصلت دعت و وقار .
 و دعت ثبات و سکون نفس است در وقت هیجان شهوات و آرام و قرار آن
 از طیش و سبکساری در طلب لذات و وقار ، تأنی در تحصیل مطالب و
 مراعات اجمال در مکاسب قال النبی علیه السلام :

۱- آیه ۸ سورة ۶۶ «تحریم» : توبه کنید و با خدای گردید بازگشتنی راست

که ازو بازگشتن با جرم نبود. (ص ۱۵۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)

۲- در نسخه عکسی «و روی و روی دلرا» کتابت شده است

۳- حرف «یا» کتابت شده است که زاید بنظر می رسد .

مَنْ قَاتَىٰ أَصَابَ أَوْ كَادَ وَمَنْ عَجَلَ أَخْطَأَ أَوْ كَادَ وَ ازین دو خصلت حسن سمت و ورع در نفس پیدا گردد چه حسن سمت محبت اموریست که موجب کمال نفس و علو قدر بود و ورع: اجتناب از امور قبیح و ملازمت اعمال جمیل است.^۱ و چون نفس را دعت و جمعیت ملکه شد و تفرقه و پریشانی از وی زایل گشت هر آینه در باطن او صفا پیدا گردد و کدورت برخیزد و دیده بصیرت بگشاید و محاسن از مقابح بشناسد و بقدر صفا محبت کمالات درو پدید آید و بر تحصیل آن اقدام (کند)^۲ و از قبايح و موجبات نقصان گریزان شود و جهت عدم تناسب نور و ظلمت از آن نفرت گیرد و از ورع، قناعت و تحمل لازم آید. و قناعت تساهلست در اسباب معاش و افتقار از آن بر قدر کفاف و تحمل^۳ استغنا نمودن و احتیاج پوشانیدن و اظهار فاقه ناکردن چه کفاف حدی معین است در تحصیل معاش که چون از آن بگذرد، نهایت ندارد و آنگاه حرص مستولی گردد و ورع باطل کند و اگر به خلق افتقار نماید، هیچ کس بی اذن و تقدیر حق نیازمند^۴ نگردد و او به آزمندی منسوب شود و چون تحمل نماید قسم مقدر بدو رسد و آسوده و محمود و نیکو نام بماند و در قناعت از انتظام ناگزیر بود. و آن تقدیر امور و ترتیب اسبابست بحسب مصالح قال امیر المؤمنین علی علیه السلام:

كُنْ مُقَدَّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًّا یعنی خرج باندازه کن و لکن تنگ باز مگیر. و نهایت قناعت حریت باشد. و آن اکتساب مالست بی مهابت و مذلت و انفاق آن در مصارف جمیل بی ریا و منت و حریت سرمایه فتوت و عنوان مروست و شمسۀ منطقه خدمت و واسطۀ قلادۀ خصال عفت و فص خاتم اخوت و اساس

۱- فعل ربط «است» افزایش مصحح است. ۲- افزایش «کند» از ماست

و ظاهراً از قلم کاتب افتاده است. ۳- در متن اصلی «تجمل» کتابت شده است.

۴- در متن اصلی «بازمند» کتابت شده است.

و بنیان این طریقت و جوانمرد آنست که شهوت را تعبد روا ندارد و در طلب لذت هیچ کس را تذلل ننماید و نفس شریف را به طعمه و لقمه نفروشد و جامهٔ دنائت و خساست نپوشد و در طلب حطام دنیا به جان نکوشد و در قید و بند هوا اسیر نباشد و جهت آرزوی نفس و هوای^۱ حقیر نگردد و بدادهٔ حق خرسندی گزیند و به جستن چیزی که نصیب او نیست آب روی خود نریزد و بر حظوظ دیگران حسد نبرد و به لذت بطن و فرج گرفتار نشود و به جمع و منع مال درو سال نیفتد و مطیع و منقاد شح نفس نگردد چه پرستندهٔ نفس از رجولیت بغایت دور باشد و به خنوشت^۲ و انوشت^۳ منسوب و حریت به مروت منتهی شود و از لوازم مروت ترك لذتست و استغناء نفس از خلق و یأس از هر چه در دست ایشانست و محافظت آب روی و بذل آنچه در ترك بدل آن شبهتی لاحق گردد و در انقباض از آن عاری لازم آید. حق جل و علا داود نبی را علیه السلام وحی فرستاد که داود صحبت مدار جز با کسی که در دین و مروت بکمال باشد. و کمال مروت در سخاست که نهایت صفت عفت و غایت آنست و حق، موفق و یار جوانمردانست و الله اعلم.

۱- در اصل به صورت «قوی» نوشته شده است و تصحیح قیاسی است.

۲- در اصل به صورت «بحوث» کتابت شده است. ۳- در اصل به صورت

«انوت» کتابت شده است.

باب دوم

در سخا

سخا افادت چیز است که بیايد داد کسی را که شاید داد بروجهی که باید داد، بی زحمت منتی یا توقع غرض و عوضی و گر همه ثنا و مدح باشد و آن برترین درجات عفت و بلندترین مراتب مروتست و آخر قدمی از اقدام جوانمردان و اشرف مقامات ایشان در منزل پارسایی و هر که بدان موصوف شود و حق آن چنان که باید به جای آرد، جمیع انواع عفت را در زیر قدم آورده باشد و مستحق تقدم بر اهل آن گشته و سزاوار مدح و تعظیم بدان خصلت شده. قال النبی علیه السلام:

لَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ، و کمترین درجات سخا، مسامحت است و آن ترك حقى مالی بود که ترك آن لازم نباشد بر سبیل تبرع قال الله تعالی: وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَيَّ مِمْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۱- آیه ۲۸. سوره ۲ «بقره»: اگر افام (= وام) داری افتد بانا توانی و تنگدستی،

او را زمان باید داد تا بتوان خویش رسد و موسر گردد - اگر آنچه بر آن معسر ناتوان دارید بصدقه بوی بخشید آن شما را بهتر بود، اگر وعده خدای در ثواب آن جهانی بر است میدارید و میدانید که الله آن بپسندد و پاداش به نیکی دهد. (کشف الاسرار ج

بعد از آن سماحت و آن بذل^۱ چیز است که دادن آن واجب نباشد بر سبیل تفضیل
قال امیر المؤمنین علیه السلام :

كُنْ سَمِيحاً لَا تَكُنْ مُبَدِّراً و از شدت اختصاص این صفت به جوانمردان
و استحالت خود فتوت بی آن بعضی آن را نفس جوانمردی خوانند و اکثر
خصال ایشان در آن منحصر دانند^۲ بدان معنی که درین طریق ازین قدر سخا
گزیر نیست و از عدم آن نا جوانمردی لازم آید نه بدان معنی که از وجود آن
وجود فتوت یا کمال آن لازم آید .

مرتبه سیوم مواساتست و آن بذل مال بود در معاونت یاران و دوستان و
شرکت دادن ایشان در هر چه بدو مخصوص بود از اموال بر وجهی که جانب
خود را در اختصاص بدان هیچ رجحان ننهد پس کرم و آن اتفاق مالست به
سهولت و طیب نفس در امور عظام و مقاصد عالی قال امیر المؤمنین علیه السلام :
بِإِلَّا فُضِّلَ يُعْظَمُ إِلَّا قَدَارٌ بعد از آن بذل^۳ ، و آن سرور نفس است به
اعطاء مال و اشرف^۴ این خصال و اعز این انواع ایثارست و آن بذل مال بود
با وجود احتیاج بدان قال الله تعالی :

يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و قال :

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و این خصالت
نزد اهل فتوت برترین مراتب سخاست و ذروة علیا و احسن الحسنی که بدان
تفاضل اقدار و تفاوت اقدام ایشان پیدا گردد و تقدم و تفوق ایشان بر یکدیگر

۱- در متن نسخه «بدل» کتابت شده است. ۲- در نسخه اصل «داند» و

تصحیح قیاسی است. ۳- در متن نسخه عکسی «بل» به صورتی ناخوانا کتابت

شده و تصحیح از مصحح است. ۴- در متن نسخه عکسی «اشراف» است

۵- آیه ۹ سورة ۵۹ «حشر» : (مهمان) بر خود می گزینند هر چند که بطعام دلایا (آرزومند)

و نیازمنداند (ص ۴۳ ج ۱۰ کشف الاسرار) ۶- آیه ۸ سورة ۷۶ «دھر» : و می دهند

طعام بر دوستی او درویش را و یتیم را و اسیر را (ص ۳۱۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)

بدان بود و محك جوانمردان در وقت امتحان و معیار جوهر و قدر ایشانست^۱ که بدان مدعی از صادق و محق از مبطل ممتاز گردد و هیچ دلیل بر تجرد نفس از آن قوی تر نبود چه با وجود تعلق و محبت مال، ایثار ممکن نگردد. و از این جهت تمامت خصایص را در جنب آن حقیر شمرند و همه را بی آن زیادت و زنی نهند و آن را بر همه راجع دانند و صاحب آن را عزیز و مکرم و بر اخوان مقدم دارند و سلف آن را نیکو ورزیده اند و قدر آن عظیم دانسته.

از حذیفه عدوی روایت است که مرا ابن عمی بود روز حرب یرمولوی را نیافتم. قدری آب برداشتم و به طلب او برخاستم گفتم اگر اندك رمقی از وی باقی باشد، آبی در حلق او ریزم و قدری بر روی او زنم چون بدو رسیدم هنوز رمقی از وی مانده بود. گفتم: آبت دهم؟ به دست اشارت کرد که بلی. در آن حال آواز شخصی به گوش او رسید که می گفت: آه. اشارت کرد که اول بدو بر. نزد وی رفتم. هشام بن عاص بود. خواستم که آبش دهم او نیز آواز^۲ دیگری شنید که می گفت آه. گفت: اول او را ده چون بدو رسیدم در گذشته بود. با نزدیکی هشام آمدم، او نیز، فرو رفته بود. با عشق ابن عم خویش آمدم، او نیز روح تسلیم کرده بود. بیت

چنین است آیین مردان دین کسی کو زیزدان بود بریقین

و کمال ایثار در باب خیرات باقی و سعادت اخروی باشد چه نزد جوانمرد صاحب همت، خیرات فانی و اعراض زوال پذیر آن قدر واقع ندارد که ایثار را بشاید.

روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا چهل سال در سلام

۱- در متن به صورت «انسانست» کتابت شده است. ۲- در متن نسخه عکسی

(آوازی) آمده است و تصحیح قیاسی است.

مسابقت نمودی و نگذاشتی که هیچ کس پیش تر بروی سلام کردندى و اوجواب باز دادى . سبب آن از وی سوال کردند ، فرمود که :

از^۱ پیغامبر صلوات الله علیه شنیدم که مسابقت در سلام وزنى عظیم دارد پیش ازین احراز آن ثواب را در سلام مبادرت می نمودم اکنون آن ثواب بر مردم ایثار می کنم .

و همچنین روایت است که روزی میان حسن و حسین علیهما السلام ماجرای^۲ سخت پیدا شد چنان که چشم^۳ از يك دیگر اعراض نمودند . حسین در استعتاب ، استبطاء نمود تا حسن بیامد و او را در کنار گرفت و خشنود کرد . حسین گفت : دانی چرا تأخیر کردم با وجود آن که^۴ تو مهتر و بهتری ؟ گفت : چرا ؟ گفت : آن را که تقدم نماید به صلح و استرضا چند ثوابست ، خواستم تا آن ثواب ترا باشد والا پیشتر من از تو خشنودی جستمى واللّٰه الموفق .

۱- در نسخه اصل «از» ندارد و افزایش از مصحح است . ۲- در نسخه

اصل «ماجرای» کتابت شده است . ۳- در نسخه اصل «حشم» کتابت شده است .

۴- در نسخه به صورت «آنک» کتابت شده است .

باب میوم

در تواضع

و آن اول مرتبه‌یست از مراتب شجاعت و شجاعت مطیع گردانیدن قوت غضبیست مر عقل صریح و رای صحیح را در وقت اقدام بر مخاوف و وقوع شداید و مصایب و آن کمال و اعتدال قوت سبعیست که گاه به افراط باعث بود بر طلب جاه و غلبه و قهر و سلطنت و داعی باکبر و عجب و حقد و تهور و گاه به تفریط حامل بر جبن و بزدلی^۱ و خوف و سستی تا شکوه و جمال و فرو بهاء مردم ببرد و قدر و وقع او را بکاهاند و در نظر عقلا حقیر گرداند و به سخافت عقل و رکاکت رأی منسوب کند و تواضع اکرام و استعظام اصحاب فضایل و دوستان و یارانست و اعزاز و تعظیم کسانی که به مال و جاه فروتر ازو باشد و به فضیلت و شرف مساوی یا برتر و بذل جاه مر هر کس را به حسب قدر و مرتبت او هر چند فروتر ازو باشند در فضیلت مادام تا منکر نباشد

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۲ و این خصلت تمام

۱- در متن به صورت «بزدلی» کتابت شده است . ۲- آیه ۲۱۵ سوره

۲۶ «الشعراء» : و پرخویش فرو دار (به فروتنی و مهربانی) ایشان را که بر پی تو روند

از مؤمنان. (ص ۱۵۵ ج ۷ کشف الاسرار).

نشود الا به قلت اعتناء نفس در حق خویش و عدم التفات او به خطر و قدر خود و از آن «حلم» لازم آید و آن طمأنینت و آرام نفس است و ترك شغب در وقت سورت غضب و دماثت و نرم خوئی و رفق و مدارا و تسأنی در حروب و مخاصمات همه از نتایج آن باشد تا درشتی و فظاظت^۱ و غلظت که منافی آنند از نفس بیرون رود و تسرع و شتاب زدگی و طیش و عجلت زایل گردد و خصلت ثبات و قوت مقاومت آلام و بلیات ملکه شود و ثبات درین باب صبر بر مکروهات باشد و در باب عفت صبر از مرغوبات و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا كَثُرَ وَ صَبْرٌ عَمَّا كُحِبُ و ازین ثبات خصلت احتمال كَمَدٌ پیدا شود یعنی تحمل متاعب و مشقات بدنی و عوارض و زحمات اتفاقی و رنجانیدن و فرسودن اعضاء و جوارح در اکتساب خیرات و حسنات و ادخار با قیات صالحات قال الله تعالى :

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۲ و بر مقتضاء این آیت ازین خصلت شهامت لازم آید و آن حرص و شعف نفس است بر امور عظام و صنوف مجد و معالی که موجب ذکر جمیل و ثواب جزیل باشند چه قلب را به قدر صفایی که از ریاضت نفس استفادت کنند مناسبتی با عالم قدسی پیدا شود و بدان مناسبت جوایز امور شریف و مقاصد عالی گردد و ازین سبب پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود :

۱- اللفظ (مص) الغليظ السبي الخلق الخشن الكلام

- ۲- الكمد: هم و حزن لا يستطاع امضاؤه . وقيل : اشد الحزن يقال به اسف و كمد . «اقرّب الموارد» ۳- آیه ۶۹ سورة ۲۹ «عنكبوت» : و ایشان که می کوشند از بهر ما (و در جستن پسند ما) برآستی که ایشان راز را نمائیم راههای خویش (و برسانیم ایشان را به پسند خویش) (صفحه ۴۰۴ ج ۷ تفسیر کشف الاسرار).

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرَافَهَا وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا. چه طلب معالی و نفایس نباشد الا باصفاء نوریت قلب و طلب خسایس و محقرات نباشد الا با ظلمت و کدورت نفس و از لوازم شہامت کبر نفس و علو همت است و از کبر نفس فضیلت عفو لازم آید. چه کبر نفس عبارتست از استحقار بسیار و قدرت بر تحمل کراهت و صغار. با وجود این صفت، زلت و جنایت کس در نفس مؤثر نیاید و از ایذاء دیگران نرنجد پس با وجود قدرت انتقام نکشد و صفح و غفران بر وی دشوار و گران نباشد. و عفو از امهات خصال ارباب فتوت و معظمت صفات ایشانست که بدان بر یکدیگر مسابقت نمایند و مقدار صفاء جوهر اخوان بدان آزمایند و حدود و نہایات قدم مردان بدان شناسند و آنرا رقت لازمست یعنی تأثر و تأذی نفس باذیتی که بابناء جنس او رسد بی جزع و اضطراب تا از ایذاء ایشان محترز باشد و جنایات ایشان را قصاص نخواهد و خطیئات درگذارد و هرچه میسر شود دفع رنج و بلا و کشف ضرر و عنا از ایشان واجب شمارد و رقت چون به اعتدال بود قرین حمیت باشد و حمیت محافظت ملت و حرمت خود و اخوانست از همت و حمایت اهل و عشیرت از مظلومیت و مذلت. قال النبی عَدِیْهِ الصَّوْءُ وَالْأَسْلَامُ :

اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّبْهِمِ و آنرا از اخص سیر و عادات و اعز اخلاق و اوصاف ایشانست که در آن باب آلام و احوال تحمل کنند و مرتکب مهالك و اخطار شوند و در محامات اعراض بذل اسباب و اموال آسان باشد و به فوات و فقدان آن مبالات نمایند و نہایت آن عظم همت باشد و عظم همت عدم مبالاست - به سعادت و شقاوت دنیوی در جنب سعادت اخروی و استنکاف الفت از حقارت مطالب جزوی و ایثار حیات ابدی بر حیات حسی تا مہلکات را زیادت وزنی ننهند و در طریق تحصیل مقاصد جلیل از آن نیندیشند و چون مطالب کلی

جویند جان و تن را در پی آن ترك گویند و فوات آن سهل گیرند. قَالُوا لَا ضَيْرَ
 إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ^۱ و این معنی دست ندهد الا در مقام امن حقیقی که
 فضیلت شجاعت بدان منتهی شود و کمال آن جز به حصول این ممکن نگردد
 وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

۱- آیه ۵۰ سورة ۲۶ «الشعراء» : گفتند گزند نیست ، باک نیست ما با خداوند
 خویش گشتیم. (ص ۹۷ ج ۷ کشف الاسرار).

باب چهارم

در امن

و آن ثقت و طمأنینت نفس است به آنکه در مخاوف و مصائب جزع نکند و در وقایع و مهالك بددل^۱ نگردد قال الله تعالی او لئک لیهم الا من و هم مهتدون^۲ و آنرا نجدت نیز خوانند و درجۀ قصو است در شجاعت و از حدود آن غایت و نهایت و مستفادست از یقین تمام که به وقوف بر سر قدر و وثوق به حسن کلات و حمایت حق جل و علا دست ندهد و تاقوت یقین به حدی نرسد که تمامت قدرت‌ها را در قدرت حق محو یابد و خلق را چون خشب^۳ مسندۀ^۴ مشاهده کند فضیلت شجاعت به کمال نرسد چه مادام تا غیر حق را تأثیر و قدرتی بیند و خلق را با وجود او عین و اثری یابد و شکی کند در آن که با حفظ او هیچ مخلوقی مکروهی بدو نتواند رسانید و هیچ آفت بدو لاحق نتواند گشت خوف و اضطراب لازم باشد و امن و اطمینان محال و هر که دل او به نور یقین منور نشد و از ظلمات شک و جهالت خلاص نیافت

۱- در نسخه اصل «بددل» آمده است . ۲- آیه ۸۲ سورة ۶ «الانعام» :

ایشانند که بی بیمی ایشانرا است و ایشانند که بر راه راست اند . (ص ۴۰۱ ج ۳ کشف-

الاسرار). ۳- آیه ۴ سورة ۶ «المنافقون»: پل‌هایی اند با دیواره نهاده (ص ۱۱۱

ج ۱۰ کشف الاسرار).

همواره مستوحش و ترسان و بد دل و پریشان باشد چه ترس از خواص تاریکی و تیرگیست و امن^۱ از خواص روشنی و ثبات قدم در موطن شدت و قوت بازو هنگام جلادت جز به قوت یقین در عقیدت نتواند بود و الا از هر ضعیفی بترسد و هر خاری تیغی پندارد و هر دیواری مردی و اگر در باب تعیین اجل و تقدیر امتداد عمر تأمل نماید و بتحقیق معلوم گرداند که هر کس را اجلی معین و امدی مقدر هست و هر حادثی مسبوق به قضای سابق و قدری جازم از هیچ دشمن نترسد هر چند به قوت و عدت از وی زیادت باشد. امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه هنوز در ابتداء جوانی بود که روز خندق عمرو عبود به میدان آمد و تعریف خویش بکرد و نام شجاعان عرب که بر دست او هلاک شده بودند، یکی یکی بگفت و مردم از جرأت و فصاحت او بترسیدند و گفتند: هَذَا الْإِسَاءَةُ فَكَيْفَ سَنَأْهُ و او بدان هیچ مبالات ننمود و از آن تهدید او جز قوت دل نفزود تا برو حمله آورد و او را هلاک کرد پرسیدند که از وی بترسیدی؟ فرمود که هر رویی که جز از حق نترسد، هر کس از وی بترسد و او از هیچ کس نترسد و هر که از حق نترسد هیچ کس از وی نترسد.

حکایت

از حاتم اصم رحمه الله علیه روایت است که گفت من باشقیق بلخی در بعضی از وقایع و حروب خراسان بغزاء رفته بودم در میان معرکه بر شقیق رسیدم گفت: دل خود را چگونه می یابی؟

گفتم: چنان که در شب زفاف - هیچ فرق نمی یابم.

گفت: من به این حد ایمنم و سپر بیفکند و سلاح باز کرد و سر بر سپر نهاد و به خواب باز رفت چنانکه آواز غطیط او بشنیدند. و اینست امن و طمأنینت حقیقی و انکشاف غطاء نور یقینی که با وجود آن ترس و بزدلی

۱- تصحیح قیاسی است در نسخه اصل «ایمن»

ممکن «نگردد»^۱ و صاحبش از هیچ چیز هراسان نگردد و معنی لَنْ قُصِبْنَا
 إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا^۲ عیان بیند و در آنچه نصیبه او باشد حذر را اثر نیابد و اللَّهُ
 الْقَادِرُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ .

۱- گویا در متن نسخه اصل از قلم کاتب فعل ربط افتاده است . و به قرینه افزوده
 گردید .
 ۲- آیه ۵۱ سورة ۹ «الانعام» : نرسد به ما مگر آنچه خدای نوشت ما
 را از رسیدنی (هرجای که باشیم) (ص ۱۴۵ ج ۴ کشف الاسرار)

باب پنجم

در صدق

صدق مبنی و اساس حکمتست و اول درجات آن و حکمت فضیلت و کمال قوت نطقیست و خاصیت و فایده نطق اخبار غیرست از خبری که او را معلوم نبود و مردم بدین خاصیت از دیگر حیوانات ممتازست و بر همه راجح و مفضل و به مزید عنایت حق مشرف و چون اخبار مطابق واقع نیفتد خاصیت او به ظهور نیپوسته مقصود از آن حاصل ناگشته پس ازین روی مساوی بهایم باشد **اُولَئِكَ كَانُوا لَدَعَامٍ**^۱ و از آن روی که اعتقادی غیر مطابق درو پیدا کرده و چیزی خلاف واقع در نفس او نشانده خسیس تر و کمتر از ایشان بوده باشد **بَلَّغْهُمْ أَصْلَ أَوْبَى شَكٍّ** او را به حقیقت مردم نتوان شمرد و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است که **لَا مَرْوَةَ لِمَنْ دُوبٍ** یعنی دروغ زن را مردمی محالست و مراد از حکمت درین مقام تعرف اشیاست بر آن وجه که باشد و استخراج وجه صواب در افعال چنانکه باید کرد تا درست گفتاری و درست-

۱- آیه ۱۷۸ سوره ۷ «الاعراف» : ایشان همچون ستوران اند. (ص ۷۸۲ ج ۳)

۲- آیه ۱۷۹ سوره ۷ «الاعراف» و آیه ۴۴ سوره ۲۵ «فرقان» (کشف الاسرار).

بلکه گمراه تر از ستور. (ص ۷۸۲ ج ۳ کشف الاسرار).

کرداری ملکه گردد. و صدق یا در نیت بود یا در قول یا در فعل؛ صدق در نیت استقامت قصدست در توجه به جناب او تعالی هر کار که در آن شروع کند چنانکه فرمود: «فاستقيموا اليه»^۱ بر وجهی که هیچ غرضی از ما سوی الله بدان مشوب نباشد و هر چه کند خالصاً مخلصاً خدای را کند بی ریا و نفاق و استجلاء نظر خلق و طلب ثواب و عوض یا غرض به حیل^۲ و شهوت یا توقع ثناء و مدحت چه هر يك از این ها سبب عیب و فساد مروت و شین فتوت باشد بل باید که در مبدأ هر عملی که مباشر آن گردد یا هر حرکت که بر آن اقدام نماید تأملی به صواب بجای آرد و باز جوید تا باری تعالی را در آن کار برو چه حقست آن را نصب العین خویش گرداند و در آن کار جز قصد آن نکند تا خدای را کرده باشد و یقین داند که هیچ کار نباشد که نه خدای تعالی را در آن کار بر بنده حقی باشد و قیام آن کار بدان حق بود، چون قیام تن به جان پس اگر مراعات آن حق نکند آن کار مردار باشد و پلید و حرام.

و اما صدق در قرآن آن بود که سخن مطابق واقع گوید چنانکه اگر مؤدی به تلف مال یا تلف نفس خواهد بود البته جز راست نگوید خصوصاً در آنچه تعلق به حقوق شرعی دارد چه بدترین انواع دروغ افترا برخدا و رسول است و هیچ چیز در طریق جوانمردی بتراز دروغ نیست تا گویند:

مردی راستیست و دروغ را حیض الرجال خوانند و هیچ عیب و نا - جوانمردی قبیح تر از آن ندانند الا تعریضاتی یا تصریح بکذب در جزئیاتی چند که مصلحتی کلی یا امری دینی بدان منوط بود مثل آنچه از امیرالمومنین علیه السلام در فصل بیان مأخذ فتوت منقولست یا آنچه ابراهیم علیه السلام جهت

۱- آیه ۶ سورة ۴۱ «فصلت»: «به توحید با او گردید و بر آن پائید.» (کشف

الاسرار ص ۵۰۳ ج ۸) ۲- در متن به صورت «بحیل» کتابت شده است.

مصلحت شکستن اصنام فرمود که اِنِّیْ سَقِیْمٌ^۱ و همچنین بَلْ فَعَدَلَهُ کَبِیْرُهُمْ هٰذَا^۲ و امثال آن .

و اما در فعل آن باشد که حقوق هر صاحب حقی برو موفر دارند و از انواع خیانت و جنایت و هر چه شرعاً یا عرفاً مکروه بود ، احتراز واجب شمارند و صاحب فتوت کسی تواند بود که هیچ چیز در نهان از او صادر نشود که چون آشکارا کنند او را از آن شرم باید داشت و ظاهرش به هیچ وجه مخالف باطن نباشد بل غیب و شهادت او چنان متساوی باشند که اگر تمامت افعال و اقوال و افکار و نیات او بر طبقی نهند و بر عالمیان عرض کنند او را از هیچ چیز استنکاف نباید نمود و اخفاء هیچ خرده‌یی از آن آرزو نکند و فی الجمله صدق درین باب اصلی معظم و پایی کبیر و قدمی شریفست و هر که نه صادق بود هیچ حظ از فتوت بل هیچ نصیب از مروت ندارد و هر که صدق را شعار خود ساخت و بدان معود گشت استفتاح ابواب جمیع خیرات کرد و طرق جمیع شرور بر خود بست و مستعد قبول تمامت سعادات و کمالات شد و از تمامت انواع نقصان و شقاوت محفوظ ماند چه خمیر مایه خیرات و سعادات اوست و از صدق، صفا لازم آید و آن به نور صدر و انشراح قلبست مرقبول صورت غیب را قالَ اللهُ تَعَالٰی اَقَمْنِ شَرَحَ اللهِ صَدْرَهُ لِنَا سَلَامٍ فَبَوَّعَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّجَّةٍ^۳ و صفا مستلزم جودت فهم و ذکا و فراست و لب و فطنت است و لب خلاصه عقلست مجرد گشته از غواشی و شوایب وهم و خیال و آن مستلزم تذکر عهدالست و احوال

۱- آیه ۸۷ سوره ۳۷ «الصفات»: من بیمار می‌خواهم شد (به بیماری طاعون)
 (ص ۲۸۱ ج ۲ کشف الاسرار) ۲- آیه ۴ سوره ۲۱ «الانبیاء»: این بزرگ ایشان کرد. (ص ۲۵۹ ج ۶ کشف الاسرار) ۳- آیه ۲۳ سوره ۳۹ «الزمر»: باش کسی که بازگشاد الله بروی و دل وی را گردن نهادن را تا او بر روشنائی است از خداوند خویش . (ص ۴۰۰ و ۴۰۱ ج ۸ کشف الاسرار)

عالم قدس باشد قالی الله تعالی و ما یدتذکر إلا اولوا الالباب و از تذکر حفظ و وعی لازم آید و سمع دل بگشاید و اسرار ازل و ابد نگاه دارد چنانکه فرمود: *تَعِیْنَهَا اُذُنٌ وَاَعِیْنَةٌ*^۲.

از عبدالله بن الحسین روایت است که چون این آیت نازل شد رسول علیه الصلوة و السلام امیر المؤمنین علی علیه السلام را فرمود:

سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لَهَا أُذُنًا يَا عَلِيُّ وَ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود^۳ من بعد از آن هیچ فراموش نکردم و نتواند بود که چیزی فراموش کنم و از لب و حفظ هدایت لازم آید که نهایت حکمتست و الله یدهنی مر یشاء.

۱- آیه ۱۹ سورة ۱۳ «رعد» و آیه ۱۲ سورة ۳۹ «زمر»: ایشان پند پذیرند

و حق دریا بند که خرد دارند. (ص ۳۸۹ ج ۸ کشف الاسرار) ۲- آیه ۱۲ سورة ۶۹ «الحاقه»: و دریابد و نگهدارد آن را گوشی دریا بنده و نگاه دارنده (ص ۲۰۴ ج ۱۰ کشف الاسرار) ۳- در متن اصلی فعل از قلم کاتب افتاده است. و افزایش قیاسی از مصحح است.

باب ششم

در هدایت

هدایت عبارت است از انفتاح عین بصیرت به مدد توفیق و اکتحال آن به نور تأیید تا مطلوب را عیان مشاهده کند قال الله تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَاَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ^۱ و مراد از هدایت و مشاهدت درین مقام علم الیقین و رؤیت قلبیست که از فرط صفا به طریق نظر و استدلال یا بر سبیل کشف حجاب بنده را روی نماید نه عین الیقین و مشاهده روحی که به تجلی جمال و شهود معبود حاصل آید چه غایت حکمت از حد آن درنگذرد و به مرتبه عین الیقین و حق الیقین نرسد از آنکه در مرتبه دقت استغراق در عین جمع احدیت و فنا کلیت تواند بود و جز صاحب ولایت بدان نرسد و گرد آن نگردد و این هدایت برد و قسم است:

اول راه یافتن به معرفت حق جلّ و علا و تصدیق بوجود او و علم توحید و اخلاص و معرفت صفات و افعال او و معرفت انبیاء و اولیاء و خواص و اصفیاء.

۱- آیه ۲۲ سوره ۵۸ «مجادله»: ایشان آنند که الله ایمان در دل‌های ایشان

نهاد و نوشت او کنند (افکنند) و نیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغمبی و بخشایشی از خود. (ص ۱۷ ج ۱۰ کشف الاسرار)

دوم اهتداء به احکام الهی و تمیز میان واجبات و مندوبات و مباحات و مکروهات و محظورات و معرفت مکرمات و فضایل و محاسن شیم و شمایل و مقابلات آن و فی الجمله شناختن هر چه قادح بود در دین و مروت و شایسته اصحاب فتوت از سیر مذموم و افعال قبیح و مکروه و عادات شنیع و مردود و آنچه زینت و جمال و شرف و کمال جوانمردان باشد از عادات پسندیده و سیر مرضیه و خصال حمیده و اوصاف جمیله و آداب گزیده و معالی شریفه و آن را اصابت فکر و نقابت رأی و سداد قول و صلاح عمل لازم باشد و مجموع این امور قسطی و فراست از آن استقامت که پیغامبر علیه الصلوٰة و السلام بدان مأمور بود و در قرآن او را فرمود که فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ^۱ چه او علیه السلام مأمور بود به جمیع این امور با زیاداتی چند از باب احوال و مشاهدات که تعلق به مقام ولایت دارد چنانکه حق جل و علا وصف او به استقامت در آن باب کرده و فرموده که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^۲ و زوایدی چند دیگر از باب تشریع و تقنین که تعلق به مقام نبوت دارد چنانکه فرمود :

فَاحْكُم بَيْنَهُم بِأَلْقَاسِطٍ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ^۳ پس صاحب فتوت مأمورست به استقامت در عملی لله و فی الله و صاحب ولایت مأمور به استقامت در عمل لله و فی الله و بالله که از حق رجوع کند با خلق و به ترتیب سیاسات و تعیین شرایع مشغول گردد و تبلیغ رسالت کند از حق و خلق را دعوت کند با او و ازین جا معلوم گردد که استقامت در باب فتوت ثلثی باشد از استقامت در باب

۱- آیه ۱۱۲ سوره ۱۱ «هود» و آیه ۱۴ سوره ۴۲ «شوری» می پای و یکسان

می باش بر راستی و درستی چنانکه فرمودند ترا . (ص ۴۴۴ ج ۴ کشف الاسرار)

۲- آیه ۱۷ سوره ۵۳ «النجم» : چشم رسول (ص) کژ نشد و از راست دیدن در نگذشت. (ص ۳۴۸ ج ۹ کشف الاسرار) ۳- آیه ۴۲ سوره ۵ «المائدة» : حکم کن بر راستی و داد، که الله راستکاران و داد دهان دوست دارد. (ص ۱۱۰ ج ۳ کشف الاسرار)

نبوت و دوثلث از استقامت در باب ولایت و اگر حق جل و علا به نعمت هدایت
 براهل فتوت انعام نکردی و به مدد توفیق و عنایت ایشان را مخصوص نگردانیدی
 هیچ کس از زمره فتیان بربك خصلت از خصال جوانمردان پیروز نگشتی و بر
 شجاعت و عفت قدرت نیافتی و بر ناصیه سماحت مالک نشدی چه بناء این خصال
 بر اعتقاد صحیح و یقین صریحست و اگر اعتقاد مشوش گردد قدم از جای بلغزد
 بلکه یقین روح عملست و چنانکه جسد بی روح حیات و حرکت و بقا نیابد ،
 عمل بی یقین قبول و صحت و استقامت نپذیرد و این هدایت موهبتیست از حضرت
 هادی مطلق و کرامتی از جود حق که هر که را خواهد به حسب عنایت و مشیت
 خویش بدان مخصوص گرداند و ودیعتی که وقت میثاق در ذوات خواص عباد
 استبداع کرد و هنگام لقا استرداد نماید و او در میان هر دو حال بدان مطالب باشد
 تا به حق پیوندد قال النبی علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ
 رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَوْرِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَ ضَلَّ وَ
 اللَّهُ الْمَوْفِقُ .

باب هفتم

در نصیحت

و آن مبدء ظهور نور عدالت و مبنی و اساس صداقت است و عدالت صورت اجتماعیست مرجع فضایل را و هیئت و جدانی که نفس را حاصل شود به سبب مساهلت و موافقت قوا با یکدیگر پس اشرف فضایل خلقی و افضل خصال جوانمردی باشد و ازین جهت چون امیر المؤمنین علیه السلام را پرسیدند که از جود و عدل کدام فاضل تر؟ فرمود که :

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يَخْرِجُهَا عَارِضُ خَاصٍ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَالْجُودُ أَفْضَلُهُمَا یعنی عدل اشیا را باطناً که قوا و کمالات نفسانی اند و ظاهراً که احوال و امور جسمانیند همه بر جای خود بدارد و جود ، از جهات خویش بیرون برد چه جهت هریکی غایت کمالی او باشد و آن سیراوست بر سنن استقامت و دخول او در ظل وحدت و سایه وحدت نبود جز عدالت. و جود ترجیح کمال و اعتدال قوت بهیمی می نهد بر کمالات قوت نهای دیگر و تغلب فضیلت این قوت اعنی عفت می کند بر سایر فضایل تا نفس و قوا آن را «در»^۱

۱- بقرینه مفهوم به منظور تصحیح افزوده شد.

سایه وحدت بیرون برد و عدل مدبری عامست که جمیع قوا را برجای خود
 بدارد و به وجه احسن سیاست کند و فایده آن همه خلق را شامل بود وجود
 کمالیست عارض یک قوت گشته که فایده آن مخصوص بسود به بعضی دون
 اَلْبَعْض پس عدل شریف تر و فاضل تر باشد و چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام
 را از بهر اتمام مکارم اخلاق به خلق فرستادند برو القا کردند که قُلْ آمَنْتُ بِمَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ^۱ و نصیحت ، نیک خواهی خلق خدا
 باشد و تنبیه ایشان بر طریق بر و صلاح و ترغیب ایشان در خیرات دنیا و عقبای و
 تحریضشان بر امور نافع در معاش و معاد و اجزاء امور ضار و آن را امانت و دیانت
 و شفقت لازم بود و امانت حفظ و دایع مردمست و رد آن با ارباب وصون اسرار
 خلق از اغیار و دیانت مراعات حقوق حق و خلق و تغییر ناکردن امور جمهور از
 وجه صلاح و شفقت همت مصروف گردانیدن با ازاله مکاره از مردم و دفع
 زحمات و بلیات از ایشان . و رأفت و رحمت از لوازم شفقت باشد و آن خیر و
 راحت خواستن است به مردم و سعی کردن در رسانیدن میرات و مسرات بدیشان
 و تحصیل سعادات و کمالات مریشان را و از رأفت و زحمت «صلت رحم» لازم
 آید یعنی شرکت دادن اقارب در خیرات دنیوی که بدو مخصوص بود و مواسات
 با ایشان در آن باب و آیات و احادیث در فضیلت صِلَتْ رَحْمٌ و تحریض مردم بر
 آن بسیار آمده است و اصلاح ذات البین یعنی میانجی مردم در مخاصمات و
 حروب و صلح افکندن میان ایشان بر وجهی که صلاح طرفین در آن باشد و
 وحشت و عداوت زایل گردد و از اخص خصایص اصحاب فتوت ، اصلاح ذات البین
 است . و آن را از اهم مهمات دانند و ایشان را در آن باب قدمی راسخ و عزمی

۱- آیه ۱۵ سوره ۴۲ «شوری» : وگوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد و

فرمودند مرا تا داد کنم و راست روم میان شما. (ص ۳ ج ۹ کشف الاسرار) ۲- در

متن عکسی به صورت : (دینی) و (عقبی) کتابت شده است.

ثابت است تا حدی که دیات و منایات^۱ بسیار جهت استرضا و ارضاء خصوم بر خود گرفته‌اند و غرامات فراوان تحمل نموده و متقبل اموال بی کران گشته و هر چه داشته از مملکت در آن باب انفاق کرده و در باخته و آنچه نداشته به قرض بسته و تا وحشت و عداوت از میان مردم برداشته و الفت و محبت پیدا کرده چه دانسته‌اند که مبغضت و عداوت از صفات شیطنت است و غایت بعد از حضرت احدیت و اصلاح ذات‌البین موقوف بود بر سه خصلت که تا بدان خصال موصوف نباشند و به حق آن قیام نمایند قدرت بر اصلاح ذات‌البین نیابند و سخن ایشان در آن باب مؤثر نباشد و سعی منجح نیاید و هر قولی که فعل مصدق آن نباشد بی‌بهره است و هر فعلی که از مغز خالی بود، هرزه.

اول حسن شرکت و آن مراعات تعادلست در معاملات بروجهی که سود خود در زیان دیگری نخواهد و جانب خود بر جانب حریف رجحان ننهد و چنانچه از طرف خویش احتیاط کند از طرف اونیز محتاط باشد.

دوم انصاف از خود بدادن در توقیف حقوق مالی و جاهی و قولی و فعلی مستحق آن را.

سوم انتصاف یعنی انصاف ستدن در استیفاء حقوق از هر که برو حق مستحق لازم بود اما جهت نفس خود هر چند شاید که بستاند و از انظلام اجتناب نماید و در فتوت قادح نیست لکن عفو و اغماض و صفح و غفران به جوانمردان لایق‌تر و این خصال سه‌گانه را دو خصلت لازم بود:

اول مکافات و آن مقابله احسانست بِمِثْلِ یا زیادت و اگر دست بدهد، هر چه تواند از مدح و ثناء ذکر جمیل و دعا و اظهار نعمت و عطا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّحَدُّثُ بِالنَّعَمِ شَرٌّ.

دوم حسن قضا و آن ترك منت و ندامت است در مکافات و خود را قاصر

و مقصردانستن و بدان اهتزاز و فرحت نمودن و این هر دو خصلت مؤدی باشد بتودد و تودد طلب مودتست از اکفا و اقران و اهل فضیلت و مستعدان و اصحاب رشد و نجابت جوهر نفس ، بهراقتضا محبت کند چون طلاق و بشاشت به حضور ایشان و استبشار و استیناس به وجودشان و مواکلت و محادثت با ایشان و ارسال و محادثت و هدایا بدیشان . قال النبی علیه السلام :

تَهَادُوا وَ اقْحَابُوا وَ اَنْ مَقْضِيْ بُوْدَ بِه الْفَت وَ الْفَت اِتْفَاق اَرَاَسْت وَ دَر مَعَاوَنَت یَکدیگر بر تدبیر معاش و معاد و انضمام ابدان جهت اتحاد اهو در توجه سوی مقصد . قال النبی علیه الصلوة و السلام :

اَلْمُؤْمِنُ اَلْفُ مَا لَوْ فُ و الْفَت مَوْرَث صِدَاقَت باشد و صِدَاقَت محبتی حقیقی است مبتنی بر تعارف ازلی و تناسب ذاتی میان ارواح اهل صفا و آنرا اخوت نیز خوانند و اخوت معظم ابواب فتوت و قاعده و اساس این طریقت است و بدین سبب پیش قدم را اخی خوانند و جز به مؤاخات اصول آن منعقد نشود و امور آن منتظم نگردد و امام ائمه فتیان و قطب اقطاب جوانمردان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است اَعْجَزَ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنْ اِکْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَ اَعْجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ بَیْهَا ظَفَرَیْهِ مِنْهُمْ و درین معنی گفته اند : بیت

بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتر آن که داشت و بگذارد^۱
و به حقیقت بهترین طرق مردم طریق اخوانیت است چه مصالح دین و دنیا بدان مضبوط گردد و مناجح کلی و جزوی بدان منوط بود و مقاصد همگان بدان به حصول پیوندد و سعادت هر دوسرایی بدان میسر شود و هر مقصد شریف

۱- شعرازنائی غزنوی است و در حقیقة الحقیقة چاپ آقای مدرس رضوی به

صورت ذیل آمده است :

زو بتر چون گرفت بگذارد

بد کسی دان که دوست کم دارد

«ص ۴۴۸ س ۱۵»

و مطلب جلیل که قصد آن کند به معاونت اخوان یک دل و موافقت دوستان موافق دست دهد و هر خطب عظیم و امر شدید که پیش آید به مظاهرت و ممانعت ایشان دفع شود و هر صعوبتی به آسانی مبدول گردد و هر دشواری به سهولت گراید و الحق هیچ لذت و نعیم در عالم خوش تر از لقاء اخوان صفا و مشاهده طلعت ارباب وفانیت و شرف قدر و خطر وقع آن را این معنی که در حدیث الهی آمده است :

وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتِّحَابِيْنَ فِيَّ وَ جَبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتِّوَاَصِلِيْنَ فِيَّ
کفایت است و غایت و نهایت اقسام عدالت و فاست که بدان ارکان مؤاخات تمام شود و معنی یدالله مع الجماعة محقق گردد و تا نور وحدت از روزن اخوت درست نیاید و الفت حقیقی صورت نیندد و اخوت به حقیقت نعمت کبری و موهبت حسنی است :

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ اذْكُرْ و اذْعَمَّ اللهُ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا

۱- آیه ۹۹ سورة ۳ «آل عمران» : و یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید میان دلهای شما الفت نهاد و فراهم آورد تا بکرد نیک وی یکدیگر را برادران گشتید. (ص ۲۲۷ ج ۲ کشف الاسرار)

باب هشتم

دروفا

وفا نهایت اقدام فتوتست و غایت کمال قوت فطرت . چه فتوت ممکن نباشد الا به صفاء فطرت و زکاء نفس از لوث طبیعت و فطرت از ظلمت جبلت صافی نگردد و از آلائش طبیعت پاک نشود تا بنده به عهده قدیم وفا بنماید و چون وفا نمود صفا تمام گشت و حجاب مرتفع شد و تمامت سجایا و فضایل شریفه و خصال و شمایل کریمه که فتوت بر آن موقوفست به حصول پیوست و صفا لطافت و نوریت جوهر انسانی و قابلیت آن در ازل به حسب استعداد اول. وزکا خلاص یافتن آن جوهر از مقتضیات نشأت و صیقل پذیرفتن آن زنگار خلقت و عادت و آن را صفاء ثانی خوانند و مادام تا بعضی از کمالات انسانی و فضایل روحانی که فطرت به حسب صفاء استعداد اول اقتضاء کند، در صفاء ثانی به قوت مانده باشد و به فعل نا آمده . وفا به عهد الوهیت که میثاق آن بر بندگان مأخوذست ننموده باشد و توقیف حقوق ربوبیت که اداء آن بر ایشان واجب، ناکرده . پس فتوت ناتمام باشد و از این جهت حق جلّ و علاّ مقدم جوانمردان خلیل الرحمن عَلَیْهِ الصَّلَوةُ و السَّلَامُ را بدین وصف کرد که

إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى^۱ و قطب اقطاب فتوت و سرور اصحاب اخوت امیر المؤمنین علی را بدین مدح فرمود که یَوْفُونَ بِالْأَنْدَرِ^۲ و آن خروجست از عهده عهد سابق به احکام عقد لاحق و محافظت بر عهد اخوان ، ملایمت طرق مواسات و احسان و رعایت حقوق اهل صداقت به قیام نمودن به هر چه واجب بود از شرایط اخوت قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا مَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ^۳ الَّذِينَ يَوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصَلَ^۴ و عهد سابق ایداع حق تعالیست قوت معرفت و توحید خویش را در ذات فطرت انسانی و ذکر آدِلَةُ عقلی در نهاد آن و قبول این فطرت مر آنرا و عقد لاحق تصدیق ایمانی بالهیت و وحدانیت او تعالی و التزام شرایع اسلامی به قیام نمودن به وظایف عبودیت و اداء حقوق ربوبیت قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالْعُقُودِ^۵ و قوت معرفت و توحید الهی و علم حقایق ربانی بالفعل ظاهر نشود الا به احکام عقود ایمانی و این معنی وفا با حقست و اما وفا با خلق ، تمسک نمودن بود بحبل متین محبت و اعتصام بعُرْوَةِ وَثْقَى مودت که به حکم مناسبت روحانی و مواصلت ازلی در بدو فطرت منعقد بوده باشد و به واسطه احتجاب به غواشی نشأت و بعد سفر غربت به مفارقت و بینونت رسیده و با جنبیت و

۱- آیه ۳۷ سورة ۵۳ «النجم» : ابراهیم آن ابراهیم که سپری کرد و بگزارد (آنچه فرمودند و باز ایستاد و باز آمد آنرا که پذیرفت) (ص ۳۵۰ ج ۹) ۲- آیه ۷ سورة ۷۶ «الدھر» : پذیرفته ها و دردل کرده ها می گزارند (ص ۳۱۳ ج ۱۰)
 ۳- آیه ۱۹ سورة ۱۳ «رعد» : راستی او دریا بند و پند ایشان پذیرند آیه ۱۲ سورة ۳۹ «زمر» که خداوندان مغزاند. (ص ۱۸۳ ج ۵) ۴- آیه ۲۰ سورة ۱۳ «رعد» : ایشان که راست بنمایند و راست میدارند پیمان خدای و بند شکنند پیمان محکم بسته اوو ایشان که می پیوندند آن چیز را که الله تعالی فرمود که پیوندند . (صفحه ۱۸۳ ج ۵ کشت الاسرار) ۵- آیه ۱ سورة ۵ «مائده» ای ایشان که بگرویدند، تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها که بندید با خدائی عزوجل و با خلق . (صفحه ۲ جلد ۳ کشف الاسرار)

مباعدت کشیده تا انس حقیقی به وحشت مبدل گشته و یگانگی به بیگانگی انجامیده و آن نبود جز به ثبات نمودن و مقتضیات احکام خلعت و اخوت و رعایت حقوق صداقت و رفاقت بروجهی که هیچ چیزی به نفس خود نخواهد الا اول بیار و صدیق خواهد و در وقت فاقه هر چه یابد بروینار کند و هنگام حاجت او را مقدم دارد و در انجام مواعید با دوستان استبطاء نماید و در قیام نمودن به شرایط مؤاخات و هن و سستی به خود راه نهد و در تحصیل مآرب رفقا سعی بلیغ به جای آرد و در دفع مکاره ازیشان به قدر وسع و طاقت بکوشد و در وقت خطر نفس و اختلال حال ایشان نفس و مال خود را فدا کند و بذل آن حقیر شمارد و الا یَغْدُرْ مَنْسُوبٌ شُود. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمِنْ حَوْلِهِمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ^۱.

و همچنان که صاحب وفا از فتوت درجه قصوی یافته است و به مرتبه علیا رسیده، غادر از اوج مروت در حضيض لؤم و دنائت افتاده است و در مغاک خسیت و حقارت فرو مانده از جناب جوانمردی مطرود و از بساب نیک بختی مردود به مهابت و مذلت سزاوار و از دین ملت برکنار قال النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ

۱- آیه ۱۲۰ سورة ۹ «التوبة»: نیست اهل مدینه را و ایشان که گرد بر گرد ایشان اند از عرب بیابان نشین، که باز پس نشینند از رسول خدا (که بغزا می شود) و نه آنچه خویشان دوردارند یا به خویشان باشند ازو. (صفحه ۲۳۲ جلد ۴ کشف الاسرار)

باب نهم

در آفات فتوت و قوادر مروت

معظم آفات فتوت دعویست و نظر نفس بر فضیلت خویش جهت تبعیت هوی در وجه بنا «به» طریقت ایشان بر مجرد نفس از علایق و عدم التفات آن به عوایق است و این معنی مهیا نشود جز به فناء اوصاف بشری و زوال دواعی طبیعی و هر چه به مقتضای هوی باشد چون محبت جاه و کرامت و داعیه غلبت و سلطنت و امثال آن و مادام تا بقیتی از هوی در نفس باقی بود و صفات او بر جای هر گاه که دل به نور فطرت بی اکتساب فضیلت گیرد و سیری جمیل و خصلتی شریف اختیار کند، نفس بدان متأثر گردد و به رتبت آن فضیلت متحلی شود و نوریت و صفاء آن بر خود بنهد و به دعوی و طغیان ظاهر گردد و نظر بروغلبه کند و به وصفی لطیف تر و صافی تر از آنچه او را به حسب ذات خود ثابت باشد بردل استیلا یابد و هیئت استعلاء گزیند و به ملاحظه رتبت و به جهت خویش محجوب گردد. و به عجب و کبر موصوف می شود و فضیلت عین ردیلت گردد و فطرت را از بلوغ غایت و کمال منع کند و به جمال و کمال خویش

مغرور گردد، و صاحب خود را بحسبان فضیلت بفرید و فضیلت ملکه مستقر بود در نفس جهت اشراق نور دل بر آن وجهی که هیچ وقت از آن محجوب نشود و فعل جمیل ازو در وقت خویش و محل خویش طبعاً بی ریت و تفکرو تطبع و تکلف صادر شود پس اتصاف به صفت فضیلت در وقتی دون وقتی معتبر نباشد و صدور فعل جمیل از صاحب آن به گه گاهی دلیل کمال او نبود و قاصد فضیلت و کاسب آن هر چند طریق فضیلت رود فاضل نباشد الا وقتی که ملکه او شده باشد و ملکه بی راسخ گشته پس مدعی به توهم فضیلت در حق خود معجب است و عجب از اعظم آفات قال النبی علیه السلام لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو أشد من الذنب العجب العجب و بایهام فضیلت مردیگران را متکبر و تکبر از اقبیح خصال قال النبی علیه السلام من ذکبر وضعه الله و به اعتبار اعجاب با نفس خود دروغ می گوید به اعتقاد فضیلتی که درو نیست و به اعتبار تکبر با غیر خود دروغ می گوید بایهام فضیلتی که درو نیست و ازینجا محقق می شود که کل مدعی کذاب و هیچ چیز قدح در مروت زیان نیارد که دروغ و چون قاعده مروت خراب شد، عنان فتوت ساقط گشت و اگر نفس او را فضیلتی حاصل بودی اثر فضل عنایت آفریدگار و کمال رأفت و رحمت پروردگار در حق خود مشاهده کردی و به نظر بصیرت عیان بدیدی که اول او را از فیض اقدس خویش استعداد قبول آن ببخشید و فطرت او را لطیف و صافی آفرید و غلیظ و جافی نگردانید بعد از آن توفیق تزکیه و تصفیه ارزانی داشت و چون صفاء ثانی به ثقل در انواع قربات و تقرب به اصناف حسنات حاصل شد، به تجلی انوار صفات خویش این کمالات برو افاضت فرمود تا از غایت حیا و خضوع پست شدی و از کثرت شکر نعمت و تصور عظمت و قدرت

۱- حسان در این جا به ضم حاء به معنی محاسبه و شمارگری است. و به کسر حاء

در معنی گمان و پنداشت.

حق تعالی و رؤیت عجز و حقارت خود ناچیز گشتی و به نور هدایت حقانی ندانستی که نفس مأوی شر و ظلمت و منبع رجس و کدورتست چه از بقعه امکانست و شرور قبایح و کدورات و رذایل همه اموری چند عدمی اند از حیز امکان و خیرات و محاسن و انوار و فضایل اموری وجودی از حضرت رحمان و هر ممکن که هست اورا از ذات خود جز عدم حاصل شود پس فضیلت چگونگی ندارد و کمال از کجا آرد. و از جمله آفات آن تذیر و اسرافست چه سلوک طریق فضیلت به غایت صعبست و ملازمت جاده وسطی مشکل و احتیاط در باب جود امالت به طرف افراط باشد تا از رذیلت بخل و امساک خلاص محقق شود چه خصلت بخل نزد هر کس مذمومست و منافات آن مرفتوت را به ضرورت معلوم و بسیار افتد که صاحب فتوت از این رذیلت بگریزد و در هرب چنان مبالغت نماید که در طرف افراط افتد و کسانی که فضیلت نشناسند یا به رذیلت تذیر از او منتفع باشند اورا بدان مدح و تعظیم کنند و اثر آن در نفس او راسخ گردد و آفت مداخل^۱ سازد و او را بدان شعور نباشد و به ارادت و توهم جوانمردی هر چه دارد تلف کند و از مقام فتوت نیک دور افتد قال الله تعالی إِنَّ الْأُمَمِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ^۲ و همچنین تهور آفتی عظیمست و وقوع در آن بعینه بدین طریق باشد که گفته شد چه در منقصت و رذالت جبن هیچ کس شك نکند و طالب فتوت چون از آن حذر نماید شاید بود که توقع حمد و ثنا او را بر آن دارد که جهالت مرتکب اخطار عظیم و مقتحم مهالك پریم گردد نه از سریقین برای حمایت ملت و دین با حمیت و محافظت اهل و عشیرت و دفع شر از قوم و

۱- این کلمه به صورتی ناخوانا: «مدخل» و بی تناسب با مفهوم عبارات کتابت شده است و تصحیح قیاسی از مصحح است. ۲- آیه ۲۷ سوره ۱۷ «الاسراء»: ضایع کنندگان مال بیهوده، برادران و همکاران دیواند. (صفحه ۵۳۷ و ۵۳۸ جلد پنجم کشف الاسرار)

قبیلت و خود را در تهلكه اندازد و آن را از باب شجاعت انگارد و بحقیقت از مقام شجاعت معزول بود و از جناب آن مطرود و از آفات آن خمودست و ضِعَتْ و اِدْطَلَمَ باحتیاط در باب عفت و تواضع و عدالت امانت به جانب تفریطست و قبح و نقیصت شره و تكبر و ظلم بر هیچ کس پوشیده نماند و نفس همیشه بدین رذایل مایل باشد پس تواند بود که کسر و مخالفت نفس و قمع و قهر آن و اجتناب ازین جهات افراط و شدت احتیاط در آن باب به عجز و خمود و ذلت و ضعف و تَسَخَّرَ ظلمه و مهانت ادا کند تا از فضیلت دور شود و در رذیلت مقابل آن افتد چنان که گفته اند:

وَبَعْضُ الْجَلَمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِمَذَلَّةٍ اِذْعَانُ.

و از کلیات آفات مفاخرت و مباهاست و آن به دعوی نزدیک باشد لکن کمتر و ضعیف تر از آن بود و منشأش ظهور نفس است به صفت جهل و اِثْمُ یَقین دانستی که هر نفس مخصوصست به خاصیتی که هیچ کس در آن خاصیت با او شرکت ندارد و آن محل نظر آلهیست در وجود او که اگر آن خاصیت نبودی آن شخص به وجود نیامدی و به استحضار این معنی مفاخرت و مباهاست بر دیگران محال باشد و نفس در خود شکسته و ذلیل و كوچك و حقیر گردد چه هیچ کس را نیابد که او را به وجهی بر خود مقدم نداند و امهات و مجملات آفات فتوت اینهاست. و ازین قدر اطلاع بر تفصیل و فروع آن آسان بود. و اللهُ الْبَهَادِي وَ بَيِّنَةُ التَّوْفِيقِ.

باب دهم

در فرق میان فتنی و مفتتی و مدعی

فتنی جوانمردست و جوانمردشخصی بود در فضایل خلقی کامل و از دنیا یا ورذایل نفسانی مجتنب. از معرفت حق عز و علا بریقینی واضح و از حال خویش بر بصیرتی لایح. صاحب قدمی راسخ و در طمأنینتی متمکن. که اجناس فضایل چهارگانه به انواع آن در نفس او ملکات باشند بروجهی که تغییر و تبدل بدان راه نیابد و تلون و تکلف بر نتابد به دقایق آفات و تفاریق عاهات عارف و به بناء در جزئیات نفاق و ریا و عوارض سهو و خطا بیدار و بر حذر و از شرف^۱ نفس از رتبت و بهاء خویش بر کنار و با خبر. خداوند نفسی منقاد. هر فعلی جمیل، بی تفکر و رویت و طبعی مطواع و هر خصلتی جلیل بی توقف و کلفت (از وی بر آید)^۲ در سیرت فضیلت خبیر و هشیار و در طریقت کمالت بصیر و بر کار با حق بصدق و بر خلق مشفق.

و مفتتی طالب فتوت باشد. در تحصیل آن ساعی و خصال آنرا مراعی در طریق فضایل پویان و مقاصد شریف را جوینان غایات آنرا مشتاق و نگران و در

۱- در اصل «شرب» آمده است و تصحیح قیاسی است. و شاید «شوب نفس»

بوده باشد. ۲- افزایش از مصحح است.

مضایق آن تکلف گذران هرگاه که به ظهور صفات نفس در تلوینات افتد خود را به وجود آن صفات ملامت کند و نفس را به غلبات مؤاخذت نماید و به قمع و قهر آن مشغول گردد در کرایم شمایل متمرن ناگشته و از شوب هوی تمام صفا نیافته زلال استعدادش روان و حرارت طلب و اجتهادش فروزان نه این فسرده و نه آن فرو مرده دم به دم در ترقی و ازدیاد و پیوسته در مخالفت نفس و ارتیاض .

و اما مدعی شخصی بود خود را بهزی جوانمردان بیاراسته و به حلیت^۱ فتیان متحلی گشته نه سیرت ایشان گرفته و نه در طریق ایشان قدمی رفته گاه اموال بسیار بذل کند نه از روی سخاوت و گاه مرتکب اختار و احوال شود نه از سر شجاعت بل جهت تقدم بر اخوان و تطاول بر اقران با اخلاقی نامتناسب و افعالی متفاوت در آشکارا بر خلاف نهان رود و ظاهرش منافی باطن بود احوالش در جبین و تهو و مختلف و عاداتش میان بخل و اسراف متردد . گاه در نظر عیاران و رندان به هولی عظیم و خطری جسیم اقدام نماید و بر جمعی بانبوه حمله برد و بالشکری گران مقابله کند جهت اظهار جلالت و شوکت و طلب ثنا و مدحت تا ایشان را محکوم و مسخر گرداند و هیبت و شکوه در دل ایشان بنشانند و به ریاست و تقدم ایشان ظفر یابد و گاه از صدیک^۲ آن اجحام^۳ نماید و از هر واقعه هر اسان گردد و از اندک دشمنی گریزان شود چون توقع آن اغراض ندارد و نفعی دنیوی یا الدتی^۴ طبعی در آن تصور نکند هر چند فواید اخروی و منافع عقلی چون حمایت و حرمت ملت و کیش و محافظت و حمیت و عرض و قوم و خویش در آن باشد و در وقت ریا و استجلاء نظر خلق یا معارضه مدعی دیگر اموال بسیار بذل کند و نفس او

۱- در اصل «حلیت» و تصحیح قیاسی از ما است . ۲- اجحم عن الامر :

كَفَّ (بِتَقْدِيمِ الْجِيمِ عَلَى الْحَاءِ) وَ أَحْجَمَ (بِتَقْدِيمِ الْحَاءِ عَلَى الْجِيمِ) اَيْضًا
بِهَذَا الْمَعْنَى. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: «وَهُوَ مِنَ النَّوَادِرِ مِثْلُ كَبَّهَ فَأَكْبَ»

بدان سماحت نماید هر چند نه در محل استحقاق بود. چون غرضی ازین اغراض نیابد، سخاوت نرساند. و به عشر عشیر آن ضنت^۱ نماید. هر چند حتی به موقع و وضعی به موضع خویش باشد. و رضاء حق و ارتضاء خلق بدان مقرون در آشکارا از شرم خلق و احتراز از ذم، طریق تعفف و پارسایی نگاه دارد. و سیرت تقوی و پرهیزگاری رود و در نهان مرتکب فجور و معاصی گردد و از حق شرم ندارد و نفس خود را هیچ کرامت نگذارد. چون قدرت یابد، ظلم کند. و از مذمت خلق و عقوبت خالق نترسد. و بدان باک ندارد و هر چند مظلوم ضعیف و مسکین بود بر و رحم نیارد. و گاه از عجز نفس یا برای اظهار تحمل و بردباری یا عفت و پرهیزگاری به مظلومی بسازد و ظلم بر خود گیرد لکن بی علتی هرگز از ظلم منزجر نگردد و امثال این مردم از فتوت دور باشند و از رتبت اهل صفا و مروت مهجور و طالب فتوت را از ایشان احتراز واجب و از صحبت و اختلاط ایشان اجتناب لازم چه مجالست ایشان از سم قاتل زیان کارتر و مخالطت با ایشان از گرگ درنده در رمه بی شبان تباه کارتر. و الله اعلم بالصواب.

واما خاتمه

مشمول بر سه فصلست

فصل اول

در طریق اکتساب فتوت

هر کرا خاطر فتوت بردل گذر یابد و داعیه سلوک این طریقت از باطن
منبعث گردد بشارت باد به سلامت فطرت و صلاحیت ولایت چه صحت داعیه
و قوت ارادت علامت استعداد و قابلیت باشد . شیخ الاسلام عبدالله انصاری
رَحِمَهُ اللهُ فرموده است:

گر نخواستی داد بدادی خواست پس باید که حق را بدین نعمت هنیء و
موهبت سنی شکر گزارد و در سعی و طلب جد و جهد نماید چه صدق طلب ،
امارت وجدانست و گفته اند:

أَلْمَطْلَبُ وَالْوَجْدَانُ قَدْ أَمَانٌ وَأَوَّلُ بَابٍ مِنْ مَفْسَدَاتِ مَرُوتٍ وَمَمْتَحَنَاتِ
حَرِيتٍ چُونِ دُرُوغٍ وَبَهْتَانٍ وَغَيْبٍ وَحَرَصٍ وَطَمَعٍ وَبِخْلِ وَشَرِّهِ وَحَقْدٍ وَحَسَدِ
وَغَدْرِ وَجَنَائِتِ وَجَفَا وَدَنَاءَتِ وَحَقَارَتِ هِمَّتِ وَخَسَاسَتِ وَلاَفِ زَدَنِ وَبِیْ شَرْمِی
كَرْدَنِ وَمَتَابَعَتِ هَوًی وَمَحَبَّتِ دُنْیَا وَمَجَالَسَتِ دُونَانِ وَفِرَ و مَایگانِ وَمُوَافَقَتِ نَاكِسَانِ
وَسَفَلِكَانِ وَمَعَاشَرَتِ أَهْلِ فُسُوقٍ وَرِیْبَتِ وَأَصْحَابِ فُجُورٍ وَتَهْمَتِ وَمَخَالَطَتِ أَشْرَارِ

و مصاحبت شطار^۱ و ضنت و مناقشت در محقرات اموال و تشدد و مضایقت در معاملات و ماکست و مناقشت در آن بکلی حذر نماید و از آن احتراز واجب داند چه امثال این خصال رخنه در قاعده مودت آرد و اساس آن را خراب گرداند و فی الجمله هر چه موجب شین دین و ملت بود یا عیب در عرض و حمیت آرد و مورت هوان و مذلت گردد، مبین مروت باشد و چون وهن در قاعده مروت پیدا شود یا در اصل احکام و قوت ندارد بنیان فتوت روی در خرابی نهد و هر سعی که در عمارت آن رود ضایع باشد

حکیمی فرزند خود را وصیت می کرد. گفت: ای پسر بر تو باد که مروت را ملازم باشی چه به حق خدا که اگر من دانستمی که آب سرد رخنه در مروت من می آرد، جز آب گرم نخوردمی.

و باید که در عنفوان جوانی و حوادث سن بدان معود گردد و مراسم آن را ملکه گرداند و بدان متمرّن شود و انواع بر و سماحت و حسن خلق و ظرافت و

۱- ج شاطر: المتصف بالدهاء - شطار بضم شین و تشدید طاء بروزن حضار و زهاد و طلاب است. که در کتب لغت عربی در صیغه جمع کلمه «شاطر» ضبط کرده اند. و شاطر در عرف ادب فارسی مخصوصاً از قرن هفتم به این طرف معنی خاصی به خود گرفته است که بیش تر در مورد مدح و ستایش استعمال می شود مانند: «یار شاطر نه بار خاطر» یعنی مفهوم خباثت و گریزی که در لغات عربی ضبط کرده اند، در عرف فارسی از این کلمه سلب شده و مفهوم هوشیاری و چستی و چابکی آن باقی مانده است. و «شاطر» در فارسی به معنی رند چالاک هوشیار و چست و چابک و قلندر بی باک است. و شطار در اصطلاح اهل طریقت به معنی جماعت رندان چست و چالاک و زرننگ و هوشیار است که زود به مقصد می رسند و از همراهان خود پیش می افتند و همه این معانی در مورد فرقه خاندان عشقیه و سلسله طیفوریه بایزیدیه که مذهب و طریقه آنها عشق است، صادق است.

سیر عارف هر دمی تا پیشگاه سیر زاهد هر مهی یک روزه راه

«مستفاد از مقالات دقیق و تحقیق بلیغ استاد همایی در نامه مینوی از ص ۵۰۹ تا ۴۹۸».

معاونت معارف و دوستان وصلت اقارب و خویشان و امثال آن عادت کند و الا چون به سال بر آید، برو دشوار بود . چنانکه یکی از فتيان عرب گوید : بیت

إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَتْهُ الْمَرْوَةُ نَاشِيًا فَمَطَّلَبُهَا كَهَلًا عَلَيْهِ شَدِيدٌ

بعد از آن پیش قدمی را طلب دارد در فتوت کامل و به حقایق آن عالم و عامل ، به فضایل اخلاق موصوف و به ثبات قدم و حسن سیرت معروف . به آداب ایشان متدرب و در اوصاف و خواص ایشان متمکن و بدو پیوندد و زمام اختیار خویش در دست او نهد و تصرف در احوال خویش با او گذارد چه منقطع از قطب و منفرد از جماعت فریسه شیطان باشد از دایره فتيان بیرون و از حلقه جوانمردان برادر و باید که اشد محبت و ارادت او از باطن خود یابد و الا زو بهر مند نباشد چه قبول فیض از وی مناسبت فطری که مقتضی محبت غیرى بود، ممکن نتواند بود. و چون محبت یابد باید که به تصور محاسن او ازدیاد آن بر خود گمارد و به افعال و اخلاق و آداب او اقتدا کند و به اقوال او تمسک نماید و امثال او امر و نواهی او لازم شناسد و دست در دامن او زند و سر بر فرمان او نهد و بکلی از حکم اختیار خویش بیرون آید و بر حکم اختیار او نزول کند و از مطالبات نفس و دواعی آن به حسن حمایت و تربیت او پناه جوید چه مانع حصول کمال و عایق بلوغ مراد ، جز دواعی نفسانی و امانی شیطانی نیست . بعد از آن یاران و رفیقانی چند اختیار کند که هم ایشان جز کسب فضیلت نباشد و سیرشان بر هنجار فتوت ، مستقیم بود در طریقت با او همراه و از سر او آگاه در سیرت با او موافق و در مقصد متحد و صحبت جز با ایشان ندارد و اخوت^۱ و صداقت جز با ایشان نوزد تا نفس او به صحبت ایشان در فضیلت متدرب شود و به خوی و عادت ایشان متمرن گردد چه هیچ چیز در نفس چندان اثر ندارد که صحبت . و از پیش رو آن فتوح نگشاید که از هم رو و ازین جهت فرموده اند:

شعر

عَنِ الْمَرْءِ لِأَدَسْتَلْ وَأَبْصِرْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِإِلْمُقَارِنٍ يَقْتَدِي
و بیاید دانست که اصل و عمده در اکتساب فتوت، اجتناب رذایست
چه تروك بر نفس آسان تر از اعمال باشد و چون نفس ترك رذیلت زکا یافت، دل
از کدورت صفا پذیرفت و فضایل بی مؤنت تکلف و تعمل حاصل گشت. قال الله
تعالی :
فَأَمَّا مَنْ آتَىٰ وَآتَقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيْرُهُ لَيْسِيْرٌ ۚ وَاللَّهُ
الْمُيَسِّرُ لِكُلِّ عَسِيْرٍ .

۱- آیه ۶ سورة ۹۲ «اللیل»: اما آن کس که اذن و مال خویش حق بداد و

(از ناپسند خدای خویش) پرهیزد: و وعده نیکو استوار داشت، آری او را ساخته کنیم و
آسان (کار راه بهشت). (صفحه ۵۱۰ جلد ۱۰ کشف الاسرار)

فصل دوم

در خصایص اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان

اشرف خصائص انسان وفاست و صدق عهد و وعد و ازین جهت حق جل و علا ایشان را بدان مدح فرمود و انبیا را بدان بستود. قال الله تعالى: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ** و در وصف اسماعیل علیه السلام گفت:

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ذکر اصول فتوت وفا را که آخر خصالست بر همه مقدم داشت و توبت را که اول است مؤخر چه قطب از مقام کمال نظر کند و از مرتبه علیا فرود آید و سیر منتهی در تکمیل بر عکس سیر مبتدی باشد در استکمال پس به حسب مرتبه، اول وفا باشد و آخر توبت و به حسب مرتبه این اول توبت و آخر وفا و از خصائص انسان مبالغتست در حفظ اسرار و کتم آن از اغیار تا اگر یکی را به شمشیر تهدید کنند یا به آتش تعذیب نمایند جز کتمان ازو نیابند و یکی از فتیان عرب درین معنی گفته است:

۱- آیه ۲۳ سورة الاحزاب: از گرویدگان مردانی اند که راست آمدند در آنچه پیمان کردند باخدای بر آن. (ص ۳۲ ج ۸ کشف الاسرار) ۲- آیه ۵۴ سورة مریم: که او مردی راست وعده بود. (صفحه ۴۷ جلد ۶ کشف الاسرار)

وَفِتْيَانٍ صِدْقٍ لَسْتُ مُطْلِعَ بَعْضِهِمْ عَلَى سِرِّ بَعْضٍ غَيْرَ أَنِّي جَمَاعُهَا
يُظْلَمُونَ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ إِلَى صَخْرَةِ أَعْيَالِ الرِّجَالِ انْصِدَاعُهَا
لِكُلِّ أَمْرٍ شَعْبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ وَ مَوْضِعٌ نَجْوَى لِأَيْرَامٍ أَطْلَاعُهَا
و از آنجمله تکرمت یعنی بزرگی نمودن از دنیا و خسایس و رعایت
حرمت و حشمت به احتراز از مواقع تهمت و شبهت و مواضع مذلت و ریت و
اعراض از مجارات لثیمان و سفیهان و مقابله ناکسان و بی عرضان جهت صناعت
عرض و آب روی و از آنجمله سعت صدرست و حقیقت آن باعظم همت و کبر
نفس راجع باشد و از اینجا معلوم گردد . و چون نفوس از علایق دنیوی مجرد
شوند و از حظوظ فانی ترفع نمایند امانی و آمال ایشان را نفیرید و اقسام عاجل
از جای خود نبرد پس به فوات هیچ مرغوب اندوه نخورند و به وجود آن شادمان
نگردند و به خیانت و ملامت مردم مبالغت ننمایند و به انتصار و انتقام برنخیزند تا
سروری و ریاست یابند . قال امیر المؤمنین علیه السلام .
آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ . و از آن جمله عزت و غلظت است بادشمنان
و بدنفسان و متمردان و رفق و مدارا با دوستان و مسکینان و فرودستان .
قال الله تعالى :

أَذَلَّتْهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ^۱

و عزت برد و نوعست :

یکی ترفع و تکریم نفس از آنکه فروتنی و مذلت نماید دشمن را یا لثیم
صاحب ثروت را در ضعت و مهانت بیفتد و استعمال قوت قهر در وقت حمیت
و انفت تا حقارت و منقصت لازم نیاید . قال الله تعالى :

۱- آیه ۵۹ سورة ۵ «المائدة» : مؤمنان را نرم جانب و خوش باشند، بر کافران

سخت و بزور و نابخشاینده . (صفحه ۱۴۱ جلد ۳ کشف الاسرار)

وَلْيَجِدْ وَاٰفِيَكُمْ غِلْظَةً^۱.

دوم اکرام نفس از آنکه قدر او را جهت اقسام دنیوی و حظوظ عاجل بکاهاند و وقع او ببرد یا جهت لذت بطن و شهوت فرج ذلیل گرداند .

حسن را گفتند تو در نفس خود بس عظیمی گفت عظیم نیستم و لکن عزیزم و نتیجه آن تحمل باشد چه اظهار فاقه و بلا مذلت و هوانست قال امیر المؤمنین علیه السلام :

رَضِيَ بِالذِّلِّ مَنْ كَشَفَ ضَرَّهُ وَ اخْفَاءَ اَنْ وَ اظهَرَ غَنَى وَ رَخَا علامت و ثوق و استغنا به خدای و عزت نبود جز بدو . قال الله تعالى :

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ^۲

و رفق بحقیقت مقابله نفس خصم و دفع ظهور صفت آنست بقوت دل و ازاله ظلمت آن به نور این تا نفس او شکسته شود بی آنکه نفس این غالب گردد و این خصلتست که هیچ کس قدر آن نداند و خطر آن نشناسد و کدام شرف به از آنک صاحب خویش را فضیلت ثابت گرداند و از خصم او رذیله زایل کند و از این جهت پیغامبر علیه السلام فرمود که :

مَنْ يَحْرَمِ الرِّفْقَ يَحْرَمِ الْخَيْرَ وَ حَسَنَ مَدَارَاتِ رَسُولٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تا حدی بود که هرگز هیچ طعام را ذم نکرد و هیچ خادم را زجر نفرمود . انس مالک گوید : رضی الله عنه ده سال خدمت رسول کردم که هرگز مرا سخنی سخت نگفت و چیزی را که ترك داده بودم نگفت چرا نکردی ؟

و همچنین در خبرست که رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که شما هیچ توانید که چون ابو ضمضم باشید ؟ پرسیدند که ابو ضمضم چه کردی . فرمود

۱- آیه ۲۳، ۹ سورة «التوبة» : وایدون بآدا که کافران در شما که مؤمنان اید

درشتی یابند . (صفحه ۲۳۳ جلد ۴ کشف الاسرار) . ۲- آیه ۸ سورة ۶۳

«المنافقون» : و عز الله راست و رسول او را و مؤمنان را (ص ۱۱۲ ج ۱۰ کشف الاسرار)

که هر صباح گفتی :

اللّٰهُمَّ اِنِّى الْيَوْمَ قَصَدْتُ بِعِرْضِيْ عَلٰى مَنْ ظَلَمَنِيْ فَمَنْ ضَرَبَنِيْ لَا
اَضْرِبْهُ وَمَنْ شَتَمَنِيْ لَا تُشَتِّمْهُ وَمَنْ ظَلَمَنِيْ لَا اَظْلِمْهُ .

وامیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رسول را صلوات الله علیه از
حسن خلق پرسیدند جواب داد که .

تَعَطَّيْتُ مَنْ حَرَمَكَ وَقَصَلْتُ مَنْ قَطَعَكَ وَقَعَفُوْا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاِبْنُ خِصَالٍ
کمال جوانمردیست و در قرآن آمده است که :

اِدْفَعْ بِاِتِّهِ هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ
و از عبدالله بن ابی بکر روایت است که شخصی از عرب گفت در روز حنین پای
بر پای رسول علیه الصلوة والسلام ونعلی درشت و کثیف در پای داشتم تازیانه‌یی
آهسته بمن راند و گفت بسم الله او جعتنی من همه شب نفس را ملامت می کردم
و می گفتم رسول خدای را بغفلت بر نجانیدی و آن شب چنان گذرانیدم که خدا
می داند که بر من چه رفت بامداد شخصی بانگ می زد که فلان کس کجاست ؟
گفتم والله این به سبب آنست که دی از من صادر شد ترسان و لرزان بر رسول رفتم
فرمود که دی پای به نعل بر پای من نهادی و مرا دردمند گردانیدی من تازیانه‌یی
بر تو نشاندم اکنون این هشتاد میش بعوض آن بستان و میشان را بامن روانه کرد
و از آن جمله غیر تست . و غیرت :

استنکاف است از چیزی که موجب عار بود یا اغیار را برو مقدم دارد و
این خصلتی پسندیده باشد و به میان اهل فتوت گزیده و منشأ آن شعور نفس است
به صفاء جوهر شرف و کرامت خویش جهت تعجّر از ادناس طبایع و تنزه از

۱- آیه ۳۴ سوره ۴۱ «فصلت» : جفا و سفه بار زن به پاسخ دادن و پاداش کردن
هر چه آن نیکوتر ، که آنکس که میان تو و میان او دشمنی است ، گویی که دوستی
است یاری بدل نزدیک . (صفحه ۵۲۲ جلد ۸ کشف الاسرار) .

اقدار عناصر و بعد از ارجاس موادهیولانی و قربش به حضرت ربانی و مناسبت
با وحدت حقیقی تا خود را در کمالات و سعادات منفرد خواهد و از شرکت
اغیار ننگ دارد و چندان که صفاء نورانیت غالب تر ، غیرت بیش تر . قال النبی
علیه السلام :

سَعْدٌ غَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي .

فصل سیوم

در خدمت و ضیافت

از لوازم فتوت ملازمت خدمت و مواظبت بر سنت ضیافت است چه مقرر شد که فتوت ظاهر ولایت است و بدایت آن و ولایت باطن فتوت و نهایت آن و صاحب ولایت به نظر وحدت خلق را همه اجزاء وجود خویش ببندد و بمشابت اعضا و جوارح داند و بر مقتضای جود عام و رحمت تام خیر و سعادت بر همه افاضت کند پس باید که صاحب فتوت همه را به نظر محبت اخوان و اقارب خویش ببندد و اتصال و پیوند اصلی با ایشان درست داند و بمقتضای اخوت حقیقی و شفقت غریزی نفع و راحت همه را ایثار کند تا ظاهر مطابق باطن بود و مبدء موافق منتهی و صورت مناسب معنی و چنانچه صاحب ولایت از مرتبه کمال خود تا به درجه ناقصان آید تا خلق را از ضلال برهاند و بکمالی رساند، صاحب فتوت در اکرام اضياف و خدمت اصحاب نفس خود را خوار گرداند و زحمت و مشقت تحمل نماید تا راحت و آسایش بدیشان رساند و هنگام فاقه از ضروری خویش ایشان را ایثار کند و حاجت خود پنهان گرداند و بر فقدان مصابرت نماید و ایشان را بر آن اطلاع ندهد تا منغص نشود و الا به لاف منسوب گردد و از فتوت دور افتد .

آورده اند که شخصی در روزگار قحط و تنگی نزد رسول آمد علیه افضل الصلوة کس بحجره ها^۱ فرستاد و پرسید که نزد شما هیچ طعام هست ؟ همه گفتند بحق خدای که ترا به رسالت به خلق فرستاد که نزد ما جز آب نیست رسول علیه السلام اصحاب را گفت کیست که امشب او را مهمان کند که رحمت خدای برو باد ؟ مردی از انصار گفت من او را مهمان کنم یا رسول الله و او را به خانه آورد وزن را گفت این مهمان رسول است او را گرامی دار و هیچ چیز از او ذخیره مگذار زن گفت پیش ما جز قوت کودکان نیست گفت برخیز و کودکان را بتعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان تا در خواب روند و چیزی نخورند بعد از آن چراغ برافروز و آنچه هست پیش مهمان آور چون بخوردن مشغول شود برخیز که اصلاح چراغ می کنم و چراغ را در اصلاح کردن بکش و بیا تا زبان را می خاییم و دهان را می جنبانیم چنان که او پندارد که ما می خوریم تا سیر گردد . زن برخاست و طفلان را ببهانه در خواب کرد و فرمان شوهر بجای آورد و مهمان گمان چنان برد که ایشان با او می خورند تا سیر بخورد و ایشان گرسنه خفتند بامداد چون پیش رسول آمدند به روی ایشان نظر کرد و تبسم نمود و فرمود که حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد و این آیت فرود آمد که

يُؤْكِرُونَ عَلَىٰ آذُنِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ^۲

و همچنین روایت است که شبی سی و چند کس از درویشان و جوانمردان نزد بوالحسن انطاکی جمع شدند و او را گرده بی دو سه نان بسود چندان که پنج مرد را دشوار بس باشد نان ها همه پاره کردند و چراغ بکشتند و بر سفره نشستند تا نان خوردند و هریکی دهان می جنبانید تا دیگران پندارند که همی-

۱- در متن نسخه عکسی «حجرها» کتابت شده است . ۲- آیه ۹ سوره

۵۹ «حشر» : مهمان بر خود می گزینند هر چند که به طعام دلاسا و (آرزومند) نیازمنداند

(ص ۴۳ ج ۱۰ کشف الاسرار) .

خورد چون سفره برداشتندنان به حال خود بود و هیچ يك نخورده بودند جهت
ایثار کردن بر دیگران .

و روایات و حکایات ایشان درین باب بسیارست و عجایب و غرایب بی
شمار و آوردن آن منافی وضع مختصر است. هر که طالب آن باشد، مطولات
را طلب باید داشت و آثار و اخبار را تتبع نمود تا سیر و اخلاق ایشان بروروشن
شود و هر که از اهل سعادت این قدر او را کفایت و فی الجملة ما یُغْنِی عَنْ-
التَّفْصِيلِ وَاللَّهُ الْمُؤَفِّقُ لِأَهْلِ التَّحْصِيلِ وَالْهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ . تَمَّتِ
الْكِتَابَةُ عَلَى يَدِ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْمُحْتَاجِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَعْصُومِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْحُسَيْنِ الْكَاشِي أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ

به پایان رسید کتابت و تصحیح متن تحفة الاخوان در
روز شنبه بیست و چهارم مرداد ماه ۱۳۴۹ شمسی در
کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و ما توفیق فی الإیاء الله
وَهُوَ حَسْبِي وَدَعِمَ الْوَكِيلُ

محمد دامادی .

تعلیقات و توضیحات

ص ۷ از اشراف اقوام او (= دقیانوس) جوانمردانی چند نیکورای بسودند ...

اشاره به داستان اصحاب کهف است که در قرآن کریم ذکر آن آمده و داستان آن چنین است :

«اصحاب الکهف قومی بودند در روزگار ملوک طوایف و مسکن ایشان زمین روم بود در شهر افسوس (= بلد بنغور «طرسوس» يقال انه بلد اصحاب الکهف معجم البلدان) گفته اند : که آن شهر امروز طرسوس است، و اهل آن شهر بردین عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود، و ایشان را ملکی بود صالح تا آن ملک برجای بود کار ایشان بر نظام بود و بردین عیسی راست بودند، چون آن ملک از دنیا برفت کار بر ایشان مضطرب گشت و سرباطل نهادند و بت پرست شدند و در میان ایشان قومی اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بردین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود جباری متمرّد، کافری بت پرست، قومی گفتند دعوی خدایی کرد و خلق را بر طاعت خود دعوت کرد. و این دقیانوس با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه افسوس دارالملک خود ساخته ...

و میگویند در شهر افسوس قصری عظیم ساخته بود و ... پنجاه غلام از ملک زادگان با جمال بر سروی ایستاده، هریکی را تاجی بر سر و عمودها در دست، شش جوان دیگر از فرزندان ملوک با خرد و رأی و تدبیر تمام ایستاده بر راست و چپ وی، این شش جوان اند که اصحاب الکهف اند، نامهای ایشان : یملیخا، ...

دقیانوس دعوی خدایی کرد چنانکه فرعون با موسی کرد و هر که بخدایی او اقرار ندادی، او را هلاک کردی، روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی درآمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو

دارد . لرزه بروی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سروی یفتاد و زرد روی گشت و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود که آب بردست ملک میریخت، و این شش کس نوبت کرده بودند که چون از خدمت وی فارغ شدند، بدعوت بخانه یکی از ایشان بودند، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا بود چون خوان بنهادند و دست بطعام بردند، یملیخا نخورد و همچنان متفکر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه ای؟ گفت ای برادران مرا اندیشه بی در دل افتاد که خورد و خواب و قرار از من ربوده ، گفتند آن چه اندیشه است؟ گفت: این ملک دعوی خدائی می کند و من امروز او را برحالی دیدم از بیم و ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند و نیز اندیشه میکنم که خدائی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون یملیخا این سر برایشان آشکارا کرد، ایشان چشم ویرا بسوسه همی دادند و می گفتند ما را همین اندیشه بخاطر درمی آمد، لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، یکبار آواز بر آوردند که دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست: «ربنا رب السموات والارض»

یملیخا گفت اکنون یقین دانید که ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت ، ما را بیاید گریخت در وقت غفلت ایشان ببهانه اسب تاختن و گوی زدن ، پس چون دانستند که قوم از ایشان غافلند، بر نشستند و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم برانندند، آنکه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که ناز این جهانی از ما شدون نیاز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند، جوانان بنار و نعمت پرورده همی کلفت و مشقت اختیار کردند و محنت بر نعمت گزیدند ، پای برهنه آن روز هفت فرسنگ بر رفتند تا پایهایشان افکار شده و رنجور گشته ، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر که به ما دهی ؟ - گفت: دارم ، لیکن روی های شما روی ملوکست و بر شما اثر پادشاهی می بینم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته اید! قصه خویش با من بگوئید ، ایشان گفتند، ما دینی گرفته ایم که اندر آن دین دروغ گفتن روا نیست، اگر قصه خود با تو راست گوئیم ما را از تو هیچ رنجی و گزند نمی رسد؟ شبان گفت نه ، پس ایشان قصه خود بگفتند ، شبان پای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می آید که شما می گوئید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوندان باز رسانم که آن همه

امانت‌اند بنزدیک من، شبان رفت و گوسفندان بازسپرد و بنزدیک ایشان بازآمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

نام آن سگ قطمیر بود، جوانان گفتند مرشبانرا که این سگ را بران که سگ غماز باشد، نباید که بیانگ خویش مارا فضیحت کند، هرچند که شبان ویرا همی راند نمی رفت، آخر آن سگ بزبانی فصیح آواز داد که مرا مرانید که من نیز گواهی میدهم که خدایکست، دست از من بدارید تا یایم و شمارا پاسبانی کنم تا دشمن بر شما ظفر نیابد، و اگر شما را نزد خداوند قربتی باشد ما نیز ببرکت شما بنعمتی در رسمیم، جوانان چون این بشنیدند او را فرو گذاشتند... پس شبان ایشان را بکوهی برد نام آن کوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت مشره‌ای بود و چشمه آب روان، ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند....

دقیانوس چون ایشانرا طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی برنشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برقت تا بدر غار رسید. گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیداست اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشانرا ندیدند. رب العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان ناینا کرد. و گفته‌اند که ایشانرا در غار بدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فرع که در دل ایشان افتاد، پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشانست، در غار برآرید برای ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و باز گشتند.

دومرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می‌داشتند لوحی ساختند از رصاص و نامهای ایشان بر آن لوح نبشتند که فلان و فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت دقیانوس طاعی ازوی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که بایشان در رسد و ایشانرا بیند بداند که ایشان مسلمانانند و دین‌داران، و تاریخ رفتن ایشان و قدا ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند و گفتند: لعل یوماً یُعثر منہم علی اثر.

«نقل باختصار از کشف الاسرار و عدة الابرار ج پنجم ص ۶۴ تا ۶۵»

ص ۸ عین‌الیقین: «عین‌الیقین محصول مشاهده و کشف است و یک نوع احساس درونی توأم با یقین است که ارتباطی با دلیل و برهان و علم رسمی ندارد. این علم اکتسابی نیست بلکه موهبت الهی است و همان است که گفته‌اند: «العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء» و اگر فضل و رحمت الهی نباشد، علم اکتسابی رسمی حاصلی نخواهد بخشید به قول شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

هر آن کس را که ایزد راه ننمود ز استعمال منطق هیچ نگشود

حاصل آنکه چنان که جرجانی در تعریفات گفته: «عین الیقین ما اعطته

المشاهدة والكشف» مثلاً دیدن آتش و احساس نور و حرارت آن و گرم شدن به آن از دایرة علم اکتسابی خارج است.

عین الیقین اینست که سالک چون از مرحله اول ارتقا یابد، و بکشف و درک سرافراز شود، از نقل و استدلال بی نیاز گردد و چون بمعاینه دست یابد، از خبر مستغنی شود و آنگاه که شهود معلوم، روزی شود، حجاب علم را پاره کند. زیرا علم به شئی عبارت از این است که چون آن شئی از نظر عالم غائب باشد صورتی مطابق آن شئی غائب در مدرک وی حاصل آید....»

«با اختصار از اصول تصوف ۷۳-۶۷۲...»

ص ۸ حق الیقین: «حق الیقین باصطلاح صوفیه عبارت است از بی خودی و فانی بنده در حق و بقای او به حق و مقام خواص و واصلان است. و عبارت دیگر آنست که رسم هستی سالک که همچون شب تیره، تاریک است در برابر درخشش نور صبح حقیقت (که جمال آن حضرت است) تاب نیارد و فانی شود و بکلی از رسم وجود موهوم خود بگذرد... اصول تصوف ص ۶۷۳

ص ۸ نفس اماره: «... اسم امارگی بر نفس بدان معنی است که امیر قالب بدن غالب او باشد، و اماره لفظ مبالغه است از امیر و آمر یعنی بغایت فرمانده و فرمانرواست بر جملگی جوارح و اعضاء تا بروفق طبع و فرمان او کار کنند و تا نفس سر بر خط فرمان حق ننهد و منقاد شرع نشود و بطریق تصفیه بر نیاید از صفت امارگی خلاص نیابد که این دو صفت ضد یکدیگرند، تا اماره است مأموره نتواند بود و چون مأموره گشت، از امارگی خلاص یافت.....» مرصاد العباد ص ۲۰۹

ص ۱۰ ابراهیم: بمعنی «پدر عالی» که در عبری «أب رام» آمده است یعنی پدر جماعت بسیاری بانی و موجد و رئیس عظیم طایفه یهود و بنی اسماعیل و سایر طوایف اعراب بود. قاموس (کتاب مقدس)

در کتب یهود، مردی موحد و مجاهد معرفی گردیده است و در بین مسلمانان

«قبل کل شیئی، امام المدافعين عن التوحید» بشمار آمده است. و ابراهیم در نظر آنان

«ماکان دیهودیّاً و لادصر ادیناً، ولکن کان حنیفاً مسلماً و ماکان من المشرکین» قرآن ۳ (آل عمران) آیه ۶۷ زیرا ابراهیم از کفر و شرک که مردم روزگار او را در بر گرفته بود، برائت یافت و خطاب به آنها فرمود: «یا قوم، اتّی بربّی ممّا تشرکون، اتّی و جہّت و جہیّ لیلّذی فطر السموت و الارض حنیفاً و ما آدنا من المشرکین» سورة الانعام «و اعتزل لهم و ما یعبدون من دون الله» سورة مریم. داستان دعوت ابراهیم قوم خویش را به پرستش خدای یگانه و مبارزه او با نمرود جبار که فرمان داد، آتشی بزرگ افر و خند و او را در آتش افکندند و آتش براو برد و سلام شد و بنای خانه کعبه به وسیله ابراهیم و قربانی کردن پسر خود اسماعیل را (بروایت مسلمین) و یا اسحاق (بروایت یهود) بفرمان خدای تعالی و مأمور گردیدن به ذبح گوسفند هنگام اجرای امر خدای تعالی در شمار وقایع زندگانی ابراهیم بشمار رفته است که در قرآن کریم بتفصیل آمده است ... صاحب حدود العالم گوید روضه اش بشام شهر مسجد ابراهیم است.

«دائرة المعارف ص ۱۰۴ تا ۱۱۱ ج ۲» - و لغت نامه دهخدا

ص ۱۰ و الفضل ما شہدت به الاعداء

مصرع اول آن اینست: «وَمَنَّا قِبَ شَهِدَ الْعَدُوَّ وَجِ فَضْلُهَا وَالْفَضْلُ ما شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ» و نظریه این که «اعداء» مؤنث مجازی است، جایز الوجهین است که «شَهِدَ» یا «شَهِدَتْ» بخوانیم.

ص ۱۱ سبوح قدوس ... از ادعیه مأثوره مخصوصاً در ساعات شب است که بیدار شوند و چشمشان بآسمان و ستارگان افتد و منظره پر شکوه آسمان و ستارگان را ببینند: سُبْحَانَ الَّذِیْ هُوَ الْقَادِمُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْوَاً أَحَدٌ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْقَاهِرِ الْقَادِرِ سُبْحَانَ قُدُّوسٍ رَبِّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوحِ .

کَرَّرَ حَدِيثَكَ يَا مَهْيِجَ لَوْعَتِي إِنَّ الْحَدِيثَ مِنَ الْحَبِيبِ قَلَاقِ

ص ۱۱

بازگوی حدیث خود را ای آن که تهییج عشق درونی من می کنی و آتش عشق مرا می افروزی سخن از دوست کردن در حکم دیدار است.

ص ۱۲ صفی الله و خلیل الله «... مقاماتی که جمله انبیاء علیهم السلام در مدت عمرها در آن عبور کرده بودند و مع هذا هر يك در مقامی بمانده چنانکه آدم در صفوت و نوح در دعوت و ابراهیم در خلعت و موسی در مکالت و عیسی در کلمت و داود در خلافت و سلیمان در مملکت، خواجه را (= پیغمبر اکرم ص) علیه السلام بر جمله عبور دادند بمدتی اندک که اولئك الذین هدی الله فبیهدیههم اقتدیده « ص ۲۴۲ و ۲۴۳ مرصاد العباد

ص ۱۳ سلمان یکی از صحابه نامبردار پیغمبر و از شخصیت های برجسته زمان پیغمبر اسلام است. او فارسی و دهقان زاده از ناحیه «جی» اصفهان بود. و نام اصلی او «ماهو» یا «روزبه» است. سلمان از ملازمان رسول (ص) و نزد او منزلتی بسزا داشت در غزوة خندق، در تاریخ اسلام، تدبیر او برای ممانعت از تجاوز کافران به لشکر گاه مسلمانان مورد تأیید پیغمبر اکرم (ص) واقع گردید و به روایتی مشهور حضرت رسول (ص) سلمان را از اهل بیت شمرده است. سلمان عمر طولانی کرده و وفات او بسال ۳۵ یا ۳۶ هجری اتفاق افتاده است. قبر سلمان در مدائن در نزدیکی بغداد است. «لغت نامه دهخدا»

ص ۱۳ حذیفه حذیفه ابن عدی مکنی بایی عبدالرحمان در جنگ جمل و صفین با مرتضی علی بود. معاویه او را در سنه ۵۳ ه ق بکشت (تاریخ گزیده ص ۲۲۲)
ص ۱۴ الحکمة ضالة کل مؤمن ضالة در لغت بمعنی گم شده و شتر بی شبان و ملک که در جای هلاک باشد، آمده است.

گفت پیغامبر صلی الله علیه : حکمت گم کرده مؤمن است یعنی که گم کننده ، گم کرده را جویان است و چون بیابد، شادمانه شود. ترك الاطتاب ص ۷۶
و بعضی این حدیث را چنین نقل کرده اند: «الحکمة ضالة المؤمن فتحذ الحکمة و لو من اهل النفاق» علم حکمت گم شده مؤمن متفحص و طالب تحصیل اوست پس فراگیرید علم حکمت را و اگر چه از اهل نفاق باشد. (جامع صغیر ص ۹۷ ج ۲ و کنوز الحقایق ج ۱ ص ۱۲۱) و بصورت: «الحکمة ضالة المؤمن فالتقفها و لو من افواه المشرکین.» از کلمات علی علیه السلام شمرده شده است.
«تعلیقات حدیقة الحقیقه ص ۲۳۵- احادیث مثنوی ص ۵۷، مقاصد الحسنه

ص ۱۵ بُعِثْتُ لَأَقِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

در شرح زرقانی بر موطأ مالک آمده است: «و حدثنی عن مالک انه قد بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بُعِثْتُ لَأَقِمَّ حَسَنَ الْأَخْلَاقِ» شرح زرقانی بر موطأ ج ۴ ص ۲۵۶ حدیث شماره ۱۷۴۲ و مقاصد الحسنه ص ۱۰۵ حدیث شماره ۲۰۴

ص ۱۵ وضع الثیئ فی غیر موضعه

ظلم چبود؟ وضع غیر موضعش هین مکن در غیر موضع ضایعش دفتر ششم مثنوی طبع نیکلسون ص ۳۶۱ بیت ۱۵۵۸
ص ۱۷ الحیاء من الایمان گفت پیغمبر صلی الله علیه: شرم از ایمان است. و جای دیگر گفت: «الایمان بضعة وتسعون شعبه اعلاها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها امانة الاذی عن الطريق والحياء شعبه من الإيمان.» گفت ایمان هفتاد و اند شاخ است شاخ زیرین گواهی دادن است که جز خدای (خدایی) نیست و شاخ فروترین او از راه خاشاک برگرفتن است و شرم شاخی است از ایمان. (ترك الاطاب ص ۸۲ شماره ۱۲۹)

مجمع الامثال میدانی ص ۱۸۳ - مقاصد الحسنه ص ۱۹۵

ص ۱۷ من كساه الحياء ثوبه لم ير الناس عيبه در غرر و درر چنین آمده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَنِ النَّاسِ عَيْبُهُ» هر که بپوشاند او را شرم جامه خود را پنهان ماند از مردم عیب او زیرا که کسی که شرم داشته باشد حرفی نگوید و کاری نکند که عیب او ظاهر شود بر مردم پس اگر عیبی داشته باشد، پنهان ماند از مردم.

غرر و درر ج ۵ ص ۳۱۱

ص ۲۰ ابن عباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مکنی بابی - العباس. سه سال قبل از هجرت در مکه متولد گردید. هنگام رحلت پیغمبر اکرم (ص) کودکی سیزده ساله بود، بسال ۲۷ هجری با عبدالله بن ابی سرح بغزای افریقیه شد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آن حضرت به عراق رفت و در جنگ صفین حاضر بود و سپس حکومت بصره را یافت و پیش از شهادت علی (ع)

از عراق بطائف هجرت کرد و تا زمان مرگ (۶۸ هجری) بدان جا بود و خلقای عباسی از نسل او باشند....

«لغت نامه دهخدا»

ص ۲۰ اِنِّیْ رَاِیْتُ وَ فِی الْاِیَّامِ تَجْرِبَةً لِلصَّبْرِ عَاقِبَةً مَّحْمُودَةً الْاَثَرِ
این شعر در شمار آیاتی است که به حضرت امیر المؤمنین علی (ع) خطاب
باشعث بن قیس در صفین و ارشاد او بصبر و تمکین منسوب است که تمامی آن
آیات چنین است:

وَبِالرَّوَّاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبَكْرِ	إِصْبِرْ عَلَى قَعَبِ الْأَدْلَاجِ وَالشَّهْرِ
فَالنَّجْحُ يَتَلَفَّبُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالضَّجْرِ	لَا تَضْجُرَنَّ وَلَا يُعْجِزُكَ مَطْلَبُهَا
لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَّحْمُودَةُ الْاَثَرِ	اِنِّیْ وَجَدْتُ وَ فِی الْاِیَّامِ تَجْرِبَةً
فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرُ الْأَفَازَ بِالنَّظَرِ	وَقَلَّ مَنْ جَدَّ فِی أَمْرِ يُطَالِمُهُ

(دیوان علی علیه السلام)

ص ۲۱ مَنْ قَاتَنِیْ أَصَابَ أَوْ كَادَ وَمَنْ عَجَلَ أَخْطَا أَوْ كَادَ كُنْتُ بِیْنَامِ بِرِصْلَى اللَّهِ عَلَيْهِ: هر که
در کار آهستگی کند کارش راست آید یا خواهد که راست آید و هر که شتابزدگی
کند، کارش خطا آید (یا خواهد که خطا آید)

بنمود (صلی الله علیه) با این سخن که آهستگی پسندیده است و شتابزدگی
که نکوهیده است. و ائمه درین جای سخن گفته اند: اگر در این کار طلب رضای
خدای تعالی باشد، شتابزدگی در وی مذموم نیست که آن از فرط محبت باشد و اگر
در این کار طلب آزار خدای عزوجل باشد، شتابزدگی در وی نشان قساوت دل و
شقاوت ازلی است. و اگر در کار دنیاست در چیزی مباح، پس شتاب زدگی مخاطره
خطاست و آهستگی در وی، امید راستی کار است.

ترك الاطباب ص ۲۰۰ و ۲۰۱ شماره ۲۸۶

امر بالتأنی فی الامور و ترك العجلة و مفهومه ان الغالب
فی حال المتأنی اصابة المراد، والغالب ان يكون من المستعجل الخطاء
و الزلل.

در غُرر و دُرر به صورت : « أَصَابَ مُتَانٍ أَوْكَادَ ، أَخْطَأَ مُسْتَعِجِلُ

أَوْكَادَ » آمده است.

غُرر و دُرر ج ۱ ص ۳۴۱ شماره ۱۲۹۰

ص ۲۱ كُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًّا در غُرر و دُرر بصورت : « كُنْ مُقْتَدِرًا وَلَا تَكُنْ مُحْتَكِرًا : باش مقتدر و مباش محتکر » آمده است.

غُرر و دُرر ج ۴ ص ۶۰۱ شماره ۷۱۳۹

كُنْ سَمِحًا وَلَا تَكُنْ مُبْتَدِرًا باش بخشنده و مباش اسراف کننده

شرح بر غُرر و دُرر ج ۴ ص ۲۱۳۴ شماره ۷۱۳۸

ص ۲۴ بِالْأَفْضَالِ يُعْظَمُ الْأَقْدَارُ بِالْأَفْضَالِ دَعَّظُمُ الْأَقْدَارُ بسبب دهش و عطا بزرگ می گردد قدرها، یعنی قدرهای مردم بسبب عطا و دهش بزرگ می گردد نزد خلق و این ظاهر است، و همچنین نزد حق تعالی چنان که از اخبار و آثار بسیار ظاهر می شود.

شرح بر غُرر و دُرر ج ۳ ص ۱۲۶۶

ص ۲۵ حرب یرموك یرموك نام میدان جنگ روم و اعراب بود که شرح آن را مورخان اسلام بتفصیل آورده اند. برای اطلاع از آن می توان به تاریخ الاسم و الملوك ابی جعفر محمد بن جریر طبری جزء دوم ص ۵۹۱ بعد مراجعه نمود و همچنین تاریخ کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی ج ۲ ص ۱۴۸ بعد. این حکایت در اخلاق محتشمی (ص ۴۶۲-۴۶۳) نیز چنین آمده است:

و قَالَ حَدِيثُهُ الْعَدَوِيُّ : اذْطَلَقْتُ إِلَى يَرْمُوكَ ، وَ اطْلُبُ ابْنَ عَمٍّ لِي قَدِيمٍ مِنَ الْبَادِيَةِ عَطْشًا ، وَ مَعِيَ شَيْئٌ مِنَ الْمَاءِ ، وَ آدَا أَقُولُ : إِنْ كَانَ بِهِ رَمَقٌ سَقَيْتُهُ وَ مَسَحْتُ بِهِ وَجْهَهُ ، فَإِذَا آدَا بِهِ فَقُلْتُ : أَسْقَيْكَ مَاءً ؟ فَآشَارَ : آيَ . عَمٍّ فَلَمَّا هُمْ أَنْ يَشْرَبَ إِذَا رَجُلٌ يَقُولُ : آه ! فَآشَارَ ابْنُ عَمِّي أَنْ اذْطَلِقْ بِهِ إِلَيْهِ ! فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَطْشًا . فَاتَيْتُهُ ، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ آخَرُ مِنْ رَفَقَائِهِ ، فَقُلْتُ : أَسْقَيْكَ . فَسَمِعَ آخَرَ يَقُولُ : آه ! فَآشَارَ أَنْ اذْطَلِقْ بِهِ إِلَيْهِ ! فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَطْشًا . فَاتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ آخَرُ مِنْ رَفَقَائِهِ فَقُلْتُ : أَسْقَيْكَ . فَسَمِعَ آخَرَ يَقُولُ : آه ! فَآشَارَ أَنْ اذْطَلِقْ بِهِ إِلَيْهِ !

فَجِئْتُهُ ، فَاِذَا هُوَ قَدِمَات ، فَرَجَعْتُ اِلَى ابْنِ عَمِّي فَاِذَا هُوَ قَدِمَات

ترجمه : حذیفه عدوی گوید : بیرموک رفتم . و آن دیهی بود برکناره بادیه که گفتند پسرمی از آن من از بادیه تشنه دررسیده است و من آبی برگرفته بودم ، تا اگر باو رسم او را آب دهم و برروی او زخم چون باد باو رسیدم، گفتم آب بستان ! اشاره کرد که یار! بردم، خواست که بیاشامد آواز مردی شنید که می گفت آه! اشاره کرد بهمن که آب بنزدیک او بر که آن مرد تشنه تراست. چون آن جا بردم مردی بود هم از همراهان او، خواستم که آب باو دهم آواز دیگری شنید که می گفت: آه! اشاره کرد که آب بر او بر. چون آنجا رسیدم آن مرد مرده بود، باز گشتم بنزدیک آن شخص ، او نیز مرده بود باز بنزدیک پسرم آمدم او نیز مرده بود ، و هیچ کدام آب نخوردند.

ص ۲۹ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرَافِهَا وَيُبْغِضُ سَفْسَافِهَا گفت (پیغام بر صلی الله علیه) خدای تعالی دوست دارد کارهای بزرگ و شریف را و گران دارد کارهای دون را. کارهای بزرگ آن بود که بدین نزدیک تر بود و خدایتعالی بدان راضی تر باشد و کار های دون ودنی آن بود که رنج مؤمنان و خشم خدایتعالی بدان پیوسته بود و سفساف آن گرد بود که بگاه آرد بیختن برخیزد و نیز خرده خاک را سفساف گویند (آن خرده که چون ذره در آفتاب پیدا بود که از روزن در آید).

ترك الاطناب ص ۶۱۱ و ۶۱۲ شماره ۷۲۲

ص ۳۲ حاتم اصم ابو عبد الرحمن حاتم اصم ازا کابر مشایخ خراسان، شاگرد شقیق بلخی و استاد احمد بن خضرویه بود و فاتهش در واشجرد بلخ بسال ۲۳۷ هـ واقع شد . برای اطلاع از ترجمه احوال او رجوع شود به صفوة الصفوة ج ۲ ص ۱۳۷-۱۳۲ و تذکرة الاولیاء عطار طبع لیدن ج ۱ ص ۲۵۱-۲۴۴

ص ۳۲ شقیق ابوعلی بن ابراهیم بلخی، عارف معروف (متولد ۱۹۴ هـ ق) نزد قاضی ابو-یوسف فقه آموخت و از طریق ابوهاشم ذهلی و انس روایت حدیث کرده و بیست سال در فهم معانی آیات قرآنی کوشیده و در طریقت مصاحب ابراهیم ابن ادهم بوده و زندگانی خود را در زهد و ریاضت و سلوک در طریق قنوت گذرانیده است در جنگ با ترکان در «کولان» یا «واسجرد» (ماوراءالنهر) به قتل رسیده است. وقتی با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش چگونه میکنید ؟ گفت : چون یایم شکر کنیم و چون نیایم ، صبر کنیم . شقیق گفت : سگان خراسان همچنین میکنند . گفت پس شما

چون میکنید؟ گفت: ما چون یاییم، ایثار کنیم و چون نیاییم، شکر کنیم.

(اعلام فرهنگ معین ص ۹۰۶ و طبقات الصوفیه ص ۷۳)

ص ۴۰ ان الله تعالى مستند است بر مضمون حدیث ذیل إِنَّ اللَّهَ عَالِي خَلْقٍ خَلَقَهُ

فِي ظِلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ دَوْرِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَ

مَنْ أَخْطَأَ ضَلَّ (جامع صغیر، ج ۱ ص ۹۶ و فتوحات مکیه ج ۲ ص ۸۱)

(احادیث مثنوی ص ۶ و ۷)

ص ۴۳ اَلْتَّحَدُّثُ بِالنَّعَمِ شُكْرٌ گفت پیغامبر صلی الله علیه باز گفتن از نیکی شکر کردن است

و این آنست که خدای عزوجل گفت: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ. از نعمت خدای

توسخن گوئی زیرا که نیکی کسی را بامردمان باز گفتن شکر بود از آن کس و اندر

شکر پیران طریقت را سخن بسیارست و اخبارست . یحیی بن معاذ جبل گفت:

«الشُّكْرُ الشُّنَاءُ عَلَى الْمُحْسِنِ بِذِكْرِ إِحْسَانِهِ» گفت شکر آنست که بر نیکی

کننده خویش ثنا کنی و نیکی ویرا یاد کنی تا تو شکر وی گزارده باشی و خدای

را نامی از نامها شکور است. و شکور آن باشد که طاعت بنده را نهان ندارد بر فریشتگان

عرضه کند تا آن شکر وی باشد از بنده .

«ترك الاطناب ص ۲۵ شماره ۳۴»

ص ۴۴ قِيَادُوا أَتَحَاجُّوْا «هدیه دهید که هدیه دوستی بیارد.» قَوْلُهُ قَحَاجُوا اِنَّ كَانِ بِالْتَّشْدِيدِ

فَمِنْ الْمَحَبَةِ اَوْ بِالْتَّخْفِيفِ فَمِنْ الْمَحَاجَاةِ وَشَهِدَ لِلْأَوَّلِ خَيْرَهَا دَوَائِزِ

فِي الْقَلْبِ حُبًّا وَذَلِكَ لَانِ الْهَدِيَّةَ قَوْلُ الْقُلُوبِ وَتَقْنَمِي سَخَائِمِ الصَّدُورِ

و قبولیها سنه لکن الاولی ترك قبول ما فیہ منه.»

«ترك الاطناب ص ۳۷۴-۳۷۵»

برای اطلاع از وجوه مختلف روایت و سلسله اسناد حدیث فوق به مقاصد

الحسنه ص ۱۶۶-۱۶۵ رجوع کنید.

ص ۴۴ اَلْمُؤْمِنُ اَلْفُ مَا لَوْفُ گفت (پیغامبر صلی الله علیه) مؤمن مردم دوست باشد و او

را در دل مردم جای باشد (و مردم وی را دوست دارند.) «هذا حث على حسن الخلق

فان المؤمن يحب الناس في الله و يحبونه.....»

سبب دشمنی خلق مردم را از دو بیرون نباشد: اما از ایشان ترسد و مؤمن

جز از خدای نباید که از کسی ترسد و دوم که بایشان طمعى دارد که چون بحاصل نیاید دشمنى اندر دل آید و مؤمن جز از خدای تعالى بکسى طمع ندارد پس چون علت دشمنى نیست، نماند الا دوستى.

اما آنچه گفت اندر دل مردم دوست باشد این بنائى هست که ایزد تعالى نهاده است که گفت: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** هر که بخدايتعالى ايمان دارد و کردار نيك کند حق تعالى ايشان را دوستى دهد يعنى در دلها.

«ترك الاطناب ص ۶۹ و ۶۸»

ص ۴۴ **اعجز الناس من عجز عن اكتساب الإخوان واعجز منه من ضيع بما ظفر به منهم**

ناتوان ترين مردم كسى است كه از بدست آوردن دوستان عاجز باشد و ناتوان تر از چنين كسى آن باشد كه پس از دست يافتن بدوست او را از دست بدهد. يعنى ضايع گرداند برادرى كسى را كه ظفر بر برادرى او يافته است. (عبارت فوق را زمخشرى در كتاب ربيع الابرار «باب الاخاء و المحبة» ازعلى (ع) نقل كرده است.)

و زمخشرى در همان كتاب درجاي ديگر اين گفتار را باعرابى نسبت داده و با اندك اختلافى چنين ياد كرده: «قال اعرابى اعجز الناس من قصرفى طلب الإخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم». (مراجع اين قول را دانشمند محترم جناب آقاى مدرس رضوى در كتاب تعليقات حـديقة الحقيقة ص ۵۶۲ و ۵۶۵ آورده اند.) ابوحيان توحيدى نيز گفتار مذکور را به اعرابى نسبت داده است.

(الصداقة و الصديق ص ۳۵)

ص ۴۵ **وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتَّحَابِيْنَ فِيَّ وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتَّوَصِلِيْنَ فِيَّ**

در شرح زرقانى بر موطأ مالك پس از ذكر سلسله اسناد از قول معاذ بن جبل نقل شده است كه: «أُفِيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِمَتَّحَابِيْنَ فِيَّ وَ لِمَتَّجَالِسِيْنَ فِيَّ وَ الْمُتَزَاوِرِيْنَ فِيَّ وَ الْمُتَبَاذِلِيْنَ فِيَّ»

«شرح زرقانى ص ۳۴۹ ج ۲»

ص ۴۵ **يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ** گفت پیغامبر صلی الله علیه: دست خدای بر جماعت است. و خدا بر است (تعالی) آن دست که ترا صورت بندد نیست و شاید گفتن لکن خدای تعالی خود را یدگفت و پیغمبر صلی الله علیه او را یدگفت و ما همین گوییم و بس. سر او در معنی این سخن آنست که عرف مردم است که کسی، کسی را عنایت کند. گویند فلان پیوسته دست بر فلان میدارد و آن کس دست بر آن کس ندارد لکن او را در حفظ خویش می‌دارد.

پس اینجا گفت ایزد تعالی جماعت را در حفظ خویش و رعایت خویش دارد و این جماعت نه جماعت نماز است و لکن جماعت مؤمنان است که موافق یکدیگر باشند بهمة اعمال دینی تا نماز جماعت خود اندر آن جمله بود.»
«ترك الاطناب ص ۱۱۹ شماره ۱۸۸»

ص ۴۸ **قَالَ النَّبِيُّ لِادِّينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ «لَا اِيْمَانُ لِمَنْ لَا اَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِيْنٌ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»** گفت پیغامبر صلی الله علیه: ایمان نیست آنرا که امانت نیست و دین نیست آنرا که عهد نیست بدان که عین ایمان امانت است و ایزد تعالی، ایمان را امانت خواند آنجا که گفت: **اِذَا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ**. بروایتی بزرگترین شرطی از ایمان، امانت است و ایمان و امانت گواه یکدیگرند هر که را که ایمان وی بتو درست است بامانت وی واثق باش، و هر کرا امانت وی بر تو درست است بر ایمان وی گواه باش. و آنچه گفت دین نیست آنرا که عهد نیست هم این سخن است لکن عبارت مختلف گشته است.
«ترك الاطناب ص ۵۰۵ شماره ۵۵۸»

ص ۵۰ **لَوْ لَمْ تَخْشَوْا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ اَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجَبُ** گفت (پیغامبر صلی الله علیه) اگر شما گناه نکردید بر شما بترسیدم آنچه گناه بتر باشد العجب العجب یعنی بخوشتن فرود آمدن و شب معراج ایزد تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه وحی کرد که تودانی که آنچه مرد را هلاک کند چیست؟ گفت خدای «به» داند. گفت: **شَحْ مُطَاعٌ وَ هُوَ مُتَّبَعٌ وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ** بخلی اهلی و هوایی که مرد بر پی آن شود و معجبی مرد بخوشتن.

«ترك الاطناب ص ۷۶۱ شماره ۹۲۵»

ص ۵۰ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ كَفت پیغامبر صلی الله علیه هر که فروتنی کند از برای خدای را تعالی ایزد عزاسمه بلندی دهد او را و هر که گردن افرازی کند خدای تعالی فرو نهد او را و اندر تواضع و تکبر چندان سخن است که جداگانه کتابی شاید که بود . لکن من رمزی بگویم که علما گفته اند بزبان اشارت گویند: که درخت و گیاه با یکدیگر مناظره کردند. درخت گفت: که من بهترم که تازیانه سواران و عصای پیران و تیرغازیان و قایم های مز کنها و آبادانی جهان ازمن است. گیاه گفت که نه من بهترم که حیات بهایم ازمنست و حیات آدمی از بهایم پس حیات جهان ازمن باشد.

آنکه نی را گفتند تو نیز چیزی بگوی گفت من چه گویم؟ نه قوت دارم چون درخت و نه لطافت دارم چون گیاه، بی مایگان را خاموشی به . ایزد تعالی شکر در نی آفرید ببرکت تواضع . او را چون شکر درنی پیدا شد، و مردم بوی روی نهادند، و باز بارنامه کرد و کرشمه نمود و گردن بر افراشت، خدای تعالی بر سروی کلاهی نهاد تا مردمان بوی خاک و خاشاک رو بند، شومی تکبر را، و این فصل اندر تواضع و تکبر، قطره از دریاست.

«ترك الاطناب ص ۱۸۵ شماره ۲۶۶»

ص ۵۰ كُلُّ مُدْعٍ كَذَّابٌ در کلام سعدی مثل فوق چنین آمده است:

تو باز دعوی پرهیز می کنی سعدی که دل به کس ندهم «كُلُّ مُدْعٍ كَذَّابٌ»
و مولوی فرموده است:

خواب می بینم ولیکن خواب نی مدعی هستم ولی کذاب نی
«امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۹»

ص ۵۲ جَعَضُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِلذَّلَّةِ إِذْعَانُ هُوَ مِنْ قَصِيدَةِ الْقَنْدِ الزَّمَانِي وَاسمه شهل بن شیبان قالها فی حرب البسوس اولها:

أَقْبِدُونَا فَإِنَّ الظُّلْمَ لَا يَرْضَاهُ دِيَّانُ

وَإِنَّ النَّارَ قَدْ تَصَبَّحَ يَوْمًا وَهِيَ ذَبِيرَانُ

وَفِي الْعُدُوانِ لِلْعُدُوانِ قَوَاهِينُ وَإِقْرَانُ

وَفِي الْقَوْمِ مَعًا لِلْقَوْمِ عِنْدَئِيَّاسٍ أَقْرَانُ

وَبَعْضُ الْحِلْمِ دَوْمُ الْجَهْلِ لِلذَّلَّةِ إِذْ عَانَ
 صَفَحْنَا عَنْ دَنِي ذَهْلٍ وَقُلْنَا الْقَوْمَ إِخْوَانُ
 فَلَمَّا صَرَحَ الشَّرُّ بَدَا وَالشَّرُّ عُرْيَانُ
 وَلَمْ يَبْقَ سِوَى الْأَعْدُوِّ إِنْ دَنَّا هُمْ كَمَا دَانُوا
 أَنْفُسَ أَصْلَهَا مِنْهُمْ وَدَنَا كَالَّذِي دَانُوا
 فَكُنَّا مَعَهُمْ ذَرْمِي فَنَحْنُ الْيَوْمَ أَحْزَانُ
 وَفِينَا الطَّاعَةُ الْجَاهِلِ عِنْدَ الْحَرِّ عَصِيَانُ
 فَلَمَّا أَنْ أَبَى الصَّلَاحُ وَفِي ذَلِكَ خِذْلَانُ

«جامع الشواهد باب الصاد و الفاء»

ص ۵۶ شیخ الاسلام عبدالله انصاری شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن مت انصاری هروی صاحب آثار منظوم و منشور مانند مناجات نامه و رباعیات متولد در ۳۹۶ و متوفا در ۴۸۱ هجری قمری است. وی کتاب طبقات الصوفیه ابو عبدالله سلمی را در مجلس وعظ املا می کرد که مأخذ جامی در تدوین کتاب نفحات الانس در قرن نهم هجری گردید.

ص ۵۶ المطلب والوجدان توأمان

نظیر آن است در فارسی : عاقبت جوینده یا بنده بود (مولوی) و
 هر که جو یا شد بیابد عاقبت مایه درد است اصل مرحمت (مولوی)
 که در عربی نیز آمده است:

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجْدًا مَنْ دَقَّ دَابَّأً وَلَجَ وَلَجًا
 گفت پیغمبر که چون کسویی دری

عاقبت زان در برون آید سری (مولوی)

«امثال و حکم دهخدا ج ۲ ص ۱۰۸۵»

ص ۵۸ إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَتْهُ الْمَرْوَةُ نَاسِيًا

فَمَطْلَبُهَا كَهَلًا عَلَيْهِ شَدِيدٌ

هرگاه مرد عاجز و خسته بگرداند او را بزرگی کردن و بخشش نمودن درحالت

مستی جوانی . پس طلب کردن آن مرد آن مروت را در حالت پیری سخت است
 بر آن مرد . «جامع الشواهد باب الالف»
 قائل بیت فوق معلوم نشد. سیوطی در باب حال به عنوان شاهد مثال در
 مورد «تقدیم حال بر ذوالحال مجرور» بیت فوق را آورده است که شاهد بر سر
 «کهلا» است که مقدم بر ذوالحال مجرور (= علیه) آمده است (جهجه المراضیه
 المسمی بسیوطی ص ۱۰۸) توضیح آن که بجای کلمه «مرؤة» در دو کتاب مرجوع
 کلمه «سیادة» آمده است.

ص ۵۹ عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْتَلْ وَأَبْصِرْ قَرِينَهُ

فَتَكُلْ قَرِينِ بِإِلْمُقَارِنٍ يَحْتَسِنِي

که بیت بعد از آن اینست :

إِذَا كُنْتَ فِي قَوْمٍ فَصَاحِبْ خِيَارَهُمْ

وَلَا تَصْحَبِ الْإِرْدَى فَتَرْدَى مَعَ الرَّدَى

از خود شخص مپرس و همنشین او را در نظر بگیر چرا که هر کسی به
 همنشین خود اقتدا می کند. هرگاه در میان جماعتی مجاور بوده باشی، مصاحبت با
 بهترین آنها کن و با پست تر ایشان یار و رفیق مشو زیرا پست شمرده می شوی با
 مرد پست شمرده شده . «جامع الشواهد باب الالف»

و به فارسی گفته اند:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنکه بگویم که تو کیستی

توضیح آنکه در پاره یی از کتب مستشهد به، بجای «ابصر» فعل امر «سل»
 و بجای فعل «یقتدی» کلمه «مهتد» ذکر گردیده است .

شرح بر غرر و درر ج ۱ ص ۸۶ - مقاصد الحسنه ص ۳۷۸ - التمثیل والمحاضره
 ثعالبی ص ۵۲

شعروف از عدی بن زید بن مالک بن عدی بن الرقاع العاملی شاعر دربار
 حیره در عهد جاهلی متوفا ۶۰۴ است.

برای اطلاع از احوال او رجوع شود به کتاب اغانی ۱۸۲/۸ و ابوحیان
 توحیدی در کتاب الصداقه و الصدیق ص ۷۳ بعنوان شاهد مثال در باب «الافتداء
 بالمقارن» بیت فوق را آورده است.

وَفِتْيَانِ صِدْقٍ لَسْتُ مُطْلِعَ دَعْصِمٍ
 عَلَى سِرِّ دَعْصٍ غَيْرِ آفِي جِمَاعِهَا
 لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٍ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ
 وَ مَوْضِعُ نَجْوَى لِإِرَامٍ أَطْلَاعِهَا
 بَظُلُونِ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ
 إِلَيَّ صَخْرَةٍ أَعْيَا الرِّجَالَ انْصِدَاعِهَا

ص ۶۱

چه بسیار جوانمردان راستین که راز دار و سر پوش بودند (المعنی :
 أَنَّهُمْ يَصْدُقُونَ فِي الْوَدِّ وَ لَا يَخُونُونَ = یعنی در دوستی صادق و پایدارند و
 هرگز خیانت نمی کنند).

برای هر مردی (از جوانان و دوستان راستین) در قلب خویش شکافی و بیغوله‌یی
 خالی دارم (المعنی : لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ جَانِبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَرِغَ لَهُ وَ خَصَّ بِمَوْضِعِ
 سِرِّهِ) و جایگاه رازی که آهنگ دیده و رشدن بر آن نرود (هیچ کس نطلبد که بر آن
 واقف شود) ، (النَّجْوَى تَجْرِي عَلَى أَحْتِمَامِ الْمَصَادِرِ كَالدَّعْوَى وَالْعَدْوَى وَ
 أَلْفَهُ لِيَلْتَأْكِبَتْ وَ يَوْصَفُ بِهِ الْأَمْرُ الْمَكْتُومُ).

پراکنده می شوند در شهرها و راز ایشان بر سنگ خاره بی است که مانده و
 عاجز کرد مردان را شکافتن آن.

(المعنی : يَغِيبُونَ عَنْهُ وَ سِرُّهُمْ مَكْتُومٌ عِنْدَهُ كَأَنَّهُ أَوْدَعَ صَخْرَةَ
 أَعْجَزَ الرِّجَالَ صَدْعُهَا وَقَوْلُهُ إِلَى صَخْرَةٍ أَيْ مَضْمُومٌ إِلَى صَخْرَةٍ فَتَعَلَّقَ إِلَيَّ
 بِفِعْلِ مَضْمَرٍ دَلَّ عَلَيْهِ الْكَلَامُ)

مقصود اینست که سخت رازدار و راز پوشند که پنداری راز دل آنها در
 درون سنگ نهفته است.

آیات فوق در شرح حماسه ابی تمام (ج ۳/ ۷۵) ذیل «بساب الادب» به
 «مسکین دارمی» نسبت داده شده است. مأخذ اشعار و قایل سه بیت فوق را حضرت استاد

جلال‌الدین همایی دامت افاداته العالیه راهنمایی فرموده‌اند که سپاس قلبی از ایشان برای نگارنده این سطور، از مقوله فرایض است.

اما در کتب مستشهد به (مانند کتاب حاضر) بیت سوم را با تقدیم بر بیت دوم آورده‌اند. در کتاب کلیله و دمنه نیز دو بیت اخیر آن بر رسم استشهاد (چاپ مینوی ص ۴۹) آورده شده است.

مسکین دارمی - اسمش ربیعة بن عامر بن انیف بن شریح بن عمرو بن عدس بن زید بن عبدالله الدارمی التمیمی از اشراف قبیله تمیم و از اهالی عراق و همروزگار فرزندق بود. مسکین لقب یافت بخاطر سرودن اشعاری که در ضمن آن گفته بود:

أَنَا مَسْكِينٌ لِمَنْ أَتَرَكَى بَيْتَ مُتَدَاوِلٍ زَبَرِازٍ أَوْسَتْ:

اَخَاكَ اَخَاكَ إِنَّ مَنْ لَا اَخَالَه كَسَاعٍ إِلَى الْهَيْجَاءِ بِغَيْرِ سِلَاحٍ

وفاتش بسال ۸۹ هـ ق اتفاق افتاد. (الصداقة والصدق ص ۲۶۳ و

۴۶۵).

ص ۶۱ آله الرئاسة سبعة الصدر در تأیید این سخن، کلامی است که در ذیل نقل می‌شود اما مأخذ آنرا بیاد ندارم که در کجا خوانده‌ام:

لَا يَسْتَحِقُّ اِنْسَانُ الرِّئَاسَةَ حَتَّى يَجْتَمِعَ فِيهِ اَرْبَعُ خِصَالٍ : يَصْرِفُ

جِهْلَهُ عَنِ النَّاسِ وَ يَحْمِلُ جِهْلَهُمْ وَ يَشْرِكُ مَا فِي اَيْدِيهِمْ وَ يَبْدُلُ مَا فِي يَدِهِ لَهُمْ»

ص ۶۲ رَضِيَ بِالذِّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ لِغَيْرِهِ راضی شد بخواری کسی که اظهار کند بدی حال خود را از برای غیر خود. مراد اینست که اظهار بدی حال خود باعتبار پیرشانی یا غیر آن نزد کسی باعث خواری این کس می‌شود نزد او، پس تا ضرور نشود، اظهار نباید کرد.

«شرح برغرر و درر ج ۴ ص ۹۳»

ص ۶۳ مَنْ يَحْرَمُ الرَّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ در سنن ابن ماجه (کتاب الادب ۳۳) شماره ۹ باب الرفق جزء ۲ ص ۱۲۱۶ سلسله اسناد فوق آمده است و مفهوم آن اینست:

من جعله الله محروماً من الرفق، ممنوعاً منه، فقد جعله محروماً من الخير كله اذا الخير لا يستسب الا بالرفق والتأني وقدرك الاستعجال

فی الامور .

ص ۶۲ انس مالک ابو حمزه انس بن مالک بن نضر بن ضمیم بن زید انصاری خزر جی از صحابه حضرت رسول (ص) و در شمار عابدان و زاهدان روزگار خود بود و در میان سالهای ۹۳-۹۱ در بصره در گذشت.

ص ۶۲ ابوضمیم نام مردی از اتقای روزگار پیغامبر (ص) و یا اندکی پیش از آنست. صاحب الاصابه و مؤلف استیعاب و دیگر علمای رجال آورده اند که رسول اکرم (ص) فرمود: **اَلَا تَحِبُّوْنَ اَنْ تَكُوْنُوْا کَآبِی ضَمِیْمٍ** . قالوا یا رسول الله و من ادو ضمیم؟ قال ان اباضمیم کان اذا اصبح قال : اللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعَرْضِیْ عَلٰی مَنْ ظَلَمْنِیْ... .

و در این حدیث ارشاد است در تحمل و بردباری در مقابل بدزبانی و دشنام

سُفَهَاءِ قَوْمٍ .

ص ۶۳ روز حنین حنین: نام موضعی است میان مکه معظمه و طائف که در آن جا کفار با حضرت رسول اکرم (ص) نبرد کرده اند

ص ۶۴ قال النبی سعد غیور و اَدَا اَغْیَرُ مِنْ سَعْدٍ

مستند نویسنده ، حدیث ذیل است:

اَتَعْجَبُوْنَ مِنْ غَیْرَةِ سَعْدٍ فَوَاللّٰهِ لَا اَدَا اَغْیَرُ مِنْهُ وَاللّٰهُ اَغْیَرُ مِنْیْ مِنْ اَجَلِ غَیْرَةِ اللّٰهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

«احادیث مثنوی ص ۱۸»

و مراد از سعد، سعد بن عبادۀ خزر جی انصاری مکنی بابا ثابت از بزرگان

صحابه و نقیب بنی ساعده و سید خزر ج بود. گویند مردی بسیار غیور بود و این خبر که سید فرمود: « **اِنَّ سَعْدًا لِّغَیُورٍ وَاِنِّیْ لَا اَغْیَرُ وَاللّٰهُ اَغْیَرُ مِنْهَا** »

از سعد ، او را اراده نموده و بعضی دیگر گویند این خبر را در بارۀ سعد بن معاذ فرموده است نه سعد بن عبادۀ .

وقتی که پیغمبر رحلت نمود، سعد بن عبادۀ ، طمع در خلافت بست و در

سقیفۀ بنی ساعده ، مجلسی آراست و جماعت انصار را بخواند تا برای خویش از آنان بیعت بستانند. ابو بکر صدیق و عمر خبر شدند و بدانجا شتافتند و مردم با ابو بکر

بیعت نمودند و سعد با ابوبکر بیعت نکرد و بشام رفت و در حوران مقیم شد، و تا خلافت عمر در آنجا بود و در سال پانزده یا چهارده هجری وفات یافت. گویند قبرش در منبجه که قریه‌یی در غوطه دمشق است، می‌باشد.

الاصابه فی معرفة الصحابه ج ۲ ص ۲۷ والاستيعاب ج ۲ ص ۳۲ و امده

الغابه ج ۲ ص ۲۸۳

«نگاه کنید به تعلیقات حدیقه الحقیقه تألیف آقای مدرس رضوی»

سعدی در غزلی از طیبیات به مطلع:

به فلک می‌رسد از روی چو خورشید تو نور

قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور

به سعد غیور اشارتی لطیف دارد و در مقطع غزل گفته است:

سختم آید که به هر دیده ترا می‌نگرند

سعد یا غیرت آمد؟ نه عجب سعد غیور!

غزلیات سعدی چاپ فروغی ص ۱۶۳ (طیبیات)

ص ۶۶ بوالحسن انطاکی عین این داستان را فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم

بن اسحاق عطار نیشابوری (۶۲۷-۵۳۷ هـ ق) در شرح احوال احمد بن عاصم

انطاکی در تذکرة الاولیاء (ص ۴۱۳ چاپ دکتر استعلامی) آورده است.

تعلیق و توضیح بر کتاب تحفة الاخوان در روز پنجشنبه هفتم

بهمن ماه ۱۳۵۰ هـ ش برابر با دهم ذیحجه الحرام (=

عید قربان) ۱۳۹۱ هـ ق در شهر اهواز پایان پذیرفت.

محمد دامادی

فرهنگ نوادر لغات نخبه‌الآخوان

آمال / ۶۱

ج امل : الرجاء

ابا / ۷

الاباء بالكسر: الكراهة والامتناع

اجحام / ۵۴

ركبه ح ص ۵۴ متن

احاديث / ۴۲

ج حديث : الجديد، الخبر يأتي على القليل والكثير.

احتبار / ۱۱

حبره : سره ومنه في القرآن «فهم في روضة يحبرون» قرآن كريم ۱۴۳۰-۱۴۳۱ هـ ينعمون ويكرمون ويسرون.

الحبر الاعظم : رئيس كهنة اليهود. احتبار در اقرب الموارد والمنجد و مصباح المنير و برخی دیگر از كتب لغت دیده نشد

احتجاب / ۴۷

احتجب : تستر (اق)

در پرده شدن، در حجاب شدن، در پرده رفتن

احتمال / ۲۸

از کسی فرو بردن، تحمل، ناملايم از کسی

برداشتن «ملك گفت: صعب مشقتی احتمال

کردی.»، کلیلہ ۲۲۹

ترك احسان خواجه اولتر

كاحتمال جفاى بوابان

گلستان سعدی چاپ فروغی ص ۹۲

توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه

نشینان و مقصد زائران و كهف مسافران و

«محتمل» بارگران.

«گلستان سعدی داستان جدال سعدی بامدعی»

«... حسنك برهواى امير محمد اين خداوند

زاده (= مسعود) را بيازرد و چیزها

کرد و گفت كه اكفاء آن را احتمال نکنند.»

تاریخ بیهقی چاپ فیاض ص ۱۷۹

احتیاط / ۴۳

بهوش کاری کردن، دوراندیشی، رفتار کردن

به احکام مذهبی بر حسب احتیاط .

احدیت / ۸

یگانگی، مقام الوهیت.

احراز /

احرز الشی : حازه

احرز فلان المال : جعله فی الحرز و صانه و

ادخره لیوم الحاجة .

دارا شدن، بدست آوردن، تصرف چیزی که
متعلق به عموم باشد

اختلاط / ۵۵

اختلط : امتزج

آمیخته شدن، درهم شدن، درآمیختن .

اختلال / ۴۸

اختل الامر: وهن

سست و تباه شدن کار، خلل پذیرفتن،
نابسامانی، آشفتگی فکر .

اختیار / ۷

اختاره من الرجال : اصطفاه من بینهم .
برگزیدن: انتخاب کردن .

اخطار / ۲۹

ج خطر: بلاها مهلكه‌ها، سختی‌ها

اخفاء / ۳۶

پوشیده داشتن، پنهان داشتن

اخلاص / ۸

احلص الطاعة: ترك الرياء فيها: خالص کردن،

عقیده پاک داشتن، خلوص نیت داشتن

اخوان صفا / ۴

یاران يك دل و يك جهت، درویشان هم مسلک -

و « اخوان الصفاء و خلان الوفاء » نام

گروهی است که در قرن چهارم بمنظور نشر

علوم عقلی و نزدیک ساختن دین و حکمت

به يك دیگر و آگاه ساختن عامه از مبانی

حکمت نظری و عملی، رسالات مختصر

و ساده‌یی - بدون ذکر نام مؤلف - نوشتند

و انتشار دادند .

« رسالة اخوان الصفا تألیف دکتر صفا و

لغت نامه دهخدا :

اخى / ۴۴

برادر من - این لقبی بوده است که فقیان

(جوان مردان) به یاران و هم مسلکان خود

می داده‌اند مثل برادر خواندگی که در بین

مسلمانان رایج بوده است. فقیان، جماعتی

متشکل بودند با قواعد و رسوم خاص که در

قرون اولیه اسلام در خراسان و ماوراءالنهر

پیداشدند و اندک اندک در نواحی دیگر، نفوذ

کردند. این دسته از مردمان که خود را «فتی» و

«جوانمرد» می خواندند، يك سلسه قوانین

و رسوم را مراعات می کردند که برای

مطالعه آنها باید به رحله این بطوطه ج ۱

ص ۲۲۵ مراجعه کرد. (فرهنگ لغات مثنوی)

به هر صورت کلمه «اخى» عنوانی بوده

است که در جلو نام بزرگان اهل «فتوت»

که مسلک خاصی داشته‌اند، درمی آورده‌اند.

چنان که کلمه بابا در اول نام عنوانی

بوده است که در زمان سلجوقیان در جلواسم

مشایخ صوفیه درمی آورده‌اند. مانند باباطاهر

و بابا افضل و مانند آنها.

ادخار / ۲۸

ذخیره کردن، اندوختن، جمع و پس انداز

کردن چیزی را

ارتضاء / ۵۵

ارتضاء لصحبته ولخدمته : رضیه

خشنودی از کسی نمودن و او را پسندیده

داشتن و ستودن .

ارتیاض / ۴۳

رام شدن بر اثر تعلیم، ریاضت کشیدن.

ارجاس / ۵۱

الرجس : القذر : کثافت ، هر کار زشت و ناپسند ، وسوسه شیطان .

ارزانی داشتن ۳-۵۰

عطا کردن ، بخشیدن ، چیزی بسیار ارزنده را در حق کسی نالایق و ادا داشتن (کلیله ح ۳۷۱)

ازار ۱۳

به کسر اول دستار ، فوطه ، لنگ ، زیرجامه ، شلوار در معنی مطلق جامه و پوشش و پوشیدنی نیز آمده است .

اسفل ۱۶

ج اسفل / پائین تران ، فرودستان (طبقه پست) - زیر دستان .

استیداع ۴۰

بامانت چیزی را نزد کسی گذاشتن ، امانت خواستن

استبشار ۴۴

استبشر به : بشره شادمانی یافتن و از دیدار کسی شاد شدن - گشاده رویی

استبطاء ۲۶

استبطاء : وجده قدا بطاً کسی را در کار و در رفتن کند یافتن و ازو شتاب طلب کردن

استجلاء ۳۵

استجلت فلان الشی : ظهرت و استکشفه

استحسان ۱۵

استحسنة : عده حسنا : نیکو داشتن ، نیک شمردن ، ترك کردن قیاس و اختیار کردن چیزی است که اخذ آن برای مردم آسان باشد (تعریفات جرجانی)

استحقار ۲۹

استحقرة : استصغرة و آه حقیرا

خوار داشتن ، خردانگاشتن ، خواری .

استحضار ۵۲

استحضار الشی ، جعله حاضرأ و طلب حضوره . حاضر کردن ، بحضور خواستن ، یادآوری کردن

استغراق ۸

همه را فرا گرفتن ، غرق شدن ، فرو رفتن در امری - سخت سرگرم شدن بکاری .

استرداد ۴۰

استرد الشی : طلبه و سأل ان یرده علیه . و اخواستن ، بازستاندن ، پس گرفتن

استعداد ۱۱

استعاده : صیره عادة لنفسه و استعاده فلانا : ساله ان یعود . بازگشت چیزی را خواستن ، دوباره خواستن ، عادت به چیزی کردن .

استعتاب ۲۶

بخشیدن کسی را رضا و خواستن از روی رضا و باز گردیدن از بدی . (آندراج)

استعظام ۲۷

استعظم الامر : عده عظیمأ بزرگ شمردن ، بزرگ منشی کردن

استعلاء ۴۹

استعلی الشی : صعه ، عده و وجده عالیا (از ع ل و) بلندی خواستن ، برتری جستن ، بلندی

استغفار ۲۰

استغفره ایاه : طلب منه ان یغفره له : آمرزش خواستن ، طلب مغفرت کردن

استغناء ۶۲

استغنی الله : سأل ان یغنیه

اضیاف/۶۵

ج ضیف، الضیف: النزیل یزل علی غیره وقد
یجمع علی اذیاف و ضیوف: مهمانان

اطوار/۳

ج طور، به فتح اول، چگونگی ها، حالات

اعالی/۱۶

ج اعلی: برتران، والاتران، بلند پایگان

اعتبار/

اعتبر الشیئی: اختبره و نظر فیه ورده الی

نظیره فحکم علیه بحکمه

پند گرفتن، عبرت گرفتن

اعتصام/۴۷

اعتصم به: امسکه بیده: دست درزدن، چنگ

درزدن، پناهنده شدن.

اعجاب/۵۰

اعجبه الامر: حمله علی العجب منه: بشکفت

آوردن کسی را، عجیب دانستن، بشکفت

آمدن، خوش آمدن، خود پسندی.

اعراض/۸

روی برگردانیدن، رخ تافتن

اعزاز/۲۷

اعزه: جمله عزیزاً: ارجمند و گرامی داشتن.

اغنی/۱۲

(متکلم وحده از مضارع): قصد می کنم.

کلمه یی است که هنگام تفسیر و توضیح مطالبی

بکار می رود. «مشتی آسمان جلال و منقبت،

اغنی خداوندخواجۀ جهان...» مرزبان نامه

ص ۷

افاضت/۵۰

افاض الماء علی جسده افاضة: افرغه

خواستار بی نیازی بودن - بی نیازی از
ماسوی الله (آنچه جز خداست) و نیاز و فقر در
برابر خداوند است.

استفتاح/۳۶

استفتح الباب: فتحه و- الشیئی بكذا- ابتداء

به و - فلان طلب الفتح واستنصر. نصرت

خواستن، فتوح و گشایش طلبیدن، خواستار

رفع دشواری از کاری شدن.

استمالت/

استمال: مال واستعطفه (ازم یل) کسی را

به سخن خوش به سوی خود خواندن -

دل جوایی کردن

استنکاف/۵

استنکف الرجل: استکبر و- منه: امتنع انفة

حمية و استکباراً

سریچی کردن، امتناع کردن و ابا کردن.

استیفاء/۴۳

استفاء المال: اخذه فیثا

تمام بازستدن، انتفاع و بهره بردن از کار

یا مال غیر با اجازه او.

استیناس/۴۴

استأنس: ذهب توحشه واحسن انسیا

آرام گرفتن، خو گرفتن، انس گرفتن

اصابت/۳۹

از (ص وبوصی ب): رسیدن به، درست

رسیدن، راست آمدن بسوی.

اصفیاء/۳۸

ج الصفی: الحیب المصافی. ج اصفیاء: پاکان،

برگزیدگان

ذريتهم واشهدهم على انفسهم بربكم قالوا
بلى... و «عهدالست» : پيمانی که در روز
الست خدای از ارواح بنی آدم گرفت...

امالت/۵۱

میل دادن، برگردانیدن، خم دادن

امانی/۵۸

ج امنیت : آرزوها .

امثال/۵۸

امثل امره : عمل علی مثاله واطاعه: فرمان
بردن، فرمان برداری کردن.

امتحان/۱۱

امتحنه : اختبره: آزمودن، آزمایش کردن.

انبعاث/۱۷

انبعث : اندفع وفلان فی السیر: اسرع.
برانگیخته شدن، روان شدن، فرستاده شدن

انتصار/۶۱

انتصر منه : انتقم منه. انتصر علیه: استظهر.
انتصر: امتنع من ظالمه: یاری دادن، پیروزی
یافتن، پیروز شدن، غالب گردیدن، داد
ستدن .

انتصاف/۴۳

انتصف : اخذ حقه منه كاملا حتی صار و
ایاه علی النصف. به نیمه رسیدن، نصف چیزی
را گرفتن، حق خود را از کسی گرفتن

انجاز/۴۸

از (ن ج ز) روا کردن وعده و وفا به وعده

انحصار/۱۷

انحصر: انحبس وتضایق: در تنگنا افتادن،
محدود بودن، مخصوص بودن امری به کسی

فیض رسانیدن، بهره دادن، پر کردن ظرف
تا حدی که لبریز گردد.

افترا/۱

تهمت زدن، بدروغ نسبت خیانت یا عمل
بدبه کسی دادن .

افتقار/۲۱

افتقر: صار فقیراً: نیازمند و فقیرویی نواشدن.

اقتصار/۴

اقتصر علی کذا : اکتفی به ولم يتجاوزه
الی غیره، بکوتاهی پرداختن

اقتناء/۱۶

به دست آوردن.

اقدار/۶۴

ج القدر: الموضع وقد یطلق علی الغائط: کثافات

اقلاع/۲۰

اقلع عن الامر: کف عنه: باز ایستادن، دور شدن

اکتحال/۳۸

سرمه کشیدن

اکفاء/۴۴

ج الکفو : المماثل : همانندان، اقران

اکمال/۱

کامل کردن، تمام نمودن، رسانیدن.

اکوان/۳

هستی ها، موجودات

التفات/۲۸

بازنگریستن، روی آوردن، مهربانی، لطف.

الست/۳۶

آیانیستم اشاره به آیه ۱۷۱ سورة ۷-اعراف:
«واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم

انشرح/۳۶

انشرح مطاوعة شرح يقال «شرح الله صدره لقبول الخير فانشرح» ای وسعه فأتسع : گشاده شدن، باز شدن، گشایش.

انظلام/۱۵

انظلام فلان: احتمال الظلم: توسری خوری.

انفت/۶۱

تنگ داشتن از ماده انف و در فارسی به معنی خسارت و نقصان و زیان است:
هر آینه انفت کرده باشد از دانش کسی که جز به ثنای تو باشدش مفخر (مختاری غز نوری)

انفتاح/۳۸

مطاوع فتح. فتحت الشی فانفتح: ای فرجته فانفرج

انقياد/۱۲

رام شدن، مطیع شدن، کسی را گردن نهادن

انكشاف/۳۲

انكشاف الشی: ظهور: برهنه و آشکار و پدیدار گشتن

انوث/۲۲

زن بودن

اوطار/۸

نیازمندیها، حاجات و طر به فتح اول و دوم

اهتدأ/۳۹

اهتدی مطاوع هدی يقال «جعل لكم النجوم لتهدوا بها»

راه یافتن، راه راست گسرفتن، راه بردن، هدایت شدن

اهتزاز/

اهتزت الابل: تحرکت فسی سیرها لحداء الحادی

اهتزت الارض: انبثت

جنبیدن شتر به آواز حدی، شادمان گردیدن،

اهل الحیل/۷

مردم حیلہ گر، حیلہ گران

اهواء/۴۴

ج هوی: العشق یکون فی الخير والشر و ارادة النفس يقال فلان من اهل الاهواء: ای ممن زاغ عن الطريقة المثلی و یسمى اهل الاهواء باهل البدع و فی تعریفات السيد «الهوی میلان النفس الی ماتستلذمن الشهوات من غیر داعية للشرع...»

اهواء: کامها، خواستها، خواهشها

اهوال/۵۴

ج هول: المخافة: ترسها، بیمها

ایثار/۱۱

آثره: اختاره و اکرمه و فضله: بذل و عطا کردن، مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنان بر خود در کل امور.

ایداع/۴۷

اودعته مالا: به ودیعت گذاشتم مال در نزد او. امانت گذاشتن.

ایعاد/۸

اوعده: تهدده يقال اوعدنی بالسجن: هددنی السجن. تهدید کردن، ترسانیدن.

ایهام/۵۰

به گمان افکندن، پندداشت.

باقیات صالحات/۲۸

عملهای صالح، کارهای نیکو، اعمالی که ثواب

اخروی نصیب شخص کند.

بینونت / ۴۷

بان الشيء عن الشيء: انقطع عنه، بان القوم:
فارقوا جدایی، مفارقت.

تأذی / ۲۹

اوصلت اليه المكروه فتأذی به: رنج کشید
وآزرده شد از وی

تبدل / ۵۳

تبدل: تغیر، دیگرگون شدن، بدل شدن

تبذیر / ۵۱

بذر المال: فرقه اسرافاً

تبر / ۱۵

تبرامنه: تخلص. دوری کردن، بی‌زاری
جستن، شفا یافتن بیمار

تبرع / ۲۳

تبرع بالعطاء فعله غیر طالب عوضاً
بدون توقع پاداش کاری نیک کردن.

تبعث / ۱۰

بزه، باد افراه، فرجام بد،

تجرد / ۲۵

تجرد: تعری تجرد زید لامره: جدفیه
و تفرغ له پیراسته بودن، برهنه شدن.

تحريض / ۴۲

حرضه عليه: حثه عليه ومنه فی القرآن «وجاهد فی
سبیل الله لا یكلف الانفسک و حرض المؤمنین»
انگیختن، ترغیب و تحریک کردن.

تخویف / ۸

خوفه: جعله یخاف و قیل صیره بحال یخافه
الناس و منه. ترسانیدن، بیم دادن

تذلل / ۲۲

تذلل له: خضع و تواضع

خواری نمودن، فروتنی کردن، رام شدن.

تراکم / ۱۰

تراکم الشيء: اجتمع مع ازدحام و كثرة
روی هم افتادن، برهم نشستن، انبوه شدن.

ترفع / ۶۱

ترفع: تعلی و - الشيء والرجل: رفعه
برتری نمودن، بلندی جستن، خود را برتر
گرفتن، تکبر ورزیدن

تزکيه / ۱۶

زکاه الله: انما هو طهره و فی سورة براءة «خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم و تزکيهم بها» ای
تنمی حسنا تهم و ترفعهم الی منازل المخلصین
و - فلان ماله: ادى عنه زکاته: پسا کیزه
گردانیدن، بی آرایش کردن، ستودن، زکات
دادن.

تساهل / ۲۱

تساهل: تلاینا و تسامحا: سهل گرفتن بريك
دیگر، آسان گرفتن، بنرمی رفتار کردن،
سهل انگاری.

تسخیر / ۵۲

تسخیرا به له: رکبها ر بلاجرة و - به: بمعنی
سخر، مسخره کردن، ریشخند کردن.

تسرع / ۲۸

تسرع بالامر: بادربه تسرع الی الامر: عجل

تشجيع / ۷

دلیر گردانیدن، جرأت دادن

تشدد / ۷

تشدد : تقوی، تصلب فی امورہ ، اسرع

سخت شدن، تندى نمودن، راندن

تشریح/۳۹

شرح الطريق، بينه وفلانا فی الماء : خوضه

تشویر/۱۹

شور به : خجل کردش : شرمساری، سرافکنده

وشرمندہ شدن

تصرف/

تصرف فی الامر : احوال و تغلب فيه و - به الاحوال :

تغلبت عليه : بدست آوردن، چیزی را به

میل خود تغییر دادن، دست اندازی .

تصریح/۳۵

صرح الحق عن محضه : کشف عن خالصه

صرح فلان بما فی نفسه : ابداه و اظهره

پیدا کردن، آشکارا و روشن گفتن

تطبع/۵۰

تطبع باخلافة : تخلق ، تطبع النهر بالماء :

فاض به من جوانبه

تعبد/۱۹

تعبد الرجل : تنسك و انفراد للعبادة

تعبد فلانا : صيره كالعبد له و دعاه للطاعة

عبادت کردن، چیزی را بی چون و چسرا

پذیرفتن، پرستش

تعرف/۳۴

تعرف الاسم : ضد تنكر و تعرف فلان ما عند

فلان : تطلبه حتى عرفه : آشنا شدن، شناختن.

تعريضات/۳۵

ج تعريض :

بگنایه و سر بسته سخن گفتن

تعفف/۱۶

از عفاف و عفت : پرهیز گاری کردن، پاکدامنی

تعليق کردن/۴

از مصطلحات متداول قدیم است به معنی

جزوه نویسی و یادداشت برداشتن به طوری

که معمول طلاب و محصلان قدیم بود که

تقریرات و امالی و افادات استاد را برای

خود یادداشت بر می داشتند و می نوشتند و به

این مناسبت کلمه «تعليق» به معنی مطلق نوشتن

و کتابت کردن هم استعمال شده است.

(داستان دز هوش ربا / ۵۹ حاشیه استاد

همایی)

ابو حیان توحیدی آورده است که : «التعليق

فی حواشی الكتب كالشئوفی آذان الابكار.»

(البصائر / ۱۳۱) و بیهقی در تاریخ خود

گوید : «آنچه گویم، از معاینه گویم و از

تعليق که دارم و از تقویم (چاپ فیاض

۱۵/۵)، این همه دیدم و بر تقویم این سال

تعليق کردم (ایضاً ۲۲۶)، فاضلی از خاندان

منصور، نام او مسعود، اختلاف داشت،

نزدیک این قاضی و هر چه ازین باب رفتی

تعليق کردی (ایضاً ۵۹۲)

حاشیه کلبله و دمنه / ۱۳۲ - از استاد مینوی

تعمل/۵۹

به عمل پرداختن، کارورزیدن .

تغليب/۴۱

چیرگی دادن، چیره کردن

تفاریق/۵۳

ج تفريق : پراکنده ها

هلاک شدن، نابود گشتن، هر چیزی که سر-
انجامش نابودی باشد .

ثنویت / ۸

دوگانگی، دوگانه پرستی .

جافی / ۵۰

(اسم فاعل از جفا) ستم کار.

جبار / ۸

قاهر، مسلط، متکبر

جبلت / ۹

طبیعت، سرشت، فطرت، اصل.

جزع / ۲۹

ناشکیبایی و بی تابی کردن

جزم / ۲۰

استوار کردن، عزم کردن اجرای کاری را
بی تردید.

جزیل / ۲۸

فراوان، بسیار، بزرگ.

جسیم / ۷

زیبا اندام

جلادت / ۵۴

چابک و نیرومند بودن، شجاعت.

جودت فهم / ۳۶

خوش فهمی، سرعت انتقال، زودبایی.

جهت / ۱۹

کلمه «جهه» به کسراول دارای چندین معنی
است که از آن جمله: سبب و سوی می باشد
و در کتابت عربی به هر دو معنی با تاء کوتاه
یعنی مدور نوشته می شود . اما در فارسی
اگر به معنای سبب و علت باشد، باید آن را

تفاسیل / ۵۲

ج تفصیل: شرح و بسطها، فصل های متمایز
از هم .

تفاضل / ۲۴

از هم فزون آمدن، برتری جستن بر یکدیگر.

تفاوت / ۲۴

از هم جدا و دور شدن، عدم موافقت ،
اختلاف

تفریط / ۱۵

فرطالشی: ضیعه: تباه کردن، کوتاه آمدن

تفنین / ۳۹

التفنین: طرائق فی الثوب لیست من جنسه
یقال «ثوب ذو تفنین» و قبل اختلاف فی
نسجه برقة فی مکان منه و کثافة فی آخر یقال
«ثوب به تفنین»

رجل مغنن: کبیرسیی الخلق .

تلوینات / ۵۴

ج تلوین: رنگ کردن، گونا گونی، رنگارنگی

تمسک / ۴۷

چنگ درزدن، دستاویز ساختن.

تنزه / ۶۳

دوری جستن، پاك بودن

توبت نصوح / ۲۰

توبه راست، توبه یی که باز رجوع نکنند
بر آنچه از آن توبه کرده باشند .

تودد / ۴۴

اظهار دوستی کردن، دوستی کسی را جلب
کردن .

تهلکه / ۵۲

اندازه، آن چه مفاخر اجداد که بشمرند و یاد کنند. گوهر نیک.

حسان/ ۵۰

نگاه کنید به ذیل ص ۵۰ تحفة الاخوان.

حسنى/ ۲۴-۴۵

مؤنث «احسن» نیکوتر، عاقبت نیکو.

حصاء/ ۵

بدقت برشمردن چیزی را و نگاه داشتن شماره آنست.

حضيض/ ۴۸

نشیب، پستی، جای پست در پایین کوه یا در زمین.

حطام/ ۵

ریزه گیاه خشک، پاره و شکسته از چیزی خشک، خرده و ریز، مال دنیا

حظوظ/ ۶۲

حظ: بهره ها، برخورداری ها، خوشی ها.

حق اليقين/ ۸

رجوع شود به تعلیقات ص ۷۴

حلق سر/ ۱۶

این اصطلاح فقهی است و سرتراشیدن را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم است در حیح (شرح لمعه ج ۱ ص ۱۶۹) فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی

حیز/ ۳

از (حوز) جای، مکان، محل، کرانه، هر چیز

حيض الرجال/ ۳۵

غیبت و کلام بسی فایده. (غیاث اللغات)

(آندراج)

خبیر/ ۵۳

باتاء کوتاه نوشت و اگر به معنای سوی و

جانب باشد باید با تاء دراز نوشته شود. از

جمله کسانی که تصریح بر این مطلب کرده اند،

مؤلف غیاث اللغات می باشد که آن را ذیل

کلمه «جهة» از شرح بهلول بردیوان حافظ

نقل کرده و در غیر این مورد قاعده کتابت

تاء اینست: هر تاء آخر کلمه که در عربی

موقع وقف تبدیل به «ها» می شود، در

رسم الخط عربی با تاء کوتاه باید نوشته

شود ولی در رسم الخط فارسی با تاء دراز

نوشته می شود زیرا در فارسی در هر حال آن

کلمه با تاء خوانده می شود نه با هاء و اصل

در کتابت تابع تلفظ بودن است.

«حاشیه ص ۷ دیوان صابر همدانی، زکیوان

سمعی»

حداثت/ ۵۷

نوشدن، تازه گردیدن، ابتدای هر چیز، آغاز

جوانی.

حروب/ ۲۸

ج حرب/ جنگ ها، کارزارها.

حریت/ ۱۹

آزادی، آزادگی/ ملکه یی است نفسانی

که نگهبان نفس است به نحو حراست

جوهری نه صناعی و کسی که قواعد عقلی

او قوی تر باشد، حریت او زیادتر است و

بعکس کسی که قوای عقلی او کم تر باشد،

برده شهوات و امیال نفسانی خود می شود.

حریف/

هم پیشه، همکار، رفیق، یار.

حسب/ ۱۳

دواعی/۵	آگاه، مطلع، آزموده.
ج داعیه : سببها، انگیزه‌ها	خرقه/۱۶
دیات/۴۳	قطعه‌یی از پارچه یشا لباس، جامه‌یی که از
ج دیت (= دیه) : پولی که قاتل یا اقوام	قطعات مختلف دوخته‌شود. لباس درویشان
اوبرای جبران قتلی که واقع شده، پردازد،	صوفی نهاد .
خون بها.	خساست/۲۲
ذروه/۲۴	خسیس و فرومایه بودن. پستی، فرومایگی
به کسر اول	خطیئات/۲۹
سرکوه، بالای هر چیز، نوك سر	ج خطیئه: گناهها، خطاها
ذمایم/۱۶	خلت/۱۱
ج ذمیمه : نکوهیده‌ها	المصادقه والاخاء. دوستی و برادری
راجح/۲۵	خلیقت/۹
غالب آمده، چربیده، افزون (اسم فاعل از	سرشت، طبیعت، خوی و عادت، آفریده
رجحان)	خدا، مردم
راسخ/۶	خمود/۱۹
برقرار، استوار، پایدار (اسم فاعل از	خاموش شدن زبانه آتش، خاموشی.
رسوخ)	خنوئت/۲۲
ربانی/۶۴	خشی (نه مرد و نه زن) بودن
مرد خدایی، خداشناس، راسخ در دین	دال
ربوبیت/۴۲	دلالت کننده، هدایت کننده، راه نماینده.
خدایی، پروردگاری، الوهیت.	دعت/۲۰
رجولیت/۲۲	الدعة (از ودع) الراحة و الخفض والسعة
مرد بودن، مردی، مردانگی.	و السکينة : سکون نفس در وقت حرکت
رخا/۶۲	شهو و مالک زمام خویش بودن.
از (رخ و): فراخی روزی، فراوانی نعمت،	دمائت/۲۸
آسانی	همواری و حسن خلق و نرم خوئی
رشح/۱۲	(آنددراج)
تراویدن آب، تراوش آب.	دنائت/۱۹
رکاکت/۲۷	پستی، پست فطرتی، فرومایگی
سستی، کم‌خردی.	

رمق/۲۵

بقیة جان، تاب، توان.

رندان/۵۴

ج رند : لاقید ، لا ابالی ، آن که پای بند آداب و رسوم عمومی و اجتماعی نباشد.

رویت/۵۰

اندیشه درامور، فکر، تأمل.

ریت/۱۰

اضطراب، قلق، شک، گمان.

زفاف/۳۲

عروس را به خانه شوهر فرستادن، عروسی.

زلت/۲۹

به فتح اول. لغزیدن؛ لغزش، خطا.

زی/۴

هیئت، پوشش، شعار.

زیادات/۳۹

ج زیادت: افزونی‌ها، پیشی‌ها.

سایر/۱۲

کلمه «سائر» دارای خصوصیتی است که برای ارباب فضل و ادب قابل توجه است. این کلمه دارای دو معنی است: یکی سیر کننده، دیگری باقی. اگر به معنی سیر کننده باشد، چون ماده اشتقاق آن سیر است و سیر اجوف یایی است بنا براین مانند تمام اسم فاعل هایی که اجوف واوی و یایی هستند. اسم فاعل این کلمه جایز است با یا به صورت (سایر) یا با همزه (سائر) نوشته و خوانده شود اما اگر به معنای باقی باشد فقط با همزه خوانده و ننوشته

می شود. زیرا در آن صورت ماده اشتقاقش (سور) می باشد. و معنای لغوی سور، قطرات باقی مانده آب در ته ظرف است. و حریری در کتاب (دره الغواص) درباره این که سائر به معنای باقی است یا به معنای جمیع بحث مفصلی کرده است که طالبین بایستی به آن کتاب مراجعه کنند. (حاشیه دیوان صابر همدانی ص ۱۴ - از کیوان سمیعی) در کتاب کلیله و دمنه، سه رسم استشهاد آمده است:

فظن بسائر الاخوان. شراً

ولا تأمن علی سر فؤاداً

(کلیله و دمنه ص ۹۹ تصحیح استاد مینوی) و سعدی در باب اول کتاب گلستان (در سیرت پادشاهان) آورده است: «یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را در خواب دید .. که جمله وجود او ریخته .. مگر چشمانش که همچنان در چشم خانه همی گردید.. «سایر» حکما از تعبیر آن فرو - ماندند مگر درویشی که گفت هنوز نگرانست که ملکش باد گرانست.»

سباع/۱۷

ج سبع: درندگان

سبکساری/۲۰

حالت و کیفیت سبکسار، بی وقار، فرومایه.

سداد/۳۹

براه راست بودن استقامت داشتن

سریان/۱۵

رفتن چیزی در اجزای چیزی. نفوذ کردن

شمايل/۱۶	سعت صدر/۶۱
ج شميله : طبع ها، خوی ها.	گشادگی سینه، بلند نظری، گشاده دستی
شمه/۲۱	سماحت/۲۴
آنچه که از فلز به شکل خورشید سازند ..	جوانمردی، بخشش.
هر تصویر مدور و منقش.	سنى/۵۶
شنار/۱۹	رفیع، بلند مرتبه
عار، ننگ، فضاحت، رسوایی.	سورت/۵
شوایب/۳۶	تندی و تیزی، سطوت، هیبت.
ج شایبه : عیب ها، زشتی ها.	سیاست/۳۹
شیم/۳	حکم راندن و اداره امور مملکت. مجازات
ج شیمه : خلق ها، طبیعت ها، عادت ها	و تنبیه و گوشمالی کسانی که مقصر شناخته
شین/۳۵	می شدند.
زشتی، عیب در برابر زین.	شح/۲۲
صفح/۲۹	بخل و حرص. در مثل مردم گویند: «شح ماء
اعراض کردن، در گذشتن از خطا و معاف	الینبوع او ماء النهر» ای قل ماؤه: آب
کردن.	چشمه یا جوی کم گردید.
صفاوت/۳	شرايع/۳۹
اسم مصدر صفا در برابر کدورت.	ج شریعت: آیین های پیامبران.
صیت	شروء/۹
آوازه، شهرت نیک.	ج شر: بدی ها.
ضعت/۵۲	شره/۵۲
فرومایگی در نژاد و تبار.	آزمند، حریص، طماع
ضنت/۵۵	شطار/۵۷
بخل و امساک ورزیدن.	ج شاطر : المتصف بالدهاء نگاه کنید به
طاری/۹	ذیل صفحه ۵۷ تحفة الاخوان.
ناگاه در آینده، عارض، گذرنده	شغب/۲۸
طلاقت	فته انگیزی، فساد، شورش، غوغا.
گشاده زبانی، زبان آوری، فصاحت.	شقاوت/۳۶
طیب/۲۴	بدبخت شدن، بدبختی.

پاکیزه شدن، بهترین از هر چیز، خوشی.

طیش/۲۰

سبك شدن، خفت عقل یافتن، سبکی.

ظلومی/۱۵

بسیار ستمکار بودن بستمکاری.

عاجل/۶۱

شتابنده، فوری، این جهانی.

عاهات/۵۳

ج عاهة : آفت، سختی، فساد.

عجب/۵۰

به خویشتن نازیدن، تکبر، خودبینی.

عدت/۳۲

سازو برگ جنگ، لوازم معاش.

عدوان/۱۵

ستم کردن بر کسی، در گذشتن از حد، دشمنی، ظلم.

عروة وثقی/۱۷

دستاویز استوار. مأخوذ از آیه «فمن يكفر

بالاطغوت ويومن بالله فقد استمسك بالعروة

الوثقی لانفصام لها» (قرآن ۲/۲۵۶)

عزيمة الرجال/۲۰

عزيمة الرجل: جد فی الامر: کوشش انسان

در انجام کار

عشر/۵۵

ده يك چیزی، يك دهم.

عشیر/۵۵

ده يك، يك دهم.

عفاف/۱۵، ۶

پارسایی، پاکدامنی.

علايق/۵

ج علاقه : دل بستگی ها

عوايق/۴۹

ج عایقه : موانع، بدبختی ها

عیاران/۵۴

ج عیار : بسیار رفت و آمد کننده، ولگرد،

تندرو، سریع السیر، حيله باز، زيرك، چالاک

جوانمرد عیاری یکی از طرق تربیت قدیم

بوده و از اواخر قرن دوم هجری وجود

داشته و عیاران اصول و روش های مخصوصی

در زندگانی داشته اند که به تدریج با

تصوف آمیخته بصورت فتوت در آمده

است. «اصل جوانمردی سه چیز است :

یکی آن که آن چه بگوید، بکنی دوم آن

که راستی در قول و فعل نگاه داری. سیم آن

که شکیب را کار بندی، زیرا که هر صفتی

که تعلق دارد به جوانمردی در زیر این سه

چیز است.» (قابوس نامه)

عين اليقين/۸

نگاه کنید به تعلیقات ص ۷۳

غایات/۱۸، ۵

پایان ها، نهایت ها.

غطاء/۳۲

پرده، پوشش.

غطیط/۳۲

غطیط النائم : خرخر کسی که خوابیده

است. «المنجد» غط البعیر غطاً : غرید شتر

و بانگ کرد. (منتهی الارب) غط النائم و

المذبوح والمخنوق : نخر و تسردد نفسه

صاعداً الى حلقة حتى يسمعه من حوله و
بعض العامة يقول خط النائم فيبدل الغبن
خاء (محيط المحيط)

غفران/ ۲۹

آمرزیدن، آمرزش.

غلبات/ ۵۴، ۴۹

ج غلبة : چیرگی‌ها.

غلظت/ ۲۸

الغلظة: الشدة. گفته می‌شود «بینهم غلظة»
یعنی میان آنان دشمنی است «المنجد»

غواشی/ ۵

ج غاشیه : زین پوش،

ان لم اکن راکب المواشی

اسمی لکم حامل الغواشی

(گلستان سعدی چاپ عبدالعظیم خان باب

۶۲/۲۰)

فاتحه/ ۱۹

آغاز هر چیز

فاقه/ ۱۷

نیازمندی، تنگدستی.

فتور/ ۱۹

آرمیدن آب بعد از جوشش، آرام شدن بعد

از تندی، سستی، ضعف، کندی.

فتیان/ ۳

جوانان، جوانمردان، پیروان فتوت

فجور/ ۵۶

روگردانیدن از حق ، عدول از حق،

تبهکاری.

فر/ ۲۷

فر، فروغی است ایزدی، بدل هر که بتابد
از همگنان برتری یابد. از پرتو این نور
است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی
کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری
برگزیده شود.

فرحت/ ۴۴

شادی، شادمانی، مسرت.

فریسه/ ۵۸

مایفترسه الاسد: آنچه شیر شکار کند، طعمه،
جانوری که حیوانی درنده آن را صید
کرده ازهم دریده باشد.

فسق/ ۷

بیرون رفتن از فرمان خدای ، کار بد ،
گناه .

فص/ ۲۱

به تثلیث فاء ج فصوص : ما یرکب فی -
الخاتم من الحجارة الکریمة. نگین.

فطنت

زیرکی، تیز خاطری.

فضاضت/ ۲۸

درشت خوی گردیدن ، درشت خوی ،
خشونت در رفتار و در سخن بد خلقی و
تندخویی.

فقدان/ ۲۹

گم کردن، از دست دادن

فوات/ ۳۰

مردن، گذشتن وقت کاری.

فی الجملة/ ۵۷

باری، همگی، کمی.

قاصص/ ۲۰

عیب کننده، سرزنش کننده

قصص/ ۲۹

پاداش دادن بدین نحو که کشنده را بکشند
و ضارب را به ضرب و جرح را به جرح
تنبیه کنند.

قصب السبق/ ۳

قصب نبی که بالای تپه نصب کنند تا هر
کدام از اسب سواران پیش تر آن را در
رباید، گروگان او را باشد و سبق به معنی
مال المسابقه و گسروگان و جایزه است:
«برادری از زمره ارباب فضل که در عیون
علوم و فنون آداب از اکفاء و اقران قصب
السبق برده بود.» المعجم ص ۳ «در تربیت
افاضل و تقویت امثال از امرای زمان و
کبار روزگار قصب سبق می ربود.»

لباب الالباب چاپ نفیسی/ ۳۲

قصو/ ۳۱

دوری: التباع.

قمع/ ۱۷

سرکوب کردن، خوار گردانیدن.

کتم/ ۶۰

پنهان داشتن. کتم عدم: جهان نیستی.

کتمان/ ۶۰

پنهان داشتن.

کرایم/ ۵۴

ج کریمه: زنان با مروت و بزرگواری، بزرگ
قدر، ارجمند.

کره

ناپسند داشتن، دوست نداشتن.

کسر/ ۵

شکستن، خرد کردن.

کسوت/ ۴

جامه پوشیدنی، لباس.

کفافی/ ۲۱

آن اندازه روزی و قوت که انسان را بس
باشد.

کفران/ ۷

ناسپاسی، حق ناشناسی نعمت دیگران.

کلالت/ ۳۱

حفظ و حمایت و نگاهداری کردن.

کلفت/ ۵۳

سختی، رنج، مشقت

کمد/ ۲۸

نگاه کنید به ذیل ص ۲۸ متن تحفة الاخوان

لاحق/ ۱۰

آینده، بعدی.

لایح/ ۵۳

پیدا شونده، آشکار.

لب/ ۳۶

برگزیده و خالص از چیزی، مغز چیزی.

لبس/ ۱۳

به ضم اول: پوشیدن جامه و مانند آن

لقاء/ ۴۰

دیدار کردن، دیدن.

لمعان/ ۱۹

درخشیدن، تابیدن.

مآرب/ ۴۸

آمیزش کردن و معاشرت کردن.	ج مآرب و ماربہ : نیازها
مخانیث/۱۹	مالابد/۴
مخثان (افرادی که نه مرد و نه زنند)	آن چه که ضروریست.
مخاوف/۲۷	مالایعنی/۴
ج مخوف : اموری که موجب بیم و ترس شود. جای های ترسناک.	آن چه که معنی ندارد. بی معنی.
مدرج/۱۴	مباحات/۳۹
در نور دیده ، در نوشته ، درج شده.	ج مباح : حلال و روا و جایز داشته شده
مستوحش/۳۲	مبالات/۷
از استیحا ش : وحشت دارنده، ترسنده.	فکر کردن در امری ، انسیدیشیدن ، اهتمام کردن .
مشعوف/۵	مباهات/۵۲
شیفته، دلباخته، شاد، خوش حال.	فخر کردن، بالیدن.
مصابت/۷۴	مبرات
شکیبایی کردن	ج میرت : نیکی ها، اعمال خیر
مطواع/۵۳	متحلی/۴۹
فرمانبردار، مطیع.	آراسته شونده، زیورگیرنده، آراسته.
معالی/۵	متدرب/۵۸
ج معلات: منزل ها ، مقامات بلند، خصلت های برجسته ممتاز .	تدرب به : تعوذ
معجب/۵۰	متمرن/۵۴
کسی که کسی یا چیزی را پسندیده و از کسی یا چیزی او را خوش آمده باشد.	تمرن : تفضل مرن الئی : لینه
مفضل/۳۴	مجازات/۶۱
برتری داده شده، مردی که برتری و فضیلت او بر دیگران محرز باشد.	باهم رفتن ، با هم برابری کردن با يك دیگر سخن گفتن، مناظره.
مفضی/۴۴	محادثت/۴۴
رساننده و منتهی کننده. افضی به الی کذا:	سخت گفتن با يك دیگر گفت و گو .
بلغ و انتهی به	محامات/۲۹
مقایج/۱۷	پشتیبانی و حمایت و طسرفداری از کسی کردن.
	مخالطت/۵۵

- ج قبح برخلاف قیاس صرفی: خوی های
زشت و ناپسند
- مقتحم/ ۵۱
کسی که بی اندیشه خویشتن را درکاری
افکند و ازخطر نترسد. از مصداق تنجام.
- مماکت/ ۵۷
نهایت تأکید و مبالغه بکار بردن ، ابرام
کردن. در متن به معنی چانه زدن در معامله،
بخیلی و بخل بکار رفته است.
- مناجج/ ۴۴
ج منجج از مصدر انجاح: کامیاب، کامروا،
پیروزمند
- منافات/ ۵۱
خلاف یکدیگر بودن
- مناقشت/ ۵۷
مجادله و ستیز کردن-سخت گیری کردن
بر کسی مخصوصاً در محاسبه.
- منح/ ۳
ج منحة: بخشش و عطا.
- مندوبات/ ۳۹
مندوب: فرا خوانده شده برای بدست
گرفتن کاری.
- منطقه/ ۲۱
کمر بند، میان بند.
- منیف/ ۴
بلند و دراز (چنان که از بالا بر همه چیز
مشرف باشد).
- مواسات/ ۲۴
یاری کردن به مال و تن.
- موافقت/ ۵۶
هم رای شدن بایک دیگر. هم فکر گردیدن.
- مواعید/ ۴۸
ج میعاد: وعده گاه ها.
- موفر/ ۳۶
بسیار کرده شده. فراوان، بسیار.
- مهابت/ ۲۱
شکوه، عظمت.
- مهالك/ ۵۱
ج مهلكة: جای های هلاکت.
- مهانت/ ۶۱
خوار گشتن، خواری، ذلت.
- میثاق/ ۴۰
عهد، پیمان.
- ناصیه/ ۴۰
پیشانی، چهره، روی.
- نجدت/ ۳۱
دلیری، شجاعت
- نزوات/ ۶
نزو: برجستن نزوات: برجستن های شهوت
آمیز.
- نصب العین/ ۳۵
مد نظر و منظور خاطر. يقال: هذا نصب
عینی: ای امامها.
- نصوح/ ۲۰
نصیحت کننده، راست. توبه نصوح: توبه بی
که باز رجوع نکنند بر آن چه از آن توبه
کرده باشند.
- نصیبه/ ۲۲

بهره و نصیب : « مبارزت و حفظ نواحی
مملکت، نصیب بندگان دولت و اعیان عساکر
باشد .. » المعجم
تقدیر و سرنوشت ، تقدیر الهی :
کنون به آب می لعل، خرقه می شویم
نصیب ازل از خود نمی توان انداخت
«حافظ»

نفس اماره / ۸

نفس فرودین که تابع هوی و هوس است
و بر حسب دستور های مهلك ، انسان را
و ادار به کار های زشت می کند. به تعبیر
دیگر، روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت،
نفس اماره گویند.

نگاه کنید به تعلیقات درس ۷۴

نقاب / ۳۹

رئیس و نقیب قوم شدن . کفالت و سر -
پرستی را برعهده داشتن

وعد / ۶۰

نوید دادن کسی را (در خبر و شر هر دو
استعمال می شود) وعده خوش مؤده.

وعید / ۷

وعده بد ، تهدید.

وعی / ۳۷

عقل و شعور ظاهر (المنجد)

وهن / ۱۹

سست شدن، سستی، ضعف

هاویه / ۱۹

طبقه هفتم از طبقات دوزخ و آن پایین ترین
طبقه است. مغاک، دره ژرف.

هرب / ۱۷

گریختن، فرار کردن، گریز، فرار

هنی / ۵۶

گوارا - آن چه بی رنج و بی زحمت به
دست آید.

هوان / ۵۷

نرم و آسان گشتن، سبک گردیدن . نرمی ،
آسانی

هیولانی / ۶۴

منسوب به هیولا : ماده اولیه عالم را که
همواره متصور به صور و متقلب به احوال
و اشکال و هیأت مختلف است، هیولا گویند
و آن واحد و بسیط است.

فهرست اشعار عربی

اذا المرء اعيتته المروءة ناشيا فمطلبها كهلاً عليه شديد
ص ۵۸

إني رأيت وفي الأيام تجربته للصبير عاقبة محمودة الأكر
ص ۲۰

عن المرء لا تسأل وابصر قريته فكل قريته بالمقارن يقتدى
ص ۵۹

كرر حديثك يا مهييج لوعتي ان الحديث من الحبيب قلاق
ص ۱۱

والفضل ما شهدت به الاعداء
ص ۱۰

و فتیان صدق لست مطلع بعضهم علی سر بعض غیر انی جماعها
يظلمون شتتني في البلاد و سرهم إلى صخرة أعين الرجال انصداعها
لكل امرئ شعب من القلب فارغ و موضع نجوى لايرام اطلاعها
ص ۶۱

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَاسْأَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي

ص ۸۶

بیت سی و دوم از قصیده عدی بن زید عبادی است به مطلع :

أَقْعُرِفُ رَسْمَ الدَّارِ مِنْ أَمِّ مَعْبُودٍ فَعَمَّ: فَرَمَاكَ الشُّوقُ بَعْدَ التَّجَلُّدِ

ص ۱۰۶ دیوان عدی بن زید چاپ بغداد ۱۹۶۵

و نیز نگاه کنید به ذیل ص ۱۰۶ دیوان مذکور که بیت مستشهد به را برخی از مراجع به طرفه بن عبد در پایان معلقه منسوب به او آورده‌اند.

فهرست اشعار فارسی

چنین است آیین مردان دین کسی کوز یزدان بود بریقین
ص ۲۵

بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتر آنکه داشت و بگذارد
ص ۴۴

فهرست آیات قرآن

آمنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم ۸

آیه ۱۳ سورة ۱۸ «كهف»

ابراهيم الذي و فی ۴۷ آیه ۳۷ سورة ۵۳ «نجم»

اقبّع ملّة ابرهیم حنیفاً ۱۲ آیه ۱۲۵ سورة ۴ «نساء» آیه ۱۲۳ سورة ۱۶ «نحل»
ادفع بالتي هي احسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كانه وليّ حميم ۶۳
آیه ۳۴ سورة ۴۱ «فصلت»

اذلّه علی المؤمنین اعزّه علی الکافرين ۶۱ آیه ۵۹ سورة ۵ «المائدة»
أفمن شرّ الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربه ۳۶ آیه ۲۳ سورة ۳۹ «زمر»
الذين يوفون بعهد الله ولا ينقصون الميثاق و الذين يصلون ما امر الله به
ان يوصل ۴۷ آیه ۲۰ سورة ۱۳ «رعد»

ان الشّرك لظلمٌ عظیم ۸ آیه ۱۲ سورة ۳۱ «لقمان»

ان المبترين كانوا اخوان الشياطين ۵۱ آیه ۲۷ سورة ۱۷ «اسراء»

إنك لعلى خلق عظیم ۱۵ آیه ۴ سورة ۶۸ «قلم»

انما يتذكر اولوا الالباب ۳۷-۴۷ آیه ۱۹ سورة ۱۳ «رعد» آیه ۹ سورة ۳۹

انه كان صادق الوعد ۶۰ آیه ۵۴ سورة ۱۹ «مریم»

إِذْهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا
رَبَّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا
آيَةُ ١٢ سورة ١٨ «كهف» آيَةُ ١٣ سورة ١٨ «كهف»

إِنِّي سَقِيمٌ آيَةُ ٣٦ سورة ٨٧ «الصفات»

أُولَئِكَ كَانُوا لَنَا نِعَامٌ آيَةُ ٣٤ سورة ١٧٨ «اعراف»

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ٣٨

آيَةُ ٢٢ سورة ٥٨ «مجادله»

أُولَئِكَ لَهُمُ الْإِيمَانُ وَهُمْ مُسْتَدُونَ ٣١ آيَةُ ٨٢ سورة ٦ «انعام»

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا آيَةُ ٣٦ سورة ٦٤ «انبيا»

بَلْ هُمْ أَضَلُّ ٣٤ آيَةُ ١٧٩ سورة ٧ «اعراف» آيَةُ ٤٤ سورة ٢٥ «فرقان»

تَدْعِيهَا أَذْنَ وَأَعْيَتْ ٣٧ آيَةُ ١٢ سورة ٦٩ «الحاقة»

تَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ٢٠ آيَةُ ٨ سورة ٦٦ «تحریم»

خَشَبٌ مُسْتَنَدٌ ٣١ آيَةُ ٤ سورة ٦٣ «منافقون»

رَبَّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ٦-٧ آيَةُ ١٤ سورة ١٨ «كهف»

فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٣٩ آيَةُ ٤٢ سورة ٥ «مائدة»

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ٣٩ آيَةُ ١١٢ سورة ١١ «هود» آيَةُ ١٤ سورة ٤٢ «شورى»

فَاسْتَقِمْوا إِلَيْهِ ٣٥ آيَةُ ٦ سورة ٤١ «فصلت»

إِنَّمَا مِنْ أَعْطَى وَاجِدِي وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيَّ لَهُ لِيَسْرَى ٥٩

آيَةُ ٦ سورة ٩٢ «ليل»

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ أَجْرُ هَيْمٍ ١٠ آيَةُ ٦١ سورة ٢١ «الانبيا»

قَالُوا لِاضْمِرْ أَيْدِيَنَا إِلَى رَبَّنَا مَنقَلِبُونَ ٣٠ آيَةُ ٥٠ سورة ٢٦ «الشعراء»

قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ ٤٢

آيَةُ ١٥ سورة ٤٢ «شورى»

لَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ ۚ آيَةُ ۱۴ سوره ۳۱ «انبیاء»
لَنْ قَصِينَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ۚ آيَةُ ۳۳ سوره ۵۱ «توبه»
لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا ۚ آيَةُ ۸ سوره ۱۳ «كهف»
لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۚ آيَةُ ۹ سوره ۲۸ «بقره»
مَازَاغَ الْبَصَرِ وَمَا طَغَى ۚ آيَةُ ۳۹ سوره ۱۷ «نجم»
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ خَوْفِهِمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ آيَةُ ۴۸ سوره ۱۲۰ «توبه»
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۚ آيَةُ ۲۳ سوره ۳۳ «احزاب»
وَإِخْفِضْ جُنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ آيَةُ ۲۷ سوره ۲۱ «شعراء»
وَإِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ مِنْ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ۚ آيَةُ ۹۹ سوره ۳ «آل عمران»
وَأَسْرَعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَتَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ۚ آيَةُ ۳ سوره ۱۹ «لقمان»
وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ آيَةُ ۲۳ سوره ۲۸ «بقره»
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ آيَةُ ۲۸ سوره ۶۹ «عنكبوت»
وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ۚ آيَةُ ۶۲ سوره ۸ «منافقون»
وَلِيَجْذِبُوا قُلُوبَهُمْ غِلَظَةً ۚ آيَةُ ۶۲ سوره ۱۲۳ «توبه»
وَيُطْعَمُونَ الْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۚ آيَةُ ۲۴-۱۱
آيَةُ ۸ سوره ۷۶ «هر»
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالْعُقُودِ ۚ آيَةُ ۴۷ سوره ۵ «مائده»
يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ آيَةُ ۶۶-۲۴ سوره ۵۹ «حشر»
يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ آمَنُوا ۚ آيَةُ ۷۶ سوره ۷ «دھر»

اقاويل عرفاني

احاديث نبوى وكلمات مشايخ

آله الرياسة سعة الصدر ٦١

اتَّقُوا مواضع التَّهَم ٢٩

اصل الفتوة الوفاء والصدق والامن والسخاء والتواضع والنصيحة والهداية
والتوبة ولا يستأهل الفتوة إلا من يستعمل هذه الخصال ١٧

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع دماظفربه منهم ٢٢
اقبلوا ذوى المروءات عثراتهم فيأذه لا يعثر منهم عاثر إلا ويذه جيد الله
يرفعه ٦

اكملك يا على ١٣

إن الله تعالى خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصابه من
ذلك النور اهتدى ومن اخطأ ضل ٢٠

ان الله يحب الامور و اشرافها ويُبغضُ سفاسفها ٢٩

انت رفيقى وأنا رفيق جبرئيل رفيق الله تعالى ١٣

بِالافضال يعظم الاقدار ٢٢

- بُعِثْتُ لِأَقِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ١٥
 بعض الحلم عند الجهل للمذلة اذغان ٥٢
 التحدث بالنعم شكر ٤٣
 قُعطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ قَصِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعَفَّوْا عَمَّنْ ظَلَمَكَ ٤٣
 تهادوا تحادوا ٤٤
 الحكمة ضالة كل مؤمن ١٤
 الحياء من الايمان ١٧
 رضى بالذل من كشف ضره ٤٢
 سألت الله ان يجعلها اذنك يا على ٣٧
 سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ١١
 سَعْدٌ غَيْرُ وَ أَتَى أَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَ اللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي ٤٤
 الصبر صبران صبر على ما تكره و صبر عما تحب ٢٨
 العدل يضع الاشياء مواضعها والجود يخرجها عارض خاص فالعدل اشرفهما
 و افضلهما ٤١
 كل مدع كذاب ٥٠
 كُنْ سَمِيحًا وَلَا تَكُنْ مُبْتَدِرًا ٢٤
 كن مقدرًا ولا تكن مقترًا ٢١
 لا دين لمن لا عهد له ٤٨
 لا فتى إلا على ١٢
 لا مروءة للمذوب ٣٤
 لجاهل سخي أحب إلى من عابد بخيل ٢٣
 لو لم تذبذبوا لعشيت عليكم ما هو أشد من الذنب العجب العجب العجب ٥٠
 المطلب و الوجدان قوامان ٥٤

من قأنى اصاب او كاد ومن عجل اخطأ او كاد ٢١

مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ ٥٠

من كساه الحياء ثوبه لم ير الناس عيبه ١٧

من يحرم الرفق يحرم الخير ٦٢

المؤمن ألف مأ لوف ٤٤

وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَادِّينَ فِيَّ وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ ٤٥

وضع الشيء في غير موضعه ١٥

هذا سانه فكيف سناكه ٣٢

هذه الحقيقة ١٣

هذه الشريعة ١٣

هذه الطريقة ١٣

هي العفو عند القدرة و التواضع عند الدولة و السخا عند القلة و العظية

بغير منته ١٧

يا على انت فتى هذه الأمة ١٣

يدالله مع الجماعة ٤٥

جمله‌های دعایی تحفة الاخوان

ان شاء الله ص ۱۸

ان شاء الله و الله الموفق ۱۲

والله اعلم ۲۲

والله القادر على ما يشاء ۳۳

والله المستعان ۳۰

والله الموفق ۲۶

والله العاصم ۵۵

والله الهادي و اليه ينتهي المهادى ۴

والله الهادي و يمهده التوفيق ۵۲

والله يهدي من يشاء ۳۷

فهرست الفبایی نوادر مفردات و ترکیبات که در تحفة الاخوان تفسیر شده است

۲۸	حکم	۴۲	اخوی
۲۹	حمیت	۴۲	اصلاح ذات البین
۱۷	حیا	۹	اکتساب
۲۰	دعت	۴۴	الفت
۴۲	دیانت	۴۲	امانت
۴۲	رأفت	۳۰	امن
۴۲	رحمت	۲۱	انتظام
۶۲	رفق	۲۴	ایثار
۲۹	رقت	۲۴	بذل
۴۶	زکا	۲۷	تواضع
۲۳	سخا	۶۱	تکرم
۲۴	سماحت	۱۹	توبت
	شفقت	۴۴	تودد
۲۸	شهامت		حریت
۳۹	صاحب فتوت	۲۱	حسن سمت
۳۹	صاحب ولایت	۴۳	حسن شرکت
۴۴	صداقت	۴۳	حسن قضا
۳۵	صدق	۳۴	حکمت

۳۶	لب	۴۶	صفا
۵۲	مباهات	۴۲	صلت رحم
۵۳	منفنی	۲۹	عظم همت
۵۴	مدعی		عفت
	مروت	۶۳	غیرت
۲۳	مسامحت	۱۶	فتوت
۵۲	مفاخرت	۵۳	فنی
۴۳	مکافات		قطب
۲۴	مواسات	۲۱	قناعت
۴۲	نصیحت	۲۹	کبر نفس
۲۱	ورع	۲۴	کرم
		۹	کسب

اسامی اشخاص

بوالحسن انطاکی ۹۰، ۶۶	آدم ۱۲، ۷۶
بهار (محمد تقی، ملك الشعراء) - بیست، ۱۸	ابراهیم ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۵، ۴۶، ۷۴
جوهری ۵۴	۷۶، ۷۵
حاتم اصم ۸۰، ۳۲	ابراهیم ادهم ۸۰
حبیب الله (رك محمد)	ابن اثیر ۷۹
حذیفه عدوی ۷۶، ۲۵	ابن بطوطه، بیست ۱۸
حسن ۲۶، ۱۷	ابن عباس ۷۷، ۲۰
حسین ۲۶	ابن ماجه ۸۸
خاقانی شروانی، هیجده، ۱۶، ۱۷	ابن هشام ۱۴
خانلری (دکتر پرویز ناتل) بیست، بیست و یک،	ابوالمعالی نصرالله منشی - هفده، ۱۵
۱۹، ۱۸	ابو بکر ۸۹، ۹۰
خلیل الله (رك ابراهیم)	ابو حیان توحیدی ۸۲
خلیل رحمان (رك ابراهیم)	ابو ضمضم ۸۹، ۶۲
دامادی (دکتر محمد) ده، بیست و یک، ۱۰، ۱۴،	احمد بن خضرویه ۸۰
۹۰، ۶۷، ۱۹	استعلامی (دکتر محمد) ۹۰
دانش پژوه (محمد تقی) یازده، ۱۱	اسحاق ۷۵
داود ۷۶، ۲۲	اسماعیل ۷۵، ۱۳
دقیانوس ۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳	اشعث بن قیس ۷۸
دهخدا (علی اکبر) ۷۵، ۷۸	انس بن مالک ۶۲، ۸۹

عیسی ۷۱، ۷۶	ربیعہ بن عامر (رک بہ مسکین دارمی)
فوزدق ۸۸	رحمان ۱۳
فرعون ۷۱	رسول (رک محمد)
مالک ۸۲	زرقانی ۷۷، ۸۲
محمد (ص) رسول، حبیب اللہ، محمد	زمخشری ۸۲
مصطفیٰ، پیغامبر ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	سجادی (دکتر ضیاء الدین) نوزده، ۱۷
۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵	سعد بن عبادہ ۶۴، ۸۹، ۹۰
۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۲	سعد بن معاذ ۸۹
۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	سعدی ۹۰
محمد جریر طبری ۷۹	سلمان ۱۳، ۷۶
مدرس رضوی محمد تقی ۴۴، ۸۲، ۹۰	سلیمان ۷۶
مسکین دارمی ۸۷، ۸۸	شقیق بلخی ۳۲، ۸۰
معاذ بن جبل ۸۲	صفی اللہ (رک آدم)
معاویہ ۷۶	عبد اللہ بن ابی سرح ۷۷
معین (دکتر محمد) ۸۱	عبد اللہ انصاری (شیخ الاسلام) ۵۶
معصوم بن عبد اللہ ابن الحسین الکاشی، چهارده،	عبد اللہ بن ابی بکر ۶۳
۱۲، ۶۷	عبد اللہ بن الحسین ۳۷
موسیٰ ۷۱، ۷۶	عبد اللہ بن عباس (رک ابن عباس)
مہدی ۱۲	عطار نیشابوری ۸۰، ۹۰
مبیدی (رشید الدین ابوالفضل) بیست، ۱۷	علی (مرتضی علی، امیر المؤمنین، علی بن
مینوی (مجتبی) ہفده، ہیجده، ۱۵، ۱۶، ۵۷، ۸۸	ایطالاب) ۳، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۰
نمرود ۷۵	۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷
نوح ۷۶	۴۱، ۴۴، ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۶
ہشام بن عاص ۲۵	۷۷، ۷۸، ۸۲
ہمایی (استاد جلال الدین) ہفده، ۱۵، ۵۷، ۸۸	عمر ۸۹، ۹۰
ہشام بن عاص ۲۵	عمر بن عبدود ۳۲

طوائف

ترکان ۸۰
خزرج ۸۹
صحابه ۱۲
صفویه ۱۸
طیفوریه ۵۷
عشقیه ۵۷

اصحاب کھف ۷۱
انصار ۶۶، ۸۹
با یزیدیہ ۵۷
بنی اسماعیل ۷۴
بنی تمیم ۱۴، ۸۸
بنی ساعدہ ۸۹

اسامی کتب

حدیقة الحقیقه ۴۴	احادیث مثنوی ۷۶، ۸۱، ۸۹
دائرة المعارف ۷۵	اخلاق محتشمی ۷۹
دیوان خاقانی، نوزده	ادب الکتاب ۱۴
ربیع الابرار ۸۲	الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ۹۰
رحله ابن بطوطه، بیست، ۱۸	الاصابه فی معرفه الصحابه ۹۰
سبک شناسی، بیست، ۱۸	اصول تصوف ۷۴
سخن (مجله) بیست، ۱۸	اعلام فرهنگ معین ۸۱
سنن ابن ماجه ۸۸	انجیل ۷۱
شرح بر غرر و درر ۷۷، ۷۹، ۸۸	تاریخ الامم والملوک ۷۹
شرح حماسه ابی تمام ۸۷	تاریخ کامل ۷۹
شرح زرقانی برموطاً ۸۲، ۷۷	تاریخ گزیده ۷۶
الصدقة والصدیق ۸۲، ۸۸	تحفه الاخوان، نه، ده، یازده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،
صفوة الصفوة ۸۰	۱۵، ۱۴، ۱۶، ۶۷
طبقات الصوفیه ۸۱	تذکره الاولیاء ۸۰، ۹۰
قاموس کتاب مقدس ۷۴	ترك الاطناب ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱
قرآن ۳، ۱۴، ۳۵، ۶۳، ۷۱، ۷۵	تعلیقات حدیقه الحقیقه ۷۶، ۸۲، ۹۰
کشف الاسرار / ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵	جامع صغیر ۷۶
۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱	حدود العالم من ۷۵
۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۷	

مجمع الامثال ٧٧	٧٣، ٤٨، ٥١، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣
مرصاد العباد ٧٤، ٧٦	كشف الظنون، ده، ١٠
معجم البلدان ٧١	كليله و دمنه، هفده، هيجلده، ١٥، ١٦، ٨٨
مغنى ١٤	كنوز الحقايق ٧٦
مقاصد الحسنه ٨١، ٧٦، ٧٧	لغت نامه ٧٥، ٧٦، ٧٨
نامه مينوى ٥٧	مثنوى مولوى ٧٧

نام امکنه

روم ۷۱، ۷۹	اصفهان ۷۶
شام ۷۵	افریقہ ۷۷
صفین ۷۶، ۷۷، ۷۸	افسوس ۷۱
طائف ۷۷	بصرہ ۷۷
طرسوس ۱۷	بغداد ۷۶
عراق ۷۷، ۸۸	بلخ ۸۰
غوطہ دمشق ۹۰	بنجلوس ۷۳
کولان ۸۰	پارس ۷۱
ماوراءالنہر ۸۰	ترکیہ، یازدہ، ۱۱
مدائن ۷۶	جی اصفهان ۷۶
واشجرد (واسجرد) ۸۰	حجاز ۱۴
یرموک ۲۵، ۷۹	حیرہ ۱۴
	خراسان ۸۰

فهرست الفبایی منابع و مآخذ

- ۱ - احادیث منوی بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزان فر - شماره ۲۸۳ - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۴
- ۲ - اخلاق محتشمی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی: دیباچه و تصحیح آقای محمد تقی دانش پژوه تیرماه ۱۳۳۹ انتشارات موسسه وعظ و تبلیغ اسلامی
- ۳ - اخوان الصفا تألیف دکتر ذبیح الله صفا تهران ۱۳۳۰ شمسی
- ۴ - ادب الکتاب الصولی قاهره ۱۳۴۱ هـ ق .
- ۵ - اصول تصوف تألیف دکتر احسان الله استخری تهران
- ۶ - اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد تألیف سعید الخوری الشرتونی اللبناني طبع بیروت ۳ جز ۱۸۸۹ م
- ۷ - امثال و حکم تألیف میرزا علی اکبر خان دهخدا در ۴ جلد ۱۳۳۸ - ۱۳۱۰ مطبعة مجلس.
- ۸ - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون از اسماعیل پاشا به تصحیح و طبع محمد شرف الدین ۱۹۴۵ م - ۱۳۶۴ هـ
- ۹ - بهجة المرضیة المسمی بسیوطی چاپ تهران ۱۲۸۲ ق
- ۱۰ - تاریخ الامم والملوک از امام ابی جعفر محمد بن جریر طبری جزء ثانی مقابله بر اساس نسخه ۱۸۷۹ م بریل شهرلیدن چاپ قاهره ۱۳۵۷ - ۱۹۳۹
- ۱۱ - تاریخ بیهقی تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض ۱۳۲۴ هـ ش.

- ۱۲- تاریخ کامل عزالدین علی بن الاثیر ترجمه عباس خلیلی ج ۲.
- ۱۳- تاریخ گزیده تألیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی در سنه ۷۳۰ هـ چاپ لیدن.
- ۱۴- تذکرة الاولیاء طبع طهران بکوشش دکتر محمد استعلامی کتابفروشی زوار و چاپ لیدن
- ۱۵- ترك الاطباب فی شرح الشهاب اذا ابو الحسن ابن قضاى بکوشش محمدشیروانی ۱۳۴۳ - تهران
- ۱۶- تعلیقات حدیقه الحقیقه از آقای محمد تقی مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش
- ۱۷- جامع الشواهد از محمد باقر الشریف تهران ۱۲۷۴ قمری
- ۱۸- حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی بتصحیح آقای محمد تقی مدرس رضوی طهران ۱۳۲۹ شمسی
- ۱۹- دائرة المعارف فؤاد أفرام البستانی ج ۴ من ابن ماجه الى ابو العیناء بیروت ۱۹۶۲
- ۲۰- داستان قلعه ذات الصور یا دزهوش ربا از مثنوی مولوی با مقدمه و حواشی جلال الدین همایی از انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۴۹ شمسی
- ۲۱- دیوان اشعار اسدالله صنیعیان (صابر همدانی) با مقدمه کیوان سمیع تهران ۱۳۳۷
- کتابفروشی زوار
- ۲۲- دیوان خاقانی شروانی بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی تهران ۱۳۳۸ هـ ش
- ۲۳- دیوان عثمان مختاری باهتمام جلال الدین همایی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۱ تهران
- ۲۴- دیوان عدی بن زید العبادی حقه و جمعه محمدجبار - المعید طبع بغداد ۱۹۶۵
- ۲۵- دیوان منسوب به علی علیه السلام
- ۲۶- رحلة ابن بطوطه باهتمام احمد العوامری قاهره ۱۹۳۲ م
- ۲۷- سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی از محمد تقی بهار (ملك الشعراء) تهران ۱۳۲۱ هـ ش
- ۲۸- سنن - الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی «ابن ماجه» (۲۰۷-۲۷۵ هـ) با تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی (۱۳۷۳-۱۳۷۲ هـ) ۱۹۵۳-۱۹۵۲ م
- در دو جزء
- ۲۹- شرح جمال الدین محمد خونساری (متوفا ۱۱۲۵) بر غرر الحکم و درر الکلم

تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (متوفا ۵۱۰ هـ ق) با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث) در ۷ مجلد ۱۳۳۹-۱۳۴۲
۳۰- شرح محمد زرقانی بر صحیح امام مالک بن انس در چهار جزء قاهره ۱۳۷۳

م ۱۹۵۴

۳۱- شرح شیخ ابی زکریا یحیی بن علی تبریزی (متوفا ۵۰۲ هـ) مشهور به خطیب بردیوان اشعار حماسه ابو تمام حبیب بن اوس طائی (۲۳۱ هـ) طبع بولاق

۳۲- الصداقة والصدیق لابی حیان توحیدی عنی بتحقیقها و تعلیق علیها الدكتور ابراهیم الکیلانی ۱۹۶۴ دمشق

۳۳- طبقات الصوفیه (امالی شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله هروی انصاری تألیف ۴۸۱ هـ) تصحیح و حواشی و تعلیقات از عبدالحی حبیبی. میزان ۱۳۴۱

۳۴- فرهنگ آندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به (شاد) زیر نظر محمد دبیرسیاقی از انتشارات کتابخانه خیاام در ۷ مجلد ۱۳۳۵ هـ ش

۳۵- فرهنگ علوم تألیف دکتر سید جعفر سجادی

۳۶- فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی تألیف دکتر صادق گوهرین ۵ جلد ۱۳۴۷

۳۷- فرهنگ معین تألیف دکتر محمد معین ۵ مجلد

۳۸- فرهنگ نفیسی (فرنود سار) از ناظم الاطباء

۳۹- قاموس (کتاب مقدس) ترجمه و تألیف مستر هاگس آمریکایی ساکن همدان

بیروت ۱۹۲۸ م

۴۰- کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابو الفضل رشیدالدین میبیدی تألیف در سال ۵۲۰ هـ از انتشارات دانشگاه تهران ۱۰/ مجلد.

۴۱- کلیله و دمنه انشای ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید منشی تصحیح مجتبی مینوی ۱۳۴۳ شماره ۹۲۵ انتشارات دانشگاه

۴۲- کلیات سعدی چاپ محمد علی فروغی

۴۳- گلستان سعدی چاپ میرزا عبدالعظیم خان گرگانی ۱۳۱۰ شمسی

۴۴- لباب الالباب تألیف نورالدین محمد عوفی تصحیح شادروان سعید نفیسی

۴۵- مثنوی مولوی باهتمام نیکلسون. لیدن ۱۹۲۵ م

۴۶- مجله سخن دوره های هیجدهم و نوزدهم

۴۷- مجمع الامثال لابی الفضل احمد بن محمد النیسابوری المعروف بالمیدانی متوفا سنه ۵۱۸ هـ تهران ۱۲۹۰ ق.

- ۴۸- مجموعه جنگ و رسائل عکسی شماره ۲۸۳۲ تا ۲۸۳۴ - کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران
- ۴۹- محیط المحيط تألیف معلم بطرس البستانی چاپ افست از طبع ۱۸۷۰ م ناشر مکتبه لبنان - بیروت
- ۵۰- مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد تألیف شیخ نجم الدین رازی متوفا ۶۵۴ هـ بسعی و اهتمام شمس العرفاء تیرماه ۱۳۱۲ هـ ش .
- ۵۱- معجم البلدان تألیف شیخ الامام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی المتوفا ۶۲۶ هـ سنه ۱۳۲۴ هـ ۱۹۰۶ م چاپ مصر
- ۵۲- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی . و نسک . لندن / ۱۹۴۳ م (طبع آن ادامه دارد)
- ۵۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم از شمس الدین محمد بن قیس رازی باهتمام آقای محمد تقی مدرس رضوی انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۵ ش
- ۵۴- مغنی اللیب از ابن هشام باهتمام محمد محیی الدین عبدالحمید چاپ مصر
- ۵۵- مقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشهره علی الالسنه تألیف شمس الدین ابی الخیر محمد بن عبدالرحمان السخاوی المتوفا / ۹۰۲ هـ ق بتصحیح و تعلیق و حواشی عبدالله محمد الصدیق مصر ۱۹۵۶ م - ۱۳۷۵ هـ
- ۵۶- المنجد - تألیف اب لويس معلوف.
- ۵۷- منتهی الارب فی لغة العرب تألیف علامه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری طهران ۱۳۷۷ هـ ق
- ۵۸- نامه مینوی - مجموعه سی و هشت گفتار در ادب و فرهنگ ایرانی تهران ۱۳۵۰ شمسی

تصحیحات

شماره صفحه	شماره سطر	ناصواب	صواب
مقدمه ۲۱	۱۲	الْمَحْدُ	صواب
۳	۵	صفات	صفاوت
۱۲	۱	عَلَى	عَلِي
۱۲	۴	سایر	سائر
۱۳	۶	فتی	فَتِي
۱۴	۴	الما	الماء
۱۵	آخر حاشیه	دهنده	دهند
۱۶	۲	نشاید	بشاید
۱۸	۹	انشاء الله	إِنْ شَاءَ اللَّهُ
۲۱	۱۳	نگدد	نگردد
۲۱	۱۷	كُنْ مُقَدَّرًا وَلَا تَكُنْ مُقَتَّرًا	كُنْ مُقَدَّرًا وَلَا تَكُنْ مُقَتَّرًا
۲۴	۳	مبندرا	مُبْنَدَرًا
۲۸	۹	قَكْرَه	قَكْرَه
۲۹	۱	سفسافها	سفسافها
۳۱	۷	کلات	کلائت
۳۷	۱	مايتذکر الا	إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
۳۷	۱۰	۱۲	۹
۳۷	۸	مر	مَنْ
۴۰	۱۰	استبداع	استیداع
۴۴	۵	و محادثت	تَحَفَّ
۴۴	۱۴	أَعْجَزَ	أَعْجَزَ
۴۵	۲	ممانعت	معاونت
۴۶	۳	بنماید	ننماید
۴۷	۱۹	۱۲	۹
۴۷	۲۳	کشت	کشف